PDF.tarikhema.org

آدولف هیتلر

(چگونه هیتلر به قدرت رسید ونابود شد)

نویسنده : پیتر بوروسکی
مترجم : داریوش صادقی پور

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ادُلف هیتلر

(چگونه هیتلر به قدرت رسید و نابود شد)

مؤلف: پیتر بوروسکی

مترجم: داریوش صادقی‌پور

انتشارات سیرنگ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این اثر ترجمه‌ای است از کتاب

Peter Borowsky

Adolf Hitler

RTB 4075
Ravensburger
Crschen 1989
Printed Germany
ISBN 3-473-54075-7

tarikhema.org

انتشارات سیرنگ

نام کتاب : ادلف هیتلر
نویسنده : پیتر بوروسکی (Peter Borowsky)
مترجم : داریوش صادقی‌پور
نوبت چاپ : اول،تابستان ۷۷
لیتوگرافی : طیف نگار ۸۸۲۴۳۳۸
چاپ : امین
حروفچینی : کاوش ۸۷۲۳۷۷۷
تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه
شابک : ۰-۲-۹۱۵۳۰-۹۶۴ ISBN : 964-91530-2-0

انتشارات سیرنگ: تهران، خیابان قائم‌مقام فراهانی، ساختمان ۲۱۶، شمارهٔ ۲۳، تلفن: ۸۷۲۳۴۲۴
تهران، صندوق پستی: ۵۴۱۳-۱۵۸۷۵

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقدمه مترجم

با خواندن این کتاب در تصور انسان نژاد آلمانی، نژادی خشن، سربازگونه و دشمن دمکراسی بنظر می‌رسد و این درست خلاف آنچیزی است که در واقعیت وجود دارد.

شاید بهترین افرادی که می‌توانند به این سؤال پاسخ دهند خود تاریخدانان آلمانی می‌باشند. آنها خود در این جامعه زندگی کرده و پدر و پدربزرگانشان هنوز آن دوران را به خاطر دارند. شاید آنها بتوانند به این سؤال پاسخ دهند که آیا براستی بر روی کار آمدن هیتلر اجتناب‌ناپذیر بوده است و یا شخصیت خود هیتلر باعث رشد او شده است و یا اینکه شرایط اجتماعی و اقتصادی آن دوران این مسئله را اجتناب‌ناپذیر ساخته بود.

نویسندهٔ کتاب سعی بر آن دارد تا به این سؤالات آنجاکه ممکن است با بی‌طرفی پاسخ دهد. برای این منظور در ابتداء به زندگی خود هیتلر رجوع می‌کند و آنرا مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

کتاب با وجود کوچک بودنش از مطالب بدیعی برخوردار می‌باشد که تنها یک تاریخدان آلمانی می‌تواند به آنها دست یابد. نویسنده سعی بر آن دارد تا اثبات کند که بر روی کار آمدن هیتلر به هیچ وجه اجتناب‌ناپذیر نبوده و تنها اشتباهات رهبران سیاسی آن دوران و ساده‌انگاری مردم آن زمان باعث این فاجعه شده است و فردی به حکومت رسید که حتی نظریاتش از نظر ایدئولوژیک نیز اصالتی نداشت.

امید است ترجمهٔ این کتاب کوچک که مسلماً بدون ایراد نیز نمی‌باشد، جنبه‌های ناآشنایی از تاریخ آن دوران را به خواننده ارائه دهد.

وین - داریوش صادقی‌پور

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

ظهور و سقوط یک دیکتاتور
چگونه یک دیکتاتور پدید می‌آید

پیشگفتار

تصادف عجیبی بود، صد سال پیش به فاصله چند روز دو مرد پا به عرصه جهان گذاشتند، از هریک به طریقی در قرن بیستم آثاری به جا ماند. در شانزدهم آپریل سال ۱۸۸۹ چالز چاپلین در لندن و در بیستم آپریل سال ۱۸۸۸ آدولف هیتلر در براناوآم‌این.[۱] با آنکه بین کمدین اندوهگین انگلیسی و دیکتاتور آلمان متولد اطریش، جهانی فاصله بود، اما از نظر قیافه بسیار به هم شبیه بودند. در سال ۱۹۴۰ چارلی چاپلین از آن تشابه در فیلمش به نام «دیکتاتور بزرگ» استفاده کرد تا هیتلر را به مسخره بگیرد. هرگاه امروز نیز فیلم‌های خبری آخر هفتهٔ سالهای دهه ۳۰ و ۴۰ را ببینیم که نشان می‌دهد چگونه هیتلر واقعی به گوشه میز خطابه تکیه داده و یا دستش را به علامت «سلام آلمانی» بلند می‌کند و یا چانه‌اش را به جلو متمایل کرده و خیره به روبرویش نگاه می‌کند، درمی‌یابیم که چه نیرویی در این قیافه وجود داشته که چاپلین کمدین را به وسوسه می‌انداخته است. هنگامیکه ما صحبت کردن هیتلر را می‌شنویم و می‌بینیم که چگونه صدایش بلند و بلندتر می‌شود و هر لحظه دستهایش را وحشیانه‌تر تکان می‌دهد، آنگاه در حالیکه سرمان را تکان می‌دهیم از خود می‌پرسیم: چگونه پدران و پدربزرگان ما بسادگی گول این فرد را خوردند؟ بهرحال فیلم چاپلین اجازه نیافت که در آلمان به نمایش درآید و ظهور هیتلر در آن زمان چندان هم خنده‌آور بنظر نمی‌رسید.

---

(1) Braunau am Inn

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمانی که پی می‌بریم، این مرد نه تنها رهبر آلمان بلکه فرمانروای بخش عمده‌ای از اروپا بود و به فرمان او میلیونها نفر کشته شدند، حیرت ما تبدیل به ترس می‌شود، حتی امروز نیز خنده‌مان در گلو خفه می‌شود و از خود می‌پرسیم: چگونه امکان داشت؟ چگونه فردی مانند هیتلر توانست به قدرت برسد؟ چگونه توانست که مردم را به ناکامی بکشاند و جهان را تغییر دهد؟ باید جواب را در خود هیتلر جستجو کنیم:

او که بود؟ ازکجا آمده‌بود؟ چه یادگرفته بود و چه تجربیاتی در او تأثیرکرده بود؟ چه اهدافی را دنبال می‌کرد و از چه وسایلی استفاده کرد تا به آنها برسد؟ اما آنچه که مسلم است هیتلر در کتابش به نام «نبرد من» و در صحبتهایش بطور روشن و بارها آنچه راکه در نظر داشت، بیان کرده است. اما بسیاری از خوانندگان و شنوندگان در آن هنگام آنرا باور نکردند.

آیا هیتلر یک «مرد کبیر» یا یک نابغه بود؟ یا رهبری بزرگ بود و یا اینکه او انسانی بود معمولی با توان متوسط؟ آشکار است که مطالعه خصوصیات فردی و اخلاقی و در نظر گرفتن شخص آدولف هیتلر به تنهایی کافی نیست، بلکه شرایط دورانی راکه در آن می‌زیست نیز بایستی در مّد نظر قرار داد.

این کتاب با این پیش فرض شروع می‌شود که هیتلر نه به دلیل توانایی‌های شخص خود بلکه به دلیل شرایط دوران «رهبر» آلمان و مردم آلمان شد.

بنابراین مطالعهٔ ما به تشریح زندگی خود هیتلر محدود نمی‌شود، بلکه سعی خواهیم کرد توضیح دهیم که چه انسانهایی بنا به چه دلایلی به هیتلر اعتماد کردند، او را انتخاب کردند، به او پول دادند، و بخاطرش جنگیدند، و بنا به چه دلایلی کسانی دیگر رنج کشیدند، از طرف او تحت تعقیب قرار گرفتند و بر علیه رهبری او مبارزه کردند. بنابراین داستان ما تنها به هیتلر محدود نمی‌شود بلکه هیتلر و آلمانی‌ها را در بر می‌گیرد.

هیتلر مرده است و «رایش سوم» نابود شده است. آیا بایستی همه چیز را فراموش کنیم؟ بارها می‌شنویم که گفته می‌شود بایستی سرانجام نقطه پایانی بر این گذشته بگذاریم. اما آیا ممکن است، و آیا حرکت کردن به سمت آینده بدون بررسی گذشته کمکی به ما می‌کند؟ البته اکثریت مردم کنونی آلمان بعد از پایان کار هیتلر و رایش سوم رشد و نمو کرده‌اند و آنها مسئول آنچه که در آن هنگام اتفاق افتاد نیستند، اما تجزیه و بررسی این گذشته مسئولیت آنهاست.

زیرا گذشته با ندیده گرفتنش از میان نمی‌رود و بارها هنگامیکه خارجیان برایمان از هیتلر

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صحبت می‌کنند و یا خودمان در خانواده‌هایمان ردگذشته را دنبال می‌کنیم و یا اینکه نام‌گذاری خیابانها و بناکردن مکانهای یادبود را مورد بحث قرار می‌دهیم، دوباره برایمان ظاهر می‌شود. در مواجهه با گذشته، ابتدا این سئوال مطرح می‌شود: در آن هنگام چگونه بایستی رفتار می‌کردیم؟ و یا اینکه: امروزه چه باید کرد تا دیگر تاریخ تکرار نشود.

رئیس‌جمهور ریشارد فون وایسکر[1] در تاریخ هشتم مه سال ۱۹۸۵ به مناسبت چهلمین سالروز اتمام جنگ در سخنرانی مشهورش در این باره چنین گفت: مسئله این نیست که بر گذشته چیره شویم. انسان قادر به چنین کاری نیست، گذشته را نمی‌توان تغییر داد و یا اتفاق نیفتاده در نظر گرفت. اما کسی که در برابر گذشته چشمهایش را می‌بندد برای حال نابینا خواهد شد و کسی که نخواهد آن اعمال غیرانسانی را بیاد آورد در برابر خطر تکرار واقعه قرار خواهد گرفت.

پسر کارمند گمرک

آدولف هیتلر در بیستم آوریل سال ۱۸۸۸ در براناو متولد شد. براناو شهر کوچکی است در کنار راین و درکنار مرز اتریش و بایرن قرار دارد. پدر هیتلر در این شهر کارمند گمرک بود. هیتلر در رایش سوم از بسیاری از آلمانها تقاضای مدرکی کرده بود که ثابت کند والدین‌شان و اجدادشان یهودی نبوده‌اند. او خودش قادر نبود چنین مدرکی را عرضه کند زیرا با اطمینان نمی‌دانست از سمت پدری چه کسی پدر بزرگش بوده است.

پدر آدولف هیتلر، آلویس[2]، پسر آنا شیکل گروبر[3] زن دهقان فقیری بود که در هنگام تولد آلویس ۴۲ ساله و ازدواج نکرده بود. به احتمال زیاد پدر کودک یوهان گئورگ هیدلر[4] کمک آسیابان دوره‌گردی از شهر اشپیتال[5] بوده است، زیرا در سال ۱۸۴۲ با آنا شیکل گروبر که در آن هنگام ۴۷ ساله شده بود، ازدواج کرد. آنا هنگامیکه پسرش ۱۰ ساله بود درگذشت و یوهان گئورگ هیدلر دوره‌گردی خود را دوباره از سر گرفت، آلویس نزد عمویش یوهان پنوموک

---

(1) Richard von Weizsaker
(2) Alois
(3) Anna Schicklgruber
(4) Johann Georg Hiedler
(5) Spital

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هیدلر[1] بزرگ شد. آلویس در ۱۳ سالگی شهر اشپیتال را ترک کرد و به وین آمد، در آنجا کارآموزی کفاشی را تمام کرد و سپس از ادارهٔ کمرگ اتریش تقاضای کار نمود، در امتحانات ورودی مختلف آن قبول شد و سرانجام در سال ۱۸۷۶ به سمت بازرسی گمرک در براناو منسوب شد. این شغل برای بچهٔ نامشروعی از منطقه‌ای عقب افتاده در والد فیرتل[2] قابل توجه بود و نه تنها آلویس شیکل گروبر بلکه ناعمویی‌اش یوهان پنوموک هیدلر نیز به آن می‌بالیدند.

در سال ۱۸۷۶ یوهان پنوموک هیدلر بر آن شد تا وضعیت ثبت شده تولد آلویس شیکل گروبر را تغییر دهد. به جای «نامشروع» در دفتر، یوهان گئورگ هیدلر ثبت شد و این نام در آن موقعیت به صورت «هیتلر» تغییر کرد.

پدر مقتدر

هنگام تولد آدولف هیتلر، پدرش ۵۲ ساله بود با ظاهری بسیار برازنده. که در آن هنگام بسیار مورد توجه بود: موهایی به سبک نظامی کوتاه تراشیده، ابروهایی پرپشت، سبیل و ریشی انبوه به سبک امپراتور فرانس یوزف که حدود ۴۰ سال در اتریش ـ مجارستان سلطنت کرده بود. آلویس هیتلر به اونیفورم نظامی‌اش بسیار می‌بالید و با کمال میل با آن عکس می‌گرفت.

او به عنوان یک کارمند وظیفه شناس، فعال و نمونه شناخته شده بود و همکاران و رؤسایش برای او ارزش قائل بودند. در خانه، نمونه‌ای از پدر خانوادهٔ قرن نوزدهم بود. زن و فرزندانش خود را با خواستهای او تطبیق می‌دادند.

مادر آدولف هیتلر، کلارا پولزل[3] کاملاً مطیع شوهرش بود و او را «عمو» خطاب می‌کرد. او زن سوم آلویس هیتلر بود، نوهٔ یوهان نپوموک هیدلر و به عبارتی عموزادهٔ شوهرش و ۲۳ سال جوانتر از او. ازدواج اول آلویس هیتلر فرزندی نداشت، از ازدواج دوم دو فرزند: آلویس جوان و آنجلا. و اما مادر آدولف کلارا هیتلر در ۱۸۸۵ کمی بعد از ازدواج یک پسر و در سال ۱۸۸۶ یک دختر و در سال ۱۸۸۷ پسر دیگری بدنیا آورد. اما این فرزندان کمی بعد از تولد و یا در سال دوم زندگی در گذشتند.

---

(1) Johann Nepomuk Hiedler (2) Waldviertel

(3) Klara Pölzl

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به همین دلیل کلارا هیتلر به فرزند چهارم اش آدولف بسیار دلبسته بود و او را بسیار مورد توجه قرار می‌داد و لحظه‌ای از نظر دور نمی‌داشت. بعدها دو فرزند دیگر، ادموند[۱] در سال ۱۸۹۴ و پائولا[۲] در سال ۱۸۹۶ نیز بدنیا آمدند.

هنگامیکه آدولف هیتلر سه ساله بود، محل خدمت پدرش تغییر کرد و خانواده‌اش به پاسائو[۳] ، در بایرن به محلی که اتریش یک قرارگاه گمرکی برقرار کرده بود، نقل مکان کرد. زندگی در یک شهر آلمانی و بازی با کودکان آلمانی، به احتمال زیاد تأثیری محو نشدنی در آدولف جوان به جا گذاشت.

در سال ۱۸۹۵ هنگامیکه آدولف هیتلر ۶ ساله بود، خانواده‌اش دوباره به اتریش بازگشت، زیرا پدرش به لینز[۴] منتقل شده بود. خانوادهٔ هیتلر در هافلد[۵] نزدیک لامباخ[۶] که روستای کوچکی بود، در یک خانه روستایی ساکن شدند. این خانه بر روی تپه‌ای قرار داشت که با درختان میوه و فندق و گردو احاطه شده بود. جوی کوچکی نیز در دامنهٔ این تپه جاری بود. در واقع محل ایده‌آلی بود برای بازی کودکان. آدولف هیتلر به مدرسه‌ای در فیشل‌هام[۷] فرستاده شد، او و ناخواهریش آنجلا هر روز حدود یکساعت می‌بایستی تا مدرسه پیاده بروند. مدرسه روستای فیشل‌هام نمونه کاملی از یک مدرسه روستایی بود، مدرسه‌ای کوچک که به دو قسمت تقسیم می‌شد. بخشی برای دختران و بخشی برای پسران. خواهر و برادر تأثیر خوبی بر روی معلم به جا گذاشته بودند. معلم مدرسه بعدها خاطر نشان کرده بود که آدولف بسیار دقیق و حرف شنو و فعال بود. و بیشتر از همه درکیف مدرسه‌شان نظمی نمونه برقرار بود.

در همین سال آلویس هیتلر بعد از ۴۰ سال کار، باز نشسته شد، اما در بازنشستگی نتوانست خود را به کاری سرگرم کند و به میخوارگی روی آورد. ناآرام و عصبی شد و اطاعت بی‌چون و چرایی را در خانه طلب می‌کرد. این موضوع باعث برخورد با فرزند در حال رشد یعنی آلویس جوان شد. نابرادری هیتلر بعدها گفته بود: بارها از دست پدرش تا سرحد بی‌هوشی شلاق خورده

---

(1) Edmund

(2) Paula

(3) Passau

(4) Linz

(5) Hafeld

(6) Lambach

(7) Fischlham

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است. حتی آدولف هیتلر نیز گاهگاهی از دست پدر کتک می‌خورد، اما در هر حال فرزند نـور چشمی مادر باقی ماند. شرایط برای آلویس جوان بی‌اندازه تحمل ناپذیر شد، در ۱۴ سـالگی وسایلش را جمع کرد و ناپدید گشت. پس از آن آدولف قربانی اصلی اصول تربیتی و حمله‌های عصبی پدر بود.

پیشرفت در مدرسهٔ روستا

در سال ۱۸۹۶ آلویس هیتلر از زندگی در روستا خسته شده بود. خانه روستایی را فروخت و با خانواده‌اش به لامباخ[1] ، شهری متوسط با صومعه‌ای "بِند یکی" قدیمی و زیبا، نقل مکان کرد. در شهر دیگر لازم نبود آدولف هیتلر در کار مزرعه کمک کند، اما، مـدرسه در اینجا کـار بیشتری را می‌طلبید. او نیز بخوبی همراهی کرد: در آخرین کارنامهٔ تحصیلی سال ۹۸ ـ ۱۸۹۷ دوازده نمرهٔ بسیار خوب داشت. همراه گروه کُر مدرسه، در صومعه آواز می‌خواند و چندان از جشنهای کلیسایی به شور آمده بود که تصمیم داشت کشیش شود. پیشبند آشپزی دختر مستخدم را همچون ردای کشیشان به خود می‌بست و بر روی صندلی آشپزخانه رفته و موعظه‌های تند و غرایی می‌کرد. مادر مقدسهٔ هیتلر و همچنین پدر مذهبی ولی بی‌تفاوت او بسیار تحت تأثیر این تمایل گذرا قرار گرفته بودند.

هیتلر در لامباخ در خانه بزرگی زندگی می‌کرد که به یک آسیاب تعلق داشت، محل ایـدآل برای بازهای سرخپوستی و کابویی. اما برای پدر هیتلر شهر نیز مانند روستا خسته‌کننده بود. به همین دلیل در سال ۱۸۹۸ در لئون دینگ[2] دهی در اطراف لینز خانه‌ای خرید و همه خانواده به آنجا نقل مکان کردند. در اینجا نیز آدولف هیتلر مشکلی در مدرسه نداشت. در زنگ های تفریح و بعد از مدرسه او رهبری بازی‌های سرخپوستی را که بچه‌های به تقلید از کارل مـای [3] انـجام می‌دادند به عهده داشت. همچنین در تخیلات بچه‌ها جنگ بورن[4]ها که سال پیش در آفریقای جنوبی بین آلمانی ـ هلندی‌های بورن و استعمارگران انگلیسی رخ داده بود، تأثیر فراوان گذاشته بود.

---

(1) Lambach

(2) Leonding

(3) Karl May

(4) Buren

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هیتلر در ده سالگی گرفتار احساسات میهن‌پرستی شدیدی شد که در آن روزها محیط آلمان را پر کرد بود.

در لئوندینگ هیتلر استعدادش را برای نقاشی کشف کرد. حالا دیگر تصمیم داشت «هنرمند» شود. اما پدرش نقشه‌های دیگری در سر داشت : آلویس جوان ناپدید شده بود، ادموند در سال ۱۹۰۹ درگذشته بود و او در نظر داشت که آخرین پسرش مانند خود او کارمند شود، البته در مدراجی بالاتر. او سعی کرد تا مزایای شغل کارمندی را برای آدولف توضیح دهد و با نصیحت یا تهدید او را وادار به قبول کند. به این دلیل آلویس هیتلر تصمیم گرفت پسرش را به دبیرستان متوسطه در لینز بفرستد.

عقب ماندن در دبیرستان

در دبیرستان آدولف هیتلر از درسها عقب افتاد، همکلاسی‌هایش در او به قیافه یک جوان روستایی نگاه می‌کردند و معلم‌های مدرسه بزرگ، آنچنانکه در مدرسه روستایی معمول بود، تک تک شاگردان را مورد توجه قرار نمی‌دادند. آدولف هیتلر جرات و علاقه خود را به مدرسه از دست داد و در اولین سال تحصیلی ۱۹۰۱ - ۱۹۰۰ به دلیل نیاوردن نمره در ریاضی و علوم طبیعی رد شد.

در دومین سال تحصیلی نمرات خود را بهتر کرد و دوستانی بدست آورد. بعد از ظهرها با آنها روی چمن‌های دانوب همانند لئوندینگ، بازهای سرخپوستی و جنگ بورن‌ها را انجام می‌داد. تا پایان این سال تحصیلی شرایطش تغییر کرد و حتی «خوب» و «بسیار خوب» در نمره «اخلاق و انظباط» گرفت. اما با شروع دومین سال دبیرستان مشکل قدیمی پیدا شد: بویژه در ریاضی هیتلر نمی‌توانست همراه کلاس پیش بیاید. اما شرایط ناگهان تغییر کرد. در سوم ژانویه ۱۹۰۳ آلویس هیتلر بر اثر حمله قلبی درگذشت.

مرگ پدر نقطهٔ عطفی در زندگی هیتلر محسوب می‌شد. تشنجات خانوادگی خاتمه یافت و فشار تسلط جویانهٔ پدر از میان رفته بود. آدولف هیتلر در چهارده سالگی «تنهامرد» خانواده بود و عهده‌دار تمام امور خانه شد. مادر بی‌پناه هیچ نفوذی بر پسر جوان نداشت. مادر از نظر مالی وضع قابل قبولی داشت: مستمری پدر به بیوه و سه فرزند تا ۲۴ سالگی به آنها پرداخت می‌شد، همین امر به خانواده اجازه می‌داد تا زندگی‌ای در حد یک شهروند متوسط داشته باشند.

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در بهار سال ۱۹۰۳ آدلف هیتلر به پانسیون خانم پیری در لینز منتقل شد. همراه با او پنج جوان محصل نیز زندگی می‌کردند. صاحب پانسیون از آدولف بسیار خوشش می‌آمد زیرا هیتلر نه تنها او را، بلکه بقیه هم خانگی‌هایش را «شما» خطاب می‌کرد و از خودمانی بودن می‌گریخت. او معمولاً در اطاقش می‌نشست و کتاب می‌خواند یا نقاشی می‌کشید. اما مطالب خواندنیش کمتر به مواد درسی ربط داشت، در پایان سال دوم دبیرستان بار دیگر در ریاضی تجدید شد و با امتحان تجدیدی توانست به سال سوم راه یابد. در این سال نیز مشکل جدیدی ظاهر شد. زبان فرانسه به عنوان اولین زبان خارجه مطرح شد. معلم فرانسوی و دیگر معلمانش در سال ۱۹۲۳ او را بیاد می‌آوردند : «او بسیار با استعداد بود، کمی خودرأی و خودخواه. به اندرز دیگران توجهی نداشت اما دیر خشم بود و برایش بسیار مشکل بود خود را در چهارچوب مدرسه نگاه دارد. زیاد هم زرنگ نبود چون در آنصورت با شرایطی که داشت می‌توانست پیشرفت بهتری به دست آورد.»

معلم تاریخش لئوپولد پوچ [۱] تأثیر عمیقی بر او گذشت. هیتلر مجذوب توصیف‌های معلم دربارهٔ ژرمن های باستان و اسلایدهایی که در این مورد نشان می‌داد، شده بود. آدولف مانند بعضی از همشاگردیهایش از طریق درس تاریخ، احساساتی بر علیه حکومت وقت اطریش پیدا کرد. در آن هنگام اتریش بخشی از پادشاهی دانوب بود، سرزمینی که در آن آلمانها، چکها، اسلواکیها، لهستانی‌ها، مجارها، اسلوانیها، کراوتیها و بسیاری از ملیتها دیگر زندگی می‌کردند و از طریق فرامانروایی مشترک سلسه هابسبورگ [۲] در وین اداره می‌شدند و دارای یک ارتش مشترک بود. او در نظر داشت «اتریش آلمانی» را به سرزمین آلمان ملحق کند. و به جای سرود ملی اتریش «خداوند پادشاه فرانس را نگاه دارد» سرود «آلمان آلمان برتر از همه چیز» را با میل می‌خواند.

در انتهای سال سوم دبیرستان هیتلر در درس فرانسه تجدید شد و امتحان تجدیدی را نیز مشروط قبول شد و دیگر حق بازگشت به دبیرستان لینز را نداشت. به همین دلیل مجبور شد سال آخر دبیرستان را در اشتایر [۳] در چهل کیلومتری لینز بگذراند. در آنجا نیز او در یک اطاق

---

(1) Leopold Potsch (2) Habsburg

(3) Steyr

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مبله ساکن شد و خود را بسیار تنها و ناموفق حس می‌کرد. از مدرسه تنفر داشت و وقتش را با خواندن، نقاشی کردن و تیراندازی به موشهایی که در حیاط پشتی پایین خانه‌اش به این ور و آنور می‌رفتند، می‌گذراند. بار دیگر در پاییز می‌بایستی امتحان معمولی تجدیدی را بدهد. در امتحان موفق شد و پایان نامه دوره متوسطه را گرفت.

این پایان نامه راه او را برای گرفتن دیپلم دبیرستان هموار کرده بود اما فکر رفتن به مدرسه برای هیتلر نفرت آور بود. او ناراحتی و ضعف ششها را بهانه کرد و توانست مادرش را قانع کند که قطع موقت تحصیل می‌تواند برای سلامتی‌اش مفید باشد.

«زندگی هنرمندانه» در لینز

در شانزده سالگی هیتلر آقای خودش شده بود و می‌توانست آنچه را که می‌خواست انجام دهد. نه پدری و نه مدرسه‌ای که او را از کار کردن باز دارد. مادرش نیز در کار او زیاد دخالت نمی‌کرد، حقوق مستمری کفاف زندگیشان را می‌داد. در این بین کلارا هیتلر همراه با آدولف و پاولا به لینز نقل مکان کردند. ناخواهری هیتلر آنجلا در آنجا عروسی کرده بود.

دو سال و نیم یعنی از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ هیتلر در لینز زندگی بی‌دغدغه و راحتی را گذراند. با اشتیاق کتاب می‌خواند و نقاشی می‌کرد. به دیدن اپرا و موزه‌ها می‌رفت، اما تقریباً همیشه تنها بود، بنظر می‌رسید دنبال دوستی هم نمی‌گردد. او تک رویی بود که در رویاهای خود می‌زیست، درنظر داشت هنرمند مشهور و بزرگی شود. در پاییز ۱۹۰۵ سرانجام به جوانی هم سن و سال خود برخورد و توانست با او دوستی‌ای برقرار کند: اگوست کوبیچک[1]. او نیز آرزو داشت موسیقی دانی بزرگ شود. کوبیچک و هیتلر تقریباً به دیدار تمام نمایش‌های اپرا می‌رفتند و شبها به پیاده روی طولانی در لینز می‌پرداختند. آندو همدیگر را تکمیل می‌کردند. هیتلر تقریباً بی‌وقفه حرف می‌زد و کوبیچک گوش می‌داد.

احتمالاً این فرد کسی است که هیتلر جوان را در این سالها بهتر از همه شناخته است و حتی اگر گاهگاهی در خاطراتشان اغراق می‌کند باز هم می‌توان بعضی خصوصیات آدولف هیتلر ۱۶ تا ۱۸ ساله را که بعدها تکمیل شد در توصیفاتش به دست آورد. با خصوصیاتی که می‌توان در

---

(1) August Kubizek

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هیتلر دوباره باز یافت: عدم توانائیش در داشتن ارتباط شخصی با دیگران، خود را مافوق قرار دادن، احتیاج شدید به صحبت کردن مداوم همراه با تمایل به ترحم نسبت به خود و تمایل بدون دغدغه برای طرح «نقشه‌های عظیم» و عدم تمایل به هر نوع نظم یا فعالیت منظم.

صحبت دائمی هیتلر بطور اعم در اطراف موسیقی دور می‌زد. ریشارد واگنر در آن زمان فرد محبوبش بود و یا درباره نقاشی و معماری صحبت می‌کرد. او تعداد بیشماری طرح معماری برای ساختمانهای مجلل کشیده بود و برای تغییر و تکمیل بنای شهر لینز نیز نقشه‌هایی طرح کرده بود. از سیاست تنها گاهگاهی صحبت به میان می‌آمد. بعدها پاولا هیتلر بیاد می‌آورد که برادرش چگونه او و مادرش را با سخنرانی‌های طولانی دربارهٔ تاریخ به تنگ می‌آورد. اما هیچ نشانی نبود که هیتلر جوان به سیاست توجه خاصی داشته باشد و یا نکته‌ای بنظر نمی‌رسید که او ضد یهود باشد و یا اصولاً به «یهودیت» توجه داشته باشد. هنگامیکه مادرش دردی را در سینه‌اش احساس کرد به نزد پزشکی یهودی بنام ادوارد بلوخ [1] که به «دکتر فقرا» مشهور بود مراجعه کرد، تشخیص دکتر غده‌ای در سینه بود و پیشنهاد عمل فوری داد.

دکتر از عکس‌العمل دلسوزانهٔ پسر بعد از شنیدن این خبر، تحت تأثیر قرار گرفت. در هیجدهم ۱۹۰۷ کلارا هیتلر مورد عمل قرار گرفت ولی بهبودیش کند بود.

رد شدن در امتحان آکادمی هنر

در بهار سال ۱۹۰۶ هیتلر برای اولین بار به وین رفت. چهار هفته تمام اپرا و تأتر و موزه‌ها رادیدار کرد و با شور و شوق کارت پستالهایی برای کوبیچک فرستاد. برایش مسجل شده بود که اگر بخواهد به عنوان هنرمند ترقی کند بایستی به وین برود. او سعی کرد مادرش را قانع کند تا اجازه دهد در آکادمی آزاد هنرها، در وین درس بخواند. کلارا هیتلر در بین دو فشار، آرزوی پسرش برای هنرمند شدن و پندهای دامادش و همچنین حرف سرپرست قانونی فرزندان که می‌گفت: آدولف بایستی «شغلی آبرومند» یاد بگیرد، گرفتار بود.

سرانجام هیتلر موفق شد مادر را قانع کند. در تابستان ۱۹۰۷ مادرش به او اجازه داد تا سهم خود را از ارث پدری که بیش از ۷۰۰ کرون می‌شد، در اختیار بگیرد. این مبلغ برای یک سال

(1) Edward Bloch

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هزینه تحصیل و خرج خوراک و مسکن در وین کفایت می‌کرد.

در اواخر سپتامبر ۱۹۰۷ هیتلر به وین رفت و اوایل اکتبر در امتحان ورودی شرکت کرد. نتیجه امتحان غم‌انگیز بود. او رد شده بود و در جواب دلیل رد شدن به او گفته شد که طرحهایش عدم توانایی‌اش را در نقاشی نشان می‌دهد و توانایی او بطور واضح در محدودهٔ معماری است. اما برای ورود به بخش معماری آکادمی احتیاج به دیپلم مدرسه معماری بود و برای ورود به آنجا نیز به نوبهٔ خود امتحان نهایی مدرسه عالی لازم بود. بنظر می‌رسید موانع غیر قابل عبورند. هیتلر ناامید شده بود و راه چاره‌ای نمی‌یافت. به خانه چیزی ننوشته و به آنجا برنگشت بلکه در وین ماند، کتاب مطالعه می‌کرد، اپراگوش می‌داد و بی‌هدف در خیابانها می‌گشت.

در اواخر اکتبر ۱۹۰۷ به لینز مراجعه کرد، مادرش در حال مرگ بود، همراه با خواهرش مراقبت از بیمار را به عهده گرفت. در بیست و یکم دسامبر سال ۱۹۰۷ کلارا هیتلر درگذشت و اندوه بی‌پایانی برای آدولف هیتلر که شب و روز در کنار بستر مادر به سر برده بود بجا گذاشت. در شب کریسمس آدولف و پاولا هیتلر به دیدار دکتر بلوخ رفتند و صورتحسابهای او را پرداختند و از کوشش‌هایش قدردانی کردند. بعدها هیتلر بارها برای دکتر بلوخ کارت پستالهایی را که خود کشیده بود و یکبار نیز یک نقاشی آب رنگ فرستاد تا از زحماتش قدردانی کند. هنگام «الحاق اتریش» در سال ۱۹۳۸ بلوخ و خانواده‌اش تحت حمایت ویژه هیتلر قرار گرفتند و توانستند بنا به میل خودشان به خارج سفر کنند. خصلت ضد یهودیت هیتلر و نفرت او از «یهودها» بر علیه دکتر یهودی که می‌توانست مادرش را کمک هم نکند، برانگیخته نشد و می‌توان گفت پیش داوری بر علیه «یهودیان» بطور کلی پس از سال ۱۹۰۷ در وین در او بوجود آمد و به تجربیات شخصی او کم و یا به هیچ وجه ربطی نداشت.

«زندگی هنرمندانه» در وین

هیتلر پس از مرگ مادرش کاملاً مستقل شد و چیزی او را در لینز پای بند نمی‌کرد. سرپرستی خواهر یازده ساله‌اش پاولا را ناخواهریش آنجلا بر عهده گرفت و ظاهراً هیتلر به تلافی این کار ارث مادریش را بخشید. برایش تنها باقیمانده ارث پدری و کمک دولتی به فرزندان یتیم که به سالی ۳۰۰ کرون بالغ می‌شد، باقی ماند او با زندگی صرفه جویانه می‌توانست زندگی را بگذراند.

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در فوریه سال ۱۹۰۸ به وین بازگشت. اینبار آگوست کوبیچک نیز با او همراه بود. کوبیچک تصمیم داشت در وین در رشتهٔ موسیقی تحصیل کند. او در امتحان ورودی قبول شد ولی از آدولف تنها تعریفی خشک شنید: «من نمی‌دانستم که دوست فهمیده‌ای هم دارم». این دو از تمام نمایش‌های موزیکالی ریشارد واگنر در "هوف‌اپر" دیدن می‌کردند اما هیچگاه نمی‌توانستند تا به آخر تماشا کنند. آنها باید قبل از ساعت ۱۰ شب در خانه باشند زیرا در اصلی خانه در کوچه اشتومپر[۱] شماره ۲۹ در آن هنگام بسته می‌شد و آنها پول کافی نداشتند که به دربان بپردازند.

وین در آن زمان پایتخت بزرگ و مجلل سلطنت هابسبورگها بود. این شهر در زمان خود بیش از حد وسیع شده و در ضمن بزرگترین مرکز صنعتی زمان خود بشمار می‌رفت.

هیتلر و کوبیچک قصرهای باشکوه متعلق به آریستوکراتها و بناهای زیبای خیابان رینگ[۲] را با نظر تحسین نگریستند. آن دو در محله‌های فقیر نشین شهرکها پرسه می‌زدند. در این محله‌ها افراد بی‌کار و بی‌وسیله، مهاجرانی که قادر نبودند خوب آلمانی صحبت کنند و از دوردست‌ترین نقاط این کشور سلطنتی می‌آمدند، زندگی می‌کردند.

در وین همچون درون یک ظرف جوشان آزمایشگاه، برخوردهای ملی معمول در یک کشور چند ملیتی و تشنجات طبقاتی بین آریستوکراتها، بورژواها و طبقه کارگر متمرکز می‌شد.

کوبیچک تعریف می‌کند که چگونه هیتلر هردم منتقدتر و متهاجم‌تر می‌شد، و نسبت به ناعدالتی اجتماعی و ثروت ناحق آریستوکراسی و بزرگ‌زادگان ثروتمند عصبانی‌تر می‌گشت و سعی می‌کرد تا بخش پنهانی و تاریک بنای با شکوه شهر مجلل هابسبورگها را بشناسد، اما در خاتمه کوبیچک نتیجه نمی‌گیرد که هیتلر خود را با فقر و ضعفا و تحت ستم‌ها همبسته احساس می‌کرده است. او در منطقه فقرنشین وین با علاقه یک طراح شهر به گردش می‌پرداخت و وقتی به خانه می‌آمد طرحهایی برای دوباره سازی تمام محله‌های شهر وین می‌کشید ولی بزودی اینکار را قطع می‌کرد تا یک اسطورهٔ ژرمنی و یا حتی یک اپرا را به انجام برساند، کارهایی که همه ناتمام رها می‌شدند.

در زمانی که هیتلر کارهای نامنظم خود را به عنوان «هنرمند» دنبال می‌کرد کوبیچک به آهنگسازی می‌پرداخت و بطور خستگی‌ناپذیر پیانو تمرین می‌کرد. او امتحاناتش را با موفقیت

---

(1) Stumper

(2) Ring

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بسیار تمام کرد و کنسرت پایان ترم را خود رهبری نمود. هیتلر به دوست خود افتخار می‌کرد اما در عین حال نسبت به او حسادت هم می‌ورزید.

زمانی که کوبیچک باقیمانده تعطیلات تابستانی خود را سپری می‌کرد، یعنی در اواسط سپتامبر ۱۹۰۸، هیتلر بار دیگر تقاضای پذیرش در آکادمی هنر را نمود، اما به طرحهایی که او عرضه کرده بود چنان کم بها دادند که حتی به امتحان ورودی نیز راه نیافت.

بی سرپناه

دومین رد شدن در امتحانات ضربه سختی به اتکاء به نفس هیتلر زد. دوستی که همواره با او چنان صمیمی بود موفقیت کسب کرده و او بار دیگر در امتحانات ورودی رد شده بود. هیتلر همهٔ ارتباطاتش را با کوبیچک و خواهرانش در لینز قطع کرد و بدون اینکه خبری برای کوبیچک به جا بگذارد او را ترک کرد. به اطاق ارزان قیمتی در آنسوی شهر در وست‌بان هوف[۱] در خیابان فلبر[۲] نقل مکان کرد. در حقیقت طی دو سال اقامت خود در خیابان اشتومپر تمام ارث پدری را خرج کرده بود. تنها به کمک دولتی به یتیمان متکی بود که بالغ بر ۲۵۰ کرون در سال می‌شد. او اجباراً به یک خانه کوچکتر در منطقه وست‌بان هوف نقل مکان کرد و سرانجام در اگوست سال ۱۹۰۹ از پرونده‌های ثبت آدرس که در آن‌ها به تناوب خود را «هنرمند»، «دانشجو» و یا «نویسنده» معرفی می‌کرد ناپدید گردید.

هیتلر بعدها در کتاب «نبرد من» که در سال ۱۹۲۳ نوشته شد، در توصیف خودش، سالهای وین را «غم انگیزترین زمان زندگی»اش توصیف کرده و ادعا کرده که چگونه به عنوان کمک کارگر زندگی را سپری می‌کرده تا اینکه در سال ۱۰ ـ ۱۹۰۹ به عنوان «طراح و نقاش» کوچکی به کار مشغول شده است. او از دومین شکست خود در آکادمی سخنی به میان نیاورد. در واقع او بقیه سال ۱۹۰۹ را همانند یک بی‌سرپناه کامل بسر برد. در صندلی پارک‌ها و ورودی خانه‌ها و یا در خانه‌های ارزان قیمت و یا ایستگاههای وسایط نقلیه عمومی شب را سپری می‌کرد.

تصور به دست آوردن کار موقت و بهبود کمک دولتی در آن هنگام برایش مطرح نبود. او خود را «هنرمند» بحساب می‌آورد و مانند فرزند یک بورژوای اصیل هر نوع کار یَدی را دُور از

---

(1) Westbahnhof (2) Felber

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شأن خود بحساب می‌آورد. این داستان که او به عنوان کارگر ساختمان کار می‌کرده است، ساخته و پرداخته خود اوست. هیتلر به محیط «دشمنانه» پرخاش می‌کرد و برای سرنوشت بدش دنبال مقصر می‌گشت و امیدش فقط به «کارهای بزرگ» آینده بود و زمانی که آخرین تکه لباس گرمش دیگر قابل استفاده نبود، کمی پیش از کریسمس سال ۱۹۰۹، به آسایشگاه بی سرپناهان در مایدلینگ[1] پناه آورد.

آسایشگاه به عنوان سازمان خیریه‌ای تحت نظر خانوادهٔ یهودی اپشتاین[2] اداره می‌شد. با توجه به وضعیت آن زمان، سرپناهی مدرن، تمیز و سخاوتمندانه بود. اما کسی که آنجا زندگی می‌کرد از دیدگاه جامعه و بنا به وضع خودش از کار افتاده و جزء حاشیه‌نشینان جامعه بورژوایی به حساب می‌آمد. به آدولف هیتلر نیز می‌بایستی با همین نظر نگاه می‌شد. او در این دنیای سرخوردگان بسختی خود را تطبیق می‌داد تا اینکه به هانیش راین هولد[3] مستخدم سابق برخورد. هانیش راین هولد از این که شخصی با چنین استعدادی با بی‌تفاوتی خود را رها کرده است تعجب می‌کرد. او به هیتلر حیله‌های ادامه زندگی بی‌سرپناهان را نشان داد و به او پیشنهاد نقاشی کردن کارت پستالهایی با تصویر وین را داد. هانیش خود، آنها را در خیابان می‌فروخت و سودش را با هیتلرتقسیم می‌کرد.

سرانجام هانیش هیتلر را ترغیب کرد تا آسایشگاه بی‌سرپناهان را ترک کند و در خوابگاهی مخصوص مردان اقامت گزیند. خوابگاهی که هیتلر در نهم فوریه سال ۱۹۱۰ به آن نقل مکان کرد در ساختمان تازه‌سازی در بخش بیستم وین، بریگته‌ناو[4] قرار داشت. این بخش، منطقه‌ای صنعتی با ساکنینی از گروه‌های اجتماعی متفاوت بود. و نسبت به دیگر بخش‌های وین به استثناء لئوپولداشتات[5] دارای بالاترین سهم ساکنان یهودی بود. خوابگاه، ساختمانی مدرن با سالنهای غذاخوری و خواب، دوش و اطاق‌های تک نفره بود. به‌گونه‌ای که یک شهروند وینی آنرا «لوکس» بحساب می‌آورد. به ازاء نیم کرون در روز، هیتلر در اطاق کوچکی مسکن گزید. هیتلر کارت پستالهایش را در اطاق مطالعه نقاشی می‌کرد. تجارت با کارت پستالها بسیار خوب

---

(1) Meidling

(2) Epstein

(3) Hanisch Reinhold

(4) Brigittenau

(5) Leopoldstadt

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیش می‌رفت و بار دیگر هانیش با شمّ تجاری خود هیتلر را ترغیب کرد تا تابلوهای آبرنگ بزرگ نقاشی کند. او این تابلوها را در کافه‌های پراتر[1] می‌فروخت.

تصویرهای هیتلر در اولین نظر همانند عکس عکاسی بنظر می‌رسیدند. او بدون تعلیم توانست این قابلیت را به دست آورد تا ساختمانها را تا اندازه‌ای دقیق تصویر کند. ولی بهر صورت هیتلر فاقد این توانایی بود تا اثر بزرگی را بوجود آورد و استعداد این را هم نداشت که به تصویر سازی صورت بپردازد. او توانست از سود حاصل از تابلوها که با هانیش تقسیم می‌کرد و کمک دولتی به یتیمان که هنوز پرداخت می‌شد بگونه‌ای به زندگی ادامه دهد.

کلوپ بحث های سیاسی در خوابگاه

زمان زیادی طول نکشید تا هیتلر سالن مطالعه خوابگاه را به کلوپ بحث سیاسی تبدیل کرد. در این مکان ساکنین «سطح بالای» خوابگاه که موجودیت بورژوایی خود را از دست داده بودند، دور هم جمع می‌شدند. چند کارگر «در صورتیکه مودبانه رفتار می‌کردند» نیز اجازه وارد شدن داشتند. هیتلر سخنران اصلی بود. در این مکان در خوابگاه مردان همراه با بحثهای بی پایان با خورده بورژواهای سرخورده (و نه چناتچه هیتلر در «نبرد من» ادعا می‌کند در هنگام کار ساختمانی و در برخورد با کارگران) دیدگاه سیاسی هیتلر شکل می‌گیرد. او به هر شعار سیاسی معمول در آن زمان که بتوان دیگران را برای زوال زندگیش مقصر شناخت چنگ می‌انداخت. شعارهای سیاسی‌ای که او را برتر از دیگران بشمرد و توضیح ساده‌ای برای پیچیدگی محیط آشفته اطرافش ارائه دهد.

هیتلر در «نبرد من» از «دوران فراگیری» در وین نام می‌برد:

«آنچه که از زمان فراغت از کار برایم باقی می‌ماند بدون استثناء برای تحصیلم صرف می شد. درکمتر از چند سال پایه‌های دانشم راکه امروزه نیز از آن سود می‌برم خلق کردم. در این زمان یک تصویر جهانی، یک دیدگاه جهانی برای من بنا شد و تبدیل به پایه‌های استواری در زندگی آن دورانم گردید. من نتوانستم بیشتر از آنچه که در آن زمان خلق کردم چیزی یاد بگیرم و تغییر چیزی را هم لازم ندانستم.» اما بر خلاف چنین ادعاهایی هیتلر نه کار کرده بود نه به خود آموزی پرداخته

---

(1) Prater

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پرداخته بود و نه بطور جدی و پی‌گیر مطالعه کرده بود. منابع دیدگاه جهانی‌اش بطور عمده بروشورهای نادقیقی که ناسیونالیسم و نژادپرستی افراطی را تبلیغ می‌کرد، بود.

هیتلر بطور منظم مجله «اوستارا»[(۱)] رامطالعه می‌کرد. مجله‌ای که خالق آن راهب سابق آدولف لانز[(۲)] بود. او خود را لانز فون لیبن فلز[(۳)] می‌نامید. و در فن اشتاین[(۴)] در ایالت نیدراستریش[(۵)] جنبشی به راه انداخته بود که صلیب شکسته‌ای را به عنوان جنبش نبرد آریایی‌ها بکار می‌برد. منظور افرادی مانند لانز فون لیبن فلز از نام «آریایی» نژاد ایده‌آلی بودند بلندقد، بلوند و چشم آبی که احتمالاً در گذشته دوری در اروپا زندگی می‌کرده‌اند و پیشینیان ژرمن‌ها و خلق آلمان بوده‌اند. لانز فون لیبن فلز در مجله خود این ایدهٔ نژادی را با عناصری از دانش رازگونه و مسائل سکسی بهم می‌آمیخت و تبدیل به مطالب خواندنی جذابی می‌کرد. هدف نهایی او خلق دوباره نژاد بلوند و چشم آبی و برتر آریایی بود تا آنها را به نبرد بر علیه نژاد «دورگه و پست‌تر» و از همه مهمتر بر علیه نفوذ یهودیان «فاسد شده» بفرستد.

اوستارا معجونی متغیر از افکار نژادپرستانه و نفرت از یهودیان را ترویج می‌کرد. قابل ذکر است که زمینه‌ای از افکار ضد یهودیت در تمام جامعه گسترش یافته بود و می‌توانست در دوره بحران توسط رهبران سیاسی کارکشته برای مقاصد سیاسی مورد سوءاستفاده قرار گیرد.

در اتریش نیز یک تشکیلات ضد یهودی وجود داشت. رهبر جنبش گئورگ فون شونرر[(۶)] نام داشت که با شعارهای ناسونالیسم آلمانی و ضد یهودی بر علیه دولت چند ملیتی‌ها بسبورگها مبارزه می‌کرد. حتی شهردار وین کارل لوگر[(۷)] نیز سعی می‌کرد تا با تبلیغات ضدیهودی و با تکیه بر خود آگاهی ملی آلمانی توده‌های خورده بورژوای قشر کارگران وین را از احزاب سوسیالیست به سمت حزب سوسیال مسیحی خودش بکشاند. هیتلر، گئورگ فون شونرر و کارل لوگر را تحسین می‌کرد و در تبلیغات آنها اصول بنیادی تئوریک، برای نفرتش از یهودیان، از جامعه بورژوایی و از سوسیالیسم پیدا می‌کرد. این اصول کمی بعد وارد «ناسیونال سوسیالیسم» خود او شدند.

---

(1) Ostara
(2) Adolf Lanz
(3) Lanz von Liebenfels
(4) Werfen stein
(5) Nederosterreiel
(6) Georg von Schonerer
(7) Kar Lueger

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنچه را که هیتلر بعدها به عنوان نتیجهٔ دوران فراگیری در وین و «اصـول بـنیادین اسـتوار» توصیف می‌کند می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: اعلام جنگ بر علیه تعادل، آزادی و لیبرالیسم، بر علیه دمکراسی و سیستم پارلمانی، بر علیه مارکسیسم و یهودیت، بر علیه برابری اجتماعی و آزادی سیاسی. اعتقاد «واقعی» او بر آنچه که او برای تمام عمرش آنرا قبول کرد و بنظر می‌رسد که در آن هنگام نیز وجود داشته است. باید ضد یهودیت باشد.

هیتلر یک نژاد پرست تمام عیار شده بود. او تصور می‌کرد «آریایی‌ها» از نظر ژنتیکی برتر و خوب و «یهودیان» در مقابل پست و شریر هستند. او سعی می‌کرد بر طبق این شمای ساده تمام تاریخ دنیا و سیاست را توضیح دهد.

این «توصیف» همزمان به او اتکاء به نفس جدیدی بخشید. دیگر لازم نبود به عنوان یک عقب افتاده خجالت بکشد، درست بر عکس، به عنوان یک «آلمانی» و «آریایی» مـی‌توانست خود را از یهودیان و دیگر موجودات پست نژاد اسلاو در سرزمین هابسبورگها، برتر و باارزش‌تر بشمارد، همانها که می‌خواستند پول و نفوذ بیشتری از او داشته باشند.

فرار به مونیخ

در ماه مه سال ۱۹۱۳ هیتلر خوابگاه وین را بطور ناگهانی رها کرد، و به مونیخ نقل مکان می‌کند. انگیزه این تغییر محل معلوم نیست. هیتلر در «نبرد من» چیزی در این باره نمی‌نویسد. از هنگامیکه در آوریل ۲۴ ساله شده بود دیگر کمک دولتی را دریافت نمی‌کرد.

مدارکی وجود دارد که با رفتن به خارج، او از خدمت نظام در اطریش فرار کـرده است. او کشور چند ملیتی هابسبورگها را رد می‌کرد و نمی‌خواست در ارتش آن خدمت کند. اما چنانچه در اگوست سال ۱۹۱۴ نشان داد مخالف جنگ و مخالف ارتش آلمان نبود.

هیتلر در هیجدهم ژانویه سال ۱۹۱۴ در مونیخ نامه‌ای از پلیس بایرن دریافت کرد. بر طبق آن می‌بایستی تا بیستم ژانویه خود را به مقامات نـظام وظـیفه در لیـنز[۱] مـعرفی کـند، در غـیر اینصورت تحت تعقیب قانونی قرار می‌گرفت و به یکسال زندان محکوم می‌شد. هـیتلر بـرای کمک، به رئیس کنسولگری اتریش در مونیخ متوسل می‌شود و نامه‌ای ترحم برانگیز بـه ادارهٔ

---

(1) Linz

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نظام وظیفه لینز نوشت که در آن علاوه بر موضوعات دیگر نوشته شده بود: «دو سال است که من به جز غم و احتیاج دوست دیگری نداشته‌ام و همراهی به جز گرسنگی ابدی و ازبین نرفتنی. با کلمه جوانی هرگز آشنا نشده‌ام و امروز نیز پس از پنج سال، یادگار آنروزها بصورت زخمهایی از سرما بر روی انگشتان دستان و پاهایم وجود دارد». این معجون کلمات ترحم برانگیز و احساسات رقیق تاثیری کرد، مقامات مسئول در لینز با معرفی او به اداره نظام وظیفه در سالزبورگ موافقت کردند. نتیجه معاینه پزشکی در پنجم فوریه سال ۱۹۱۴ چنین بود: از خدمات سربازی و نظام معاف می‌باشد، بسیار ضعیف است و قادر به خدمت سربازی نیست. بدین ترتیب هیتلر از خدمت سربازی در اتریش خلاصی یافت.

در مونیخ نیز هیتلر همانند وین خرج زندگی خود را از طریق نقاشی مناظر شهر و فروش آن بصورت دوره‌گردی و یا درکافه‌ها در می‌آورد. در زمستان کار او کساد شد، اما او توانست آنرا از سر بگذراند. او در خیابان شلایس‌هایمر[1] نزد خیاطی بنام پوپ[2] زندگی می‌کرد. این مرد جوان برای خانم پوپ یک «اتریشی محبوب» ، یک کمک خوب، مردی جوان و با ادب، اما کمی مرموز بود زیرا مانند یک مهاجر زندگی می‌کرد. تمام روز در اطاقش می‌نشست و کتابهای قطوری که از کتابخانه به عاریه گرفته بود مطالعه می‌کرد. بر طبق گفته‌های خود، «تحصیلش» در آن هنگام بر روی مارکسیسم «این آموزهٔ نابودسازی» متمرکز کرده بود. اما می‌توان به این نتیجه رسید که او دیگر دارای عقیده‌ای استوار شده بود و تنها به منظور تعمیق نظر خودش مطالعه می‌کرد. هیتلر به یک «دیدگاه جهانی بسته» با پایه‌های اساسی و «استوار» بسیار اهمیت می‌داد. این عقیده که انسان بایستی تمام عمر یاد بگیرد و اطلاعات و دانسته‌های جدیدی بدست آورد و بتواند نظرش و قضاوتش را تغییر دهد برای او بطور واضح بیگانه بود.

پیغام رسان در جنگ جهانی اول

در بیست و هشتم سال ۱۹۱۴ شاهزادهٔ پادشاهی اتریش ـ مجارستان، شاهزادهٔ فرانس فردیناند[3] در سارایو[4] از طرف ناسیونالیستها به قتل می‌رسد. نتیجهٔ عمل، تشدید تشنجات بین‌المللی بود که در طی آن رایش آلمان سلطنت هابسبورگ را بر علیه صرب‌ها و روسیه حمایت

---

(1) SchleiBheimer

(2) Popp

(3) Franz Ferdinand

(4) Sarajewo

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرد. در اول اگوست امپراطور آلمان بسیج عمومی بر علیه روسیه اعلام نمود.

اخبار مربوط به شروع جنگ با روسیه در مونیخ با تظاهرات و اظهار خوشحالی در مقابل سالن فلدهرن[1] مورد استقبال قرار گرفت. هیتلر نیز در آن شرکت داشت. در «نبرد من» دربارهٔ تجربهٔ اگوست می‌نویسد: «آن ساعتها برای من لحظات خلاصی از ناراحتی‌های حساس جوانی بنظر می‌آمد. من امروز نیز خجالت نمی‌کشم اگر بگویم که از شدت احساسات به جوش آمده، به زانو افتاده و پروردگار را از صمیم قلب شکر کردم که به من این خوشبختی را عطا کرده تا بتوانم در این دوران زندگی کنم». در سوم اگوست رایش آلمان به فرانسه اعلام جنگ داد. هیتلر به لودویک سوم پادشاه بایرن نامه‌ای نوشت و تقاضا ورود به ارتش بایرن را نمود. در چهارم اگوست جواب مثبت دریافت نموده و به عنوان داوطلب در اولین لشگر پیاده نظام بایرن پذیرفته شد.

بدین ترتیب دو مسئله بسیار مبرم در ابتدا برای او حل شد: لازم نبود تا به ارتش نامحبوب اتریش وارد شود و دیگر اینکه لازم نبود با زمستانی سخت و بدون درآمد دست و پنجه نرم کند. او محل سکونت و جیره‌غذایی و از همه مهمتر یک هدف داشت. انیفورم نظامی به او اطمینان می‌بخشید و تنها یک مسئله برایش باقی مانده بود: ممکن بود قبل از اینکه او در نبردی شرکت کند، جنگ به اتمام برسد.

او در بیستم اکتبر آموزش پایه را در نظام جمع، تیراندازی و جنگ سرنیزه به پایان رساند و با واحد خود به سمت بلژیک رهسپار شد. یک هفته بعد گروهان او برای نبرد به اوپرن[2] فرستاده شد. نبرد سه روز به درازا کشید و ارتش تلفات قابل توجه‌ای را متحمل شد با این وجود تمام کوشش‌ها برای تصرف اوپرن بی‌نتیجه ماند. بزودی پیشروی آلمان در بلژیک متوقف شد و جنگ خندقها آغاز گردید. هیتلر به دلیل شجاعتهایش در برابر دشمن مدال صلیب آهنی درجهٔ دو را دریافت کرد و به درجهٔ گروهبانی رسید.

هیتلر در جنگ پیغام رسان بود او می‌بایست اخبار و دستورات را از فرماندهی به دیگر سنگرها و فرماندهی‌ها برساند. به همین دلیل همواره در خط مقدم جبهه بود و می‌بایستی اغلب ماجراجویانه راه خود را پیدا کند. با وجود این خطرات و یا شاید بخاطر همین خطرات چنان از این کار به وجد می‌آمد که اغلب داوطلبانه کار پیغام رسانهای دیگر را نیز انجام می‌داد.

---

(1) Felld herrn

(2) Ypern

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بارها و بارها تنها به اندازهٔ سر مویی با مرگ فاصله داشته است. به همین جهت بتدریج این باور را قبول کرد که «سرنوشت» او را برای کارهای بزرگ انتخاب کرده است.

او خطاب به دوستان مبهوت خود می‌گفت «شماها باز هم از من خواهید شنید. تنها صبر کنید تا زمانش فرارسد.» آنچنانکه او بارها و بارها اظهار کرده بود وطنش لشگر شانزدهم است و غیر از آن مأوایی ندارد. او نظم‌اش را در جنگ، در دستورات و سلسلهٔ مراتب ارتش یافته بود. انظباط جنگی و تجربیات جنگ آنچیزهایی بود که او همانند بسیاری از سربازان، بعد از جنگ از دست داده و خواهان احیای آن بود. بنیان نهادن حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست و ارتش SA و SS و کمی بعد تشکیلات رایش سوم، نشانگر همین خواست‌ها بود.

هیتلر با وجود کوشش و تلاش بیش از حدی که برای دیگر سربازان بیگانه بود (زیرا آنها می‌خواستند زنده بمانند و نزد خانواده‌هایشان باز گردند.) نزد همقطارانش محبوب بود. برای سربازان او یک روشنفکر محسوب می‌شد زیرا آثار شوپنهاور را می‌خواند و درباره ادبیات، هنر و سیاست بطور مفصل سخن سر می‌داد. علاوه بر اینها او غیر متکلّف، قابل اعتماد و آماده برای خدمت بود. موعظه‌هایش بر علیه دخانیات و الکل بسیار مزاحم بود اما بنظر نمی‌رسید برایش تمام لذات جسمانی بی‌تفاوت باشد. به سبب اشتهای بیش از حدش همقطارانش او را «پرخور» می‌نامیدند.

محقق تاریخ هیتلری، ورنرمازر[1] به این موضوع دست یافته که در این دوران هیتلر رابطه‌ای با یک دختر دهقان فرانسوی داشته و پسری نیز از خود به جا گذاشته است.

با وجود خدمات فراوان به عنوان پیغام رسان در تمام طول جنگ هیتلر گروهبان باقی ماند. شاید به این دلیل درجه‌ای نگرفت که او را برای رهبری یک واحد نظامی نامناسب تشخیص دادند. دلیل دیگر نیز «رفتار غیر ارتشی» او بود. سرش را خم نگه می‌داشت و شلخته و غیراستوار راه می‌رفت. چکمه‌اش را بسیار با بی‌میلی پاک می‌کرد و مهمیزهایش را هنگامیکه افسری پدیدار می‌شد به هم نمی‌کوبید. از طرف دیگر برای یک پیغام رسان درجهٔ افسری وجود نداشت. اگر ترفیع درجه پیدا می‌کرد بایستی کاری را که چنان به آن اهمیت می‌داد از دست بدهد و لشگر نیز یکی از بهترین پیغام رسانهایش را از دست می‌داد.

(1) Werner Maser

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس از دوران طولانی و پرتلفات جنگ خندقها در تابستان سال ۱۹۱۶ جنب و جوشی در جبهه‌ها پدید آمد. نبرد تابستانی آغاز شد و واحد هیتلر به جنوب تغییر مکان داد. در هفتم اکتبر ۱۹۱۶ یک نارنجک در سنگری که او و چند پیغام رسان دیگر در آن خوابیده بودند منفجر شد، کشاله ران هیتلر زخم برداشت. ابتدا به پشت جبهه و بعد به یک بیمارستان در جنوب برلین منتقل شد. پس از دوماه از بیمارستان ارتش مرخص گردید و به یک واحد ذخیره در مونیخ منتقل شد. اما چندان از جو موجود در واحد ذخیره خوشش نیامد زیرا مردم غیرنظامی، دیگر از جنگ حمایت نمی‌کردند و او همه جا «توطئهٔ یهودیان» را در کار می‌دید. وهنگامیکه سرانجام در ژانویه سال ۱۹۱۷ به خندق جبهه باتلاقیش بازگشت راضی بنظر می‌رسید.

امامن تصمیم گرفتم، سیاستمدار شوم

در سوم ماه مه سال ۱۹۱۸ رهبری رایش آلمان، روسیه بلشویک را مجبور به امضا یک قرارداد تحمیلی صلح نمود. این قرارداد برتری آلمان را در اروپای غربی برای نسلها تضمین می‌کرد. بنظر می‌رسید که نبرد حرکت مثبتی بدست آورده است. در غرب در اوایل سال، تهاجم جدید و کاملاً سرنوشت‌سازی انجام شد. ژنرال لودن دُرف[۱] همراه با رئیس ارتش آلمان فلدمارشال هیندنبرگ[۲] تمام برد و باخت جنگ را به یک برگ بازی محدود کرده بود. در صورت موفقیت تهاجم، آلمانها جنگ را می‌بردند و در صورت شکست آنرا می‌باختند. شور و شعف هیتلر پایان ناپذیر بود. در ژانویه سال ۱۹۱۸ او چهار فرانسوی را به اسارت می‌گیرد و مفتخر به دریافت نشان صلیب آهنی درجه یک می‌شود. اما بتدریج مشخص می‌شود که تهاجم ذکر شده لودن درف یک حرکت اشتباه بوده است. پس از موفقیت‌های پیروزمندانه در شرق، این شکست در غرب تأثیری شوک مانند داشت. اعتماد ارتش به رهبریت آن بسرعت تضعیف گردید.

سربازان غافلگیرانه و بدون بجا گذاشتن ردّی می‌گریختند و بسوی افسرانی که سعی در برقراری نظم داشتند سنگ و یا نارنجک پرتاب می‌کردند. شعارهای انقلابی بوسیله مخالفین جنگ اوج می‌گرفت:

---

(1) Luden dorff

(2) Hindenberg

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«ما برای میلیونرها می‌جنگیم و نه برای افتخار آلمان» این شعارها با گچ بر روی ماشین‌های ارتش نوشته می‌شد.

اواسط اگوست ارتش متفقین در آمیه[1] خطوط آلمانها را در هم کوبید. جنگ به شکست انجامیده بود و رهبری ارتش به حکومت رایش پیشنهاد درخواست آتش بس و مذاکرات صلح را نمود و هنگامیکه نخست وزیر جدید، یرنی ماکس فون بادن[2] از رئیس‌جمهور آمریکا ویلسون[3] تقاضای آتش بس نمود، برای بسیاری از آلمانها که تاکنون تنها اخبار پیروزی را می‌خواندند کاملاً غافلگیرانه بود. بسیاری از رزمندگان جبهه به این باور رسیدند که «غیر ارتشی‌های ترسو» به افتخارات سرزمین پدری خیانت کرده‌اند. آنها نمی‌دانستند که هندنبرگ و لودن درف خود رهبری رایش را وادار کرده بودند به تقاضای آتش بس نموده‌اند.

هنگامیکه اولین ناآرامی‌های انقلابی در آلمان بوقوع پیوست. بسیاری از ناسیونالیست‌ها همانند هیتلر به این نتیجه رسیدند که «سوسیالیست‌ها» انقلاب را به راه انداختند تا ارتش پیروزمند را به زانو درآورند. این مطلب اولین قدمهای تولد داستان «خنجر از پشت» بود که توسط رهبری ارتش ترویج می‌شد تا شکست نظامی را مخفی نگه دارد و «سرخها» را مقصر شکست نبرد قلمداد کند. اما دلیل واقعی انقلاب خستگی از جنگ و نارضایتی عمومی از سیاست جنگی رهبری رایش آلمان بود.

انقلاب توسط شورش ملوانان در ناوگان دریایی شروع شد. جنبش انقلابی از شهرهای بندری خودبخود به تمام آلمان سرایت کرد. شورای کارگران و سربازان در هر گوشه و کنار پدیدار شد. در کنار سربازان غیر حزبی بیش از همه اعضاء جنبش‌های مختلف سوسیالیستی به چشم می‌خوردند: سوسیال دمکرات اکثریت به رهبری فریدریش ابرت[4]، سوسیال دمکرات مستقل به رهبری هوگو هازه[5] و حرکت اسپارتاکوس تحت رهبری روزا لوکزامبورگ[6] و کارل لیبکنشت.[7]

---

(1) Amiens

(2) Max von Baden

(3) Wilson

(4) Fredrich Ebert

(5) Hugo Haase

(6) Rosa Luxemburg

(7) Karl Liebknecht

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در هفتم نوامبر سال ۱۹۱۸ پادشاه بایرین از مقام خود کناره گرفت و در نهم نوامبر سوسیالیست اکثریت فیلیپ شایدەمان[۱] جمهوری آلمان را اعلام نمود تا از اعلام یک جمهوری سوسیالیستی توسط کارل لیبکنشت جلوگیری کند. پادشاه ویلهلم دوم از مقر خود در بلژیک به هلند گریخت. در دهم نوامبر سه نماینده از سوسیالیست‌های اکثریت و مستقل دولت موقت و «شورای مشاوره خلقی» تشکیل دادند که در عمل رئیس آن فریدریش ابرت بود. در یازدهم نوامبر هیئت نمایندگی آلمان تحت رهبری نماینده حزب مرکزیت ماتیاس ارتس برگر[۲] در کومپینه[۳] قرارداد آتش‌بس با متفقین را امضا کرد. پادشاه و ژنرالهایش جنگ را باخته بودند اما جمهوری جدید می‌بایستی شکست را به رسمیت بشناسد. در این روزها بود که اصطلاح «بزهکاران نوامبر» بوجود آمد. و منظور از آن سوسیالیست‌هایی چون روزا لوگزامبورک و یا فریدریش ابرت و یا رهبری حزب کاتولیکی مرکزیت بود.

هیتلر در بیمارستان ارتش از انقلاب باخبر شد. واحد او در سپتامبر به فلاندرن[۴] منتقل شده بود و آنها برای سومین بار به اوپرن می‌رفتند. هیتلر در چهاردهم اکتبر از یک حملهٔ گاز شیمیایی انگلیسی‌ها نجات یافت. اما نابینا شد. به یک بیمارستان ارتش در پاسه والک[۵] از نواحی نوی براندن بورگ[۶] انتقال یافت و هفته‌ها طول کشید تا دوباره توانست بینایی خود را بدست آورد. وقتی که از امضاء قرارداد آتش بس اطلاع یافت دنیا برایش تیره و تار گشت: «دیگر برایم غیر ممکن بود که بیشتر آنجا بمانم. در حالیکه چشمانم سیاهی می‌رفت لمس کنان و تلوتلو خوران به خوابگاه بازگشتم و خودم را روی تختم انداختم. سرم در حال آتش گرفتن بود آنرا به میان پتو و بالش فرو بردم.» احتمالاً در این شب بود که تردید میان آرشیتکت شدن و سیاستمدار شدن در او، از میان رفت. در کتاب نبرد من با احساس و خیلی خلاصه می‌گوید: «اما من تصمیم گرفتم سیاستمدار شوم.»

---

(1) Philipp Scheidemann

(2) Mathias Erzberger

(3) Compiegne

(4) Flandern

(5) Pasewalk

(6) Neubrandenburg

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رهبر حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست

اواخر نوامبر ۱۹۱۸ هیتلر پس از مرخص شدن از بیمارستان ارتش به مونیخ رفت. او تقریباً ۳۰ ساله بود، در آنجا می‌بایستی خود را به واحد جانشین مربوطه معرفی کند. حرفه‌ای یاد نگرفته بود و جنگی که او نظم‌اش را در آن پیدا کرده بود، از دست رفته بود. این موضوع که چگونه تصمیمش را برای سیاستمدار شدن به مرحله اجرا درآورد کاملاً ناواضح بود.

تنها نقطه اتکاء او در این روزهای مغشوش و تیره و تار، ارتش بود. ارتش که نظام خود را در طی این همه تحولات بدون تغییر و بطرزی تعجب آور حفظ کرده بود، زیرا سوسیال دمکراتها تصور می‌کردند نمی‌توان از فرمانده‌هان نظامی پادشاهی و باقیمانده ارتش سابق صرفنظر کرد. آنها عقیده داشتند که ارتش بر علیه هجوم چپ‌ها مفید خواهد بود.

هنگامیکه هیتلر در نوامبر سال ۱۹۱۸ خود را به سرباز خانه‌اش در مونیخ معرفی کرد شرایط سیاسی در آنجا برای یک ناسیونالیست جوان بسیار نامناسب بود. پس از برکنار شدن شاه، کورت ایسنر[۱] «جمهوری سوسیالیستی بایرن» را اعلام کرده بود. ایسنر در مونیخ به شوراهای کارگران و سربازان متکی بود اما در سایر مناطق بایرن بزودی با برخورد شدید مخالفین محافظه کار، وفاداران به شاه و دهقانان کاتولیک مواجه شد. ایسنر در فوریه سال ۱۹۱۹ کناره گرفت و به دست یک افسر سواره نظام کشته شد.

جانشین او آدولف هوفمان[۲] در ابتدا یک معلم سوسیال ـ دمکرات میانه رو بود. با این وجود در مارس ۱۹۱۹ شورای کارگران و دهقانان، حکومت هوفمان را منحل اعلام کرده و اعلام حکومت جمهوری شورایی نجات را نمودند که رهبران آن روشنفکر و یهودی، ارنست تولر[۳] و اریش موسام[۴] و ادیگین لوینه[۵] بودند. حکومت هوفمان از بریگادهای ارتش در برلین بر علیه جمهوری شوراها کمک خواست. آنها در ماه آوریل مونیخ را محاصره کرده و در سوم ماه مه آنرا اشغال نمودند. ارتش با استقبال مردم روبرو شد. از آن به بعد «پاکسازی» بزرگی بر علیه «کمونیستها» و «طرفداران جمهوری شوراها» انجام شد. از آن گذشته حوزه‌های ناسیونالیستی،

---

(1) Kurt Eisner

(2) Adolf Hoffman

(3) Ernst Toller

(4) Erich Muhsam

(5) Eugen Levine

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تبلیغات وسیعی به ضد یهودیان براه انداختند. و مدعی شدند، جمهوری شوراها تهاجم یهودیان بود بر علیه آنچه که آلمانی است. بریگادها از باندهای داوطلبی تشکیل می‌شدند که همچون هیتلر راهی به سمت زندگی یک شهروند عادی نیافته بودند و از رهبرانشان بی‌چون و چرا تبعیت می‌کردند. این بریگادها در سیاست بایرن روز به‌روز تأثیر بیشتری می‌گذاشتند. از ماه مه سال ۱۹۱۹ به‌بعد، به عنوان عکس‌العملی نسبت به انقلاب و جمهوری شوراها، مونیخ، محل اجتماع همه انواع افراطیون راست و تشکیلات ضد یهودیت شد.

سرباز شناسایی

در ژوئن سال ۱۹۱۹ حکومت آلمان معاهده ورسای را امضاء کرد. بر طبق آن به ازدست دادن زمین‌های فراوان و غرامتهای جنگی بیشمار، معاهدهٔ الغای خدمت نظام وظیفه و محدود کردن ارتش آلمان به صد هزار نفر سرباز حرفه‌ای، منجر شد.

دیدگاه رهبری جدید ارتش که طرفدار حکومت پادشاهی بود این بود که تنها افرادی را که بی‌چون و چرا دیدگاه محافظه‌کارانه دارند به خدمت دوازده ساله قبول کنند. به همین دلیل کمیسیونی برپا شد تا فعالیتهای سیاسی خطرناک در سپاه را اطلاع دهد و تشکیلات کارگری مورد سوءظن را تحت نظر بگیرد. آدولف هیتلر جزء اولین سربازانی بود که این وظیفه را به عنوان «سرباز شناسایی» قبول کرد. هیتلر و همقطارانش را قبل از شروع کارشان، به یک دوره کارآموزی مخصوص در دانشگاه مونیخ فرستادند. در آنجا هیتلر در کلاس‌های تاریخدان محافظه کار کارل الکساندر فون مولر(۱) و دامادش گوتفرید فِدِر(۲) شرکت کرد که دربارهٔ «شکستن کار مزدوری برای سرمایهٔ جهانی» بود. فِدِر «نظریه»ای را ترویج می‌کرد که بر طبق آن طبقه کارگر توسط گروه کوچکی که بنوبهٔ خود یهودیان در آن تسلط داشتند، از طریق انباشت سود به بردگی کشیده می‌شوند.

هیتلر بسیار تحت تأثیر این نظریه قرار گرفت زیرا این «نظریه» به دیدگاه ضد یهودیش ساختمان‌بندی شبه اقتصادی می‌داد.

پرفسور فول مولر استعداد سخنوری هیتلر راکشف نمود و به فرمانده او موضوع را تذکر داد.

---

(1) Karl Alexander von Muller

(2) Gottfried Feder

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به این ترتیب هیتلر روزی برای سخنرانی در برابر ارتش مونیخ ظاهر شد و به کشف مهمی نائل گشت: «من با تمام عشق و علاقه شروع کردم و این موقعیت را به دست آوردم که یکبار در برابر عده انبوهی شنونده صحبت کنم و آنچه راکه قبلاً همیشه بدون اینکه بدانم و از احساس خودم به آن رسیده بودم برایم مسلم شده بود: «من می‌توانستم سخنرانی کنم.»

فرمانده هیتلر، سرهنگ مایر چنان تحت تاثیر توانایی هیتلر قرار گرفته بود که به او وظیفه ویژه‌ای محول نمود. او می‌بایستی اواخر ژوئیه سال ۱۹۱۹ همراه با دیگر «سربازان شناسایی» از زندانیان سابق آلمان، زندانیان جنگی در اردوگاه موقتی لخ‌فلد[1] تمایلات گروه اسپارتاکی را بزداید. سربازان به وطن بازگشته، سرخورده و ناراحت بودند. آنها شاهد بودند که به جوانی و به امیدهایشان خیانت شده است، از خندق‌هایی که همانند حیوانات در آنها زندگی می‌کردند به وطنی مراجعت می‌کنند که گرسنگی و آشوب در آن حکم‌فرما است. هیتلر به آنها برای خالی کردن نفرت‌شان و سرخوردگی‌شان هدفی می‌داد. هیتلر برای آنها از «صلح منفور ورسای» صحبت می‌کرد و «بزهکاران نوامبر» را متهم می‌کرد و بطور کلی از همه منفورتر «اتحاد قسم خورده یهود ـ مارکسیسم» را مقصر جلوه می‌داد.

هیتلر برای یکی از همکارانش که از او اطلاعاتی درباره «خطر یهودیان» خواسته بود در همین رابطه می‌نویسد: «یک برنامه ضد یهودیت می‌بایستی بطور برنامه‌ریزی شده و قانونی، مبارزه بر علیه یهودیان و الغای حقوق آنان را به پیش ببرد. ولی هدف نهایی ضد یهودیت بایستی بطور کامل نابودی بی‌چون و چرای یهودیان باشد.» در اینجا برای اولین بار هیتلر نفرت از یهودیان را در یک برنامه سیاسی گنجانیده است، برنامهٔ سیاسی‌ای که قدمهای اولیه‌ای رابرای نابودی یهودیان در رایش سوم به رسمیت شناخت.

عضو «حزب کارگران آلمان»

در پاییز سال ۱۹۱۹ هیتلر مامور بررسی وضع چندین گروه و گروهک از بیشمار گروه‌های راست افراطی در مونیخ شد. این گروهها همچون قارچ از زمین سر درآورده بودند. او به عنوان عنصر نفوذی برای اولین بار با حزب کارگران آلمان آشنا می‌شود.

---

(1) Lechfeld

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این حزب در اوایل سال ۱۹۱۹ از طرف یک آهنگر مونیخی به نام آنتون درکسلر[۱] بنیان گذاشته شده بود. اولین اعضاء حزب، همکاران درکسلر، از کارگاه راه‌آهن مونیخ بودند. برنامه حزب مخلوطی بود از عناصر سوسیالیستی، ناسیونالیستی و ضد یهودیت. حزب کارگران آلمان دارای دوستان با نفوذی در اتحادیه ناسیونالیستها وحوزه‌های نظامی بود. اما از دید هیتلر رهبری حزب فاقد روح تهاجمی بود. او ارزش زیادی برای این سیاستمداران قائل نبود. سیاستمدارانی کافه‌نشین که در پستوهای یک کافه دور هم جمع می‌شدند تا سخنرانی‌های گوتفرید فدر را بشنوند و یا گزارشها را مطالعه کنند و دخل و خرج را همانند یک بنگاه پرورش خرگوش بررسی کنند. سرانجام یک روز هیتلر بدون زحمت به عضویت حزب پذیرفته شد، و در آن به عنوان پنجاه و پنجمین عضو حزب و هفتمین عضو مجمع عمومی حزب باقی ماند.

این حزب در مقایسه با احزاب بزرگ دارای یک نقطه مثبت قاطع بود: حزب آنچنان کوچک بود و رهبری آن چنان معمولی که هیتلر این شانس را در خود می‌دید تا حزب را بر اساس تصورات و اهداف خود تغییر شکل دهد. او بهرحال در اتریش نمی‌توانست بیش از این بماند. حزب کارگران آلمان به او این امکان را می‌داد تا به ایده‌هایش از دوران زندگی در وین و جبهه، در یک جنبش سیاسی تحقق بخشد و کارش را به عنوان یک سیاستمدار شروع کند.

هیتلر در حالیکه فعالیتهایش را به عنوان «سرباز شناسایی» ادامه می‌داد با جدیت فراوان به کار حزبی روی آورد. دعوت نامه‌ها را تکثیر می‌کرد و به مجلهٔ ناسیونالیستی «نظاره‌گر مونیخ» اگهی می‌داد. این مخارج صندوق حزب را خالی کرد اما نتیجه نشان داد که حق با هیتلر است: در اولین «گردهمایی عمومی» که در شانزدهم اکتبر ۱۹۱۹ در هوف بروی هاوس[۲] انجام گرفت هفتاد نفر شرکت کردند. این افراد چنان از سخنرانی هیتلر به هیجان آمدند که ۳۰۰ مارک به عنوان کمک پرداخت کردند. با این پول هیتلر توانست آگهی‌های بیشتری بدهد و پلاکاردهایی را نیز چاپ کند. در گردهمایی بعدی در سیزدهم نوامبر ۱۹۱۹ صدوسی نفر گرد آمدند که اکثراً از دانشجویان، مغازه‌داران و افسران بودند و حتی حاضر شدند ۵۰ فنیگ ورودی بپردازند. در اولین گردهمایی هیتلر به عنوان سخنران دوم ظاهر شده بود، اما در این سخنرانی مورد توجه اصلی بود. او در سخنرانی‌اش از شنوندگان عشق به سرزمین پدری را طلب کرد و نفرت برعلیه

(1) Anton Drexler (2) Hofbrauhaus

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«ورسای»، «بزهکاران نوامبر» و یهودیان را موعظه کرد. سخنرانی‌اش صریح و ساده بود. او اصطلاحات مردم کوچه و بازار و سنگرهای جبهه را بکار می‌برد. شنوندگانش، سربازان سابق جبهه در او یکی از خودشان را یافتند.

تصویر سرباز ساده‌ای که هیتلر از خود بجا گذاشت و سربازان جبهه را تحت تأثیر قرار می‌داد، تفاوت فاحش او را با سخنرانان احزاب قدیمی بزرگ می‌رساند و اولین موفقیت او را به عنوان سخنران و مبلغ تثبیت کرد.

در هنگام بلند شدن صدای اعتراضی در سخنرانی، هیتلر مزاحم را توسط همقطاران نظامی‌اش از سالن بیرون انداخت و با کمال قدرت به سخنرانی‌اش ادامه داد. محتوا و زبان سخنرانی، و اعمال خشنونت در سخنرانی بزودی جلسات او را بیش از حد مشهور ساخت. تاکتیک او که شامل زنجیره‌ای از گردهمایی های عمومی برای مشهور ساختن حزب بود موفق گردید. آنتون درکسلر بر خلاف نظر دوستان حزبی‌اش هیتلر را به عنوان «رئیس تبلیغات حزب» برگزید.

برنامه حزبی حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان

هیتلر به محض رسیدن به این پست و تثبیت مقامش در داخل مجمع عمومی حزب، به نوسازی ساختار حزب پرداخت. با پول حزب و بواسطه «روابط سیاسی» که با سرهنگ مایر(۱) داشت دفتری اجاره کرد و تلفنی در اختیار گرفت و محل مرکزی حزب را برپا نمود. اواخر سال ۱۹۱۹ هیتلر همراه با درکسلر برنامه حزبی جدیدی را طرح ریزی کرد که بتواند در خلاصه‌ترین شکل اهداف حزب را در بر داشته باشد. این برنامه ۲۵ ماده‌ای توسط یک مجمع عمومی در بیست و چهارم نوامبر سال ۱۹۲۰ در هوف بروی هاوس تصویب شد. این برنامه تنها برنامه رسمی حزب تا سال ۱۹۴۵ بود و افراد زیادی از آن اطلاع نداشتند. در این گردهمایی عمومی حزب کارگران آلمان به حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان تغییر نام پیدا کرد.

بیش از دوهزار شنونده گرد آمده بودند و در بین این افراد تعداد بیشماری کمونیست و سوسیال دمکرات مستقل نیز وجود داشت. به همین دلیل اعتراضات پرآشوبی پیش‌بینی

---

(1) Mayr

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌شد. هیتلر به عنوان سخنران دوم صحبت کرد. او آرام و شمرده، شروع به صحبت نمود و تاریخ ده سال پیش را ترسیم کرد. سپس با هیجان به حمله لفظی به انقلاب توامبر پرداخت. اولین صدای اعتراض بلند شد و لیوانهای آبجو بسویش پرتاب شدند و دوستان ارتشی هیتلر با باتومهای پلاستیکی و شلاقهای اسب سواری وارد نبرد گردیدند. این صحنه‌ها هیتلر و تماشاگران را به هیجان بیشتری آورد. در این حال و هوا بود که هیتلر برای گردهمایی، برنامه حزب را مطرح کرد. این ۲۵ ماده برای همه چیزی به ارمغان داشت بجز برای یهودیان.

برای سرمایه‌داران ملی پیشنهادی عرضه شده شامل اتحاد همه آلمان تحت «آلمان بزرگ»، بازگشت مستعمرات آلمان، تساوی آلمان با دیگر ملل، الغای معاهده‌های ورسای، تشکیل ارتش ملی، و نبردهای بی‌امان بر علیه جنایتکاران برای بازگرداندن آرامش و نظم بود.

برای کارگران پیشنهادها شامل الغای همهٔ درآمدهایی که منشأیی غیر از کارکردن داشتند، سلب مالکیت زمین و کشتزارها برای استفاده جمعی بدون ضرر و همچنین تشریک سود کارخانجات بزرگ صنعتی بود.

برای طبقه متوسط خُرده بورژوا پیشنهادها حول اهدافی مانند دولتی کردن فروشگاههای بزرگ و سرانجام، دادن آنها به مغازه‌داران کوچک دور می‌زد. و برای نژادپرستان افراطی پیشنهاد شده بود که یهودیان به عنوان خارجی در نظر گرفته شوند حق پوشیدن انیفورم‌های دولتی را نداشته باشند و هنگامیکه تغذیه افراد مملکت مطمئن نباشد بایستی در اردوگاهها نگاهداری شوند و یهودیانی که پس از دوم اگوست ۱۹۱۴ به آلمان مهاجرت کرده‌اند بایستی فوراً پس فرستاده شوند.

بر علیه این مواد، اعتراضهایی هم وجود داشت که بسرعت توسط باتوم خفه می‌شد. گردهمایی با تشویق و غریو شادی به پایان رسید. مطبوعات تنها اشاره‌ای کوتاه به آن کردند. اما حزب صد عضو جدید بدست آورده و هیتلر در مسیر معروف شدن در آن منطقه قرار گرفت.

برنامه بطور واضح بخش‌هایی را نشان می‌داد که در آنها هیتلر تبلیغاتش را مطرح می‌کرد: ضدیت با یهودیان، ناسیونالیسم و «طرحهای اجتماعی». ضدیت با یهودیان در او ریشه‌ای نسبتاً عمیق داشت، به همین نسبت نیز ناسیونالیسم در او قوی بود. در همان حال که جنگ بر علیه «ورسای» را با جریانِ ضدیت با یهودیان عمیقاً به هم ربط می‌داد، از طریق نبرد و انقلاب به توده‌های نامطمئن خُرده بورژوا توضیح ساده‌ای برای اقبال بدشان عرضه می‌کرد: یهودیان،

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ورسای و بزهکاران نوامبر، مقصر همه اینها بودند. اما هیتلر هیچگاه برای مولفه‌های اجتماعی در ناسیونال سوسیالیسم تناسب درونی نیافت. قولهای اجتماعی‌ای که بطور مفصل در این ۲۵ ماده قرار داشت برای هیتلر چیزی بیش از یک دسیسه تبلیغاتی به منظور جلب توده‌های مردم نبود. بعد از آنکه در سال ۱۹۳۳ به قدرت رسید سیاستش بر علیه معاهدهٔ ورسای بود و تهاجمی نابود کننده بر علیه یهودیان را آغاز نمود، اما از سلب مالکیت از سرمایه‌ها و دولتی کردن کارخانجات بزرگ و اصلاحات ارضی به نفع دهقانان کوچک و دهقانان روز مزد دیگر سخنی در میان نبود.

صلیب شکسته و «ناظر خلق»، جنبش رشد می‌کند

در سی و یکم مارس سال ۱۹۲۰ هیتلر از ارتش مرخص شد. او مبلغ ۵۰ مارک پول تصفیه حساب خروج از ارتش، یک دست لباس و یک پالتو و لباس زیر دریافت کرد. نه حرفه‌ای بلد بود و نه شغلی داشت و از طریق کمک طرفداران سیاسی‌اش زندگی می‌کرد. حال دیگر وقت داشت تا خود را وقف کارهای حزبی کند و این در حالی بود که رئیس حزب، آنتوان درکسلر همانند سابق به عنوان آهنگر در راه‌آهن کار می‌کرد و به کارهای حزبی بطور جنبی رسیدگی می‌کرد.

کمی پس از تغییر نام حزب، هیتلر برای آن پرچم و علامتی تهیه کرد: یک صلیب شکسته بر روی زمینه‌ای سیاه، سفید و سرخ. صلیب شکسته از صدها سال پیش در فرهنگهای مختلف علامت چرخ خورشید بود. از شروع قرن جدید بیشتر از همه، گروههایی از این علامت استفاده می‌کردند که اندیشه‌های بازگشت به «طرز فکر آریایی» را در سر داشتند و قصد داشتند از «نفوذ یهودیان» در اقتصاد و جامعه آلمان جلوگیری کنند. این گروههای متفاوت صلیب شکسته را به عنوان علامت مشخصه خود بکار می‌بردند.

هیتلر خیلی سریع به این نکته پی برد که علامت صلیب شکسته چه اهمیتی، هم برای اعضاء حزب و هم برای «جهان خارج» دارد. صلیب شکسته همانند پیراهن قهوه‌ای که از سال ۱۹۲۴ رسم شد و یا سلام «هیتلری» به اعضاء حزب این احساس را می‌داد که به یک گروه هم قسم، به یک طبقه ممتاز تعلق دارند که بایستی رهبری تودهٔ مردم را به عهده بگیرند. برای خُرده بورژوازی بنوبهٔ خود این علامت بعنوان سمبل ملی‌گرایی ملی بود و همراه با ظهور تشکیلات نظامی، جاذبه بزرگی به همراه داشت. هیتلر حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان را نه به عنوان

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یک حزب بلکه به عنوان یک «جنبش» تلقی می‌کرد که ورای تضادهای احزاب قرار داشت و علائق ملی و نه حزبی را دنبال می‌کرد و به همین دلیل این علامت حزبی نه تنها می‌بایستی بخوبی نشانگر این اندیشه بزرگ باشد بلکه باید این احساس مقدس را به دیگران منتقل می‌کرد.

در دسامبر سال ۱۹۲۰ هیتلر موفق شد، مجلهٔ «ناظر مونیخ» را که در آن زمان به «ناظر خلق» تغییر نام داده و در آستانه ورشکستگی قرار داشت بخرد. به این ترتیب حزب خود دارای ارگان مستقلی شد. بخش بزرگی از هزینه‌ها توسط ژنرال ریتر فون اپ[۱] پرداخت شد بقیه را دوست هیتلر دیتریش اکارت[۲] از هواداران مختلف حزب جمع‌آوری کرد. دیتریش اکارت روزنامه نویس و نویسنده زبردستی بود که تحصیلات دانشگاهی داشت و تحت تأثیر افکار و تبلیغات ضد یهودی و مردمی هیتلر قرار گرفته بود. اکارت متن‌های هیتلر را از نظر دستور زبان تصحیح می‌کرد. او هیتلر را نزد شهروندان با نفوذ مونیخ می‌برد و شعار تهییجی «آلمان بیدار شو» را ابداع کرده بود.

در این بین هیتلر آشنایی و رفاقت را با شخصی بنام ارنست رُم[۳] آغاز کرده بود.

رُم یک ارتشی مزدور واقعی بود. این خصلت او را در جنگ به درجه سرهنگی رساند و تحت نظر راپ، رئیس گردان شد تا اینکه هیتلر او را کشف نموده و این سرباز گمنام را با سخنرانی‌های تحسین برانگیز تهییج کرد. رُم هیتلر را با افسران «وطن پرست» و سیاستمداران آشنا کرد و همقطارانش را به داخل حزب کشاند و نشان داد که برای تشکیلات و تبلیغات و آموزش جوانان حزب بی‌نظیر است.

رُم و اکارت از طریق نفوذ بر هیتلر و از طریق ارتباطشان با محیط‌های پرنفوذ ارتش و جامعهٔ مونیخ به هیتلر خدمت می‌کردند. بدون آنها شروع حرکت سیاسی هیتلر غیر قابل تصور بود. دو آلمانی بالتیکی نیز در ابتدا تأثیر زیادی بر هیتلر و شروع کار حزب داشتند: آلفرد روزن برگ[۴] و ماکس اروین فون شوبنر ـ ریشتر[۵]. آنها علاقه هیتلر را به روسیه و ایجاد فضای زندگی آلمان در شرق را بیدار کردند.

---

(1) Ritter von Epp

(2) Detrich Eckart

(3) Ernst Rohm

(4) Alfred Rosenberg

(5) Max Erwin von Scheubner _ Richter

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

افرادی مانند هرمان گورینگ[1] و ردولف هس[2] نیز کمی بعد، در سال ۱۹۲۲ به محیط دوستی و زندگی هیتلر وارد شدند. گورینگ پسر یک فرماندار سابق رایش در جنوب غربی آفریقا بود. او در جنگ به عنوان خلبان در اسکادران معروف ریشت هوفن[3] خدماتی انجام داده بود و از نظر منشاء خانوادگی و نحوهٔ زندگی کاملاً برخلاف هیتلر بود، اما معتقد بود که هیتلر مرد آینده است. گورینگ در سال ۱۹۲۲ وارد حزب شد. البته نه بخاطر مسائل ایدئولوژیک بلکه بخاطر اینکه به نظر او حزب انقلابی بود و بسیار فعال. گورینگ ارتباطات بیشماری با افسران سابق و اعضای «جامعهٔ برتر» که برای هیتلر و حزب او بسیار مفید بود، داشت.

در مقایسه با گورینگ، ردولف هس بسیار بی‌رنگ بود. او پسر یک تاجر واردات و صادرات، و در اسکندریهٔ مصر بدنیا آمده بود، تحصیلاتش را به دلیل جنگ رها کرده و علاقه‌ای به ادامه‌اش نداشت. او نیز احساس می‌کرد توسط «بزهکاران نوامبر» فریب خورده است. به عنوان سرباز بریگارد بر علیه جمهوری نجات بایرن جنگیده بود و همواره در جستجوی رهبری بود تا بتواند از او پیروی کند. او در دانشگاه مونیخ جایزه‌ای برده بود، برای یک مقاله تحت عنوان «خصوصیات مردی که بتواند آلمان را به اوج سابق خود برگرداند چیست». بر طبق نظر هس این مرد بایستی یک دیکتاتور باشد. مردی از کوچه و بازار که البته نباید وجه مشترکی با تودهٔ مردم داشته باشد و مانند هر مرد بزرگ، نبایستی از ریختن خون ابایی داشته باشد و حتی زمانی که لازم شد، بتواند دوستانش را به زیر پا بیندازد. هس رهبر ایده‌آلش را در هیتلر یافت و از او کورکورانه تبعیت می‌کرد، بدون اینکه احساس جاه‌طلبی در او برانگیخته شود و یا حق تصاحب قدرت را ابراز کند.

در ۲۲ ژانویه سال ۱۹۲۰ اولین گردهمایی عمومی حزب در مونیخ برگزار شد. اما فقط ۴۱۱ عضو در آن شرکت کردند، البته رشد حزب با فعالیتهای هیتلر قابل توجه بود. در آن هنگام حزب تقریباً سه هزار عضو داشت که بطور عمده از پیشه‌وران، خرده‌مالکان، کارمندان دولتی و غیردولتی، زنان خانه‌دار ، سربازان، دانشجویان و تعداد اندکی نیز کارگر تشکیل می‌شد و دیگر هیتلر از جناح تشکیلات راستگرای بایرن کنار گذاشتنی نبود. در واقع او یک کلوپ بحث‌های

---

(1) Hermann Goring

(2) Rudolf Hess

(3) Richthofen

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سیاسی را تبدیل به تشکیلات فراگیر کرده بود و در عین حال خود تبدیل به مهمترین عضوش شده بود. در سال ۱۹۲۰ حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان ۴۶ گردهمایی برگزار تشکیل داد که در آنها بیش از ۶۲۰۰ نفر شرکت کرده بودند و هیتلر سخنران ۳۱ گردهمایی بود و گرفتن رهبری حزب توسط او، دیگر به زمان بستگی داشت.

در ژانویه سال ۱۹۲۱ متفقین جمع کل خسارت جنگی را برای آلمان ۱۳۲ میلیارد مارک طلا مشخص کردند. هیتلر از برانگیختگی احساسات عمومی استفاده کرد و در دوم فوریه گردهمایی اعتراض آمیز حزب را درسیرک کرونه[۱] اعلام نمود. سایر اعضاء مجمع عمومی حزب از کوره در رفتند زیرا سیرک گنجایش ۶۰۰۰ نفر را داشت و بعید بنظر می‌رسید که با تبلیغات کوتاه مدت بتوان آنرا پر کرد. گردهمایی، موفقیتی بی‌نظیر برای هیتلر بود نه تنها ازدحام جمعیت در سیرک به حد انفجار رسید بلکه هیتلر توانست با سخنرانی‌اش تحت عنوان «آینده یا نابودی» مردم را تا سرحد دیوانگی به هیجان بیاورد. فردای آنروز روزنامه‌های محلی مونیخ مشحون بود از ستایش تنها مردی که جرئت کرده بود بلند و واضح بر علیه زورگویی متفقین عمل کند. بدین ترتیب هیتلر محبوب ناسیونالیست‌ها شد و از سوی آنان بیش از پیش پول به صندوق حزب سرازیر گشت.

در ابتدا تنها سرمایه داران و تاجران کوچک و یا متوسط و ناشرانی مانند لمان[۲] و بروکمن[۳] و یا همسر صاحب کارخانه پیانوسازی بش اشتاین[۴] به هیتلر کمک مالی می‌کردند. اما از سال ۱۹۲۲ هیتلر و حزبش از سرمایه‌داران بزرگی همچون فریتس تسین[۵]، بورسیک[۶]، دایملر[۷] و همچنین از اتحادیه صنعتی بایرن نیز پول دریافت می‌کردند. از طریق ارتباطاتِ دوستش رُم، هیتلر از ارتش اسلحه و وسایط نقلیه دریافت می‌کرد، و به همه اینها می‌توان تمایل مخفی رئیس پلیس مونیخ و پشتیبانی «معنوی» او را اضافه کرد. بخش سیاسی پلیس ماموریت داشت همه شکایات علیه گروه چماقدار هیتلر را ندیده بگیرد.

---

(1) Krone
(2) Lehmann
(3) Bruckman
(4) Bechstein
(5) Fritz Thyssin
(6) Borsig
(7) Daimler

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

البته این توافق مخفی با راستهای افراطی در آن زمان خصلت عجیب پلیس مونیخ نبود. در نقاط دیگر نیز پلیس و دستگاه قضایی در برابر اعمال خشونت‌آمیز راستهای افراطی اغماض می‌کردند. از ۳۷۶ قتل سیاسی که بین ژانویه سال ۱۹۲۱ تا ژوئن سال ۱۹۲۲ در آلمان اتفاق افتاد ۲۳ مورد به چپها و ۳۵۴ مورد به راستها نسبت داده شده بود. متوسط محکومیت یک متهم متمایل به چپ ۱۸ ماه و متهم راستگرا تنها چهار ماه بود. در ده مورد متهمین متمایل به چپ محکوم به مرگ شده بودند اما حتی یک مورد محکومیت به مرگ در مورد دست راستیها وجود نداشت.

تصاحب رهبری حزب با باج‌گیری

در ژوئن سال ۱۹۲۱ سرانجام اختلاف مورد انتظار بین رهبریت حزب و «رئیس تبلیغاتِ» قدرتمند شده بروز کرد. هنگامیکه هیتلر در برلین بود و در آنجا تماسش را با محافظه‌کاران، ناسیونالیستها و دیگر گروههای راستگرا محکمتر می‌کرد، رهبری حزب سعی نمود با یک گروه ناسیونال سوسیالیست در اکسبورگ[1] ارتباط بگیرد. هیتلر فرصت را برای ضعیف کردن نفوذ رهبری در حزب مناسب شمرد و اقدامی غافلگیر کننده انجام داد. در یازدهم سال ۱۹۲۱ او کناره گیرش را از حزب اعلام و به رهبری حزب التیماتم داد: تنها در صورتی دوباره وارد حزب می‌شود که به تنهایی مقام اول را «با اختیار تام و تمام» دارا شود و همچنین برتری مرکزیت حزب در مونیخ نسبت به تمام گروههای ناسیونال سوسیالیست در داخل و خارج از بایرن به رسمیت شناخته شود. تاکتیک باج‌گیری هیتلر موفقیت آمیز بود، او آنچنان برای حزب غیر قابل چشم‌پوشی بود که برای مجمع عمومی حزب راه دیگری جز تسلیم شدن باقی نمانده بود. در یک گردهمایی غیر رسمی در ۲۹ ژوئن سال ۱۹۲۱، درکسلر از مقام رهبری کنار گذاشته شد و هیتلر با ۵۴۳ رای موافق و یک رای مخالف به سمت رئیس جدید انتخاب شد.

این آخرین انتخابات در حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان بود. از آن به بعد در حزب روش رهبری مطلقه اعمال می‌شد. رهبری و رهبران جزء، از طرف اعضای حزب انتخاب نمی‌شدند بلکه توسط رهبری انتصاب می‌شدند. هیتلر بزودی خود را «رهبر حزب» نامید. او نه تنها اعمال قدرت بی‌حد و حصر در برابر دستگاههای حزبی را طلب می‌کرد بلکه فرمانبرداری

---

(1) Augsburg

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بی‌چون و چرای طرفدارانش را نیز خواستار شد.

فرهنگ رهبری مطلقه به سنت سلطنتی آلمان تکیه داشت و این موضوع بویژه احتیاجات جناح بورژوازی نامطمئن را برای حصول امنیت، اطمینان و نظم و احتیاج برای داشتن یک قهرمان برآورده ساخت.

پس از آنکه هیتلر بطور رسمی رهبری حزب را بدست گرفت سعی نمود قدرتش را درون حزب در مقابل افراد قدیمی حزب کارگران آلمان با کمک همقطاران سابق جبهه و دوستان سربازش تحکیم بخشد.

SA ارتش خصوصی هیتلر

گروه چماقداری که در گردهم آیی هیتلر مسئول «نظم» بودند در اگوست سال ۱۹۲۱ تبدیل به تشکیلاتی با لباس یکسان شدند که در ابتدا نام مظلوم واقع شدهٔ «واحد ورزشی و مسابقه» را به خود اختصاص دادند، دو ماه بعد نام با مسمای «واحد حمله»[1] و یا به اختصار SA برایشان انتخاب شد.

SA تشکیل شده بود از سربازان سابقی که در ارتش ۱۰۰ هزار نفری مورد پذیرش قرار نگرفته بودند و همچنین از افراد بریگاد که در آن زمان بایستی منحل می‌شدند.

رهبری SA را ارنست رُم به عهده گرفت. در ابتدا SA به عنوان گروه برقراری نظم و محافظ شخصی رهبری حزب بود. اما از ابتدا به عنوان ارتش حزب در نظر گرفته می‌شد و این منطبق بود با شعار هیتلر : «زور را تنها با ترور می‌توان در هم شکست.» با اعمال زور بر علیه مخالفان سیاسی SA اهداف خود را پیش می‌برد. در یک فراخوان در روزنامه ناظر خلق در چهاردهم اگوست سال ۱۹۲۱ تحت عنوان «به جوانان آلمانی» چنین بیان شده بود که SA در نظر دارد اعضای جوان حزب را به هم پیوند دهد تا در یک تشکیلات آهنین، قدرت تمامی جنبش، همانند یک ابزار قلعه شکن به خدمت گرفته شود. آنها بایستی آماده دفاع از یک خلق آزاده باشند و بایستی حفاظی برای افرادی باشند که از طرف رهبر به کارِ آگاه سازی می‌پردازند.

SA برای جوانان جاذبه‌ای قوی و دلپذیر داشت. جوانان کارهای جذاب و ماجراجویانه‌ای

(1) Sturm Abteilung

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انجام می‌دادند : از نوشتن شعار بر روی دیوارها در شب و یا چسباندن پلاکارد و یا زد و خورد با مخالفین سیاسی و یا رژه نظامی در زیر نگاه تحسین کننده تماشاگران و با صدای پرطنین مارش نظامی در میان خیابان و یا گذشتن از روستاها در ماشین‌های روباز. حزب هیتلر بر خلاف دیگر احزاب خود را «جوان» و «مدرن» عرضه می‌کرد. سن رهبران بین ۲۵ تا ۳۰ سال بود. آنها از اصطلاحات بسیار خشن سربازان سنگرهای جبهه استفاده می‌کردند، ماشین و موتور سیکلت سوار می‌شدند و رژه‌های بسیار ماهرانه و نظامی و «چابک» برای نمایش قدرت خود برگزار می‌کردند و یا یادبودهای احساس برانگیز و متحدانه برای دوستان خود با پرچم و مشعل برپا می‌داشتند و برخلاف سخنرانی‌های قضایی و حقوقی احزاب بورژوایی، شنوندگان خود را با صحبت‌های بسیار دقیق، بی‌حوصله نمی‌کردند.

ارتش خصوصی هیتلر کاملاً آگاهانه مخالفین سیاسی خود را تحریک می‌کرد و برای جلب نظر بینندگان برخوردهای خیابانی و برخوردهایی در سالنهای بوجود می‌آورد. این تاکتیک منطبق بود با فضای سیاسی اعمال زور که مشخص کنندهٔ سالهای بحران در اوایل جمهوری وایمار[۱] بود:

در اگوست سال ۱۹۲۱ وزیر اقتصاد رایش، ارتس برگر[۲] که امضاکننده آتش‌بس بود به قتل رسید. در ژوئن سال ۱۹۲۲ وابستگان سابق بریگاد، وزیر امور خارجه والتر راتنو[۳] را به قتل رساندند. راتنو یهودی بود و تبلیغات ضد یهودیت او را متهم به فروختن آلمان به «سرمایه بورس جهانی» و «بلشویکها» می‌کرد.

کارزار روُر[۴] و تورم

در اوایل سال ۱۹۲۲ حزب ۶۰۰۰ عضو داشت، علاوه بر مونیخ تشکیلات محلی‌ای در اشتوتکارت، پفورتسهایم[۵] و هاله[۶] نیز دارا بود. با وجود این هنوز به عنوان یک تشکیلات محلی در مونیخ محسوب می‌شد. اولین بار در سال ۱۹۲۳ هنگامیکه جمهوری وایمار

---

(1) Weimar

(2) Erzberger

(3) Walther Rathenau

(4) Ruhr

(5) Pforzheim

(6) Halle

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وخیم‌ترین بحران خود را می‌گذراند جنبش هیتلر تبدیل به یک حزب فراگیر شد (با ۵۵۰۰۰ عضو در نوامبر سال ۱۹۲۳). برای خاتمه به بحث در مورد جبران خسارات جنگی که هیچگاه به اندازه کافی نبود، همزمان برای برآوردن احتیاجات امنیتی فرانسه در برابر آلمان، به دستور رئیس‌جمهور فرانسه پوانکاره در ژانویه سال ۱۹۲۳ ارتش فرانسه و بلژیک منطقه «روُر» را اشغال کردند. حکومت آلمان با اعلام مقاومت منفی مبنی بر اعلام اعتصاب عمومی کارگران روُر به این اقدام جواب داد، مخارج این اعتصاب از خزانه رایش پرداخت می‌شد. تامین مالی کارزار روُر، پول آلمان را بطور کامل بی‌ارزش ساخت.

این تحولات بیش از حد به مزدبگیران و حقوق بگیران و تمام افرادی که از طریق حقوق بازنشستگی زندگی می‌کردند و کسانی که پول خود را بصورت قرضه دولتی یا جنگی پس‌انداز کرده بودند، ضربه زد. دارندگان قرضه‌های دولتی مشاهده می‌کردند که ارزش اوراق بهادار بیش از ارزش کاغذهایی که روی آن چاپ شده است نیست.

قشر متوسط نابود شده قربانی بسیار خوبی برای تبلیغات راست‌های افراطی مانند هیتلر بود و هیتلر نیز مقصر این تحولات را «سیستم» وایمار و ورسای، یهودیان و بلشویسم قلمداد می‌کرد. اما در واقع منشاء اصلی فقر این قشر دقیقاً در سیاست جنگی‌ای بود که توسط پادشاه مورد حمایت همین قشر اعمال شده بود.

در اگوست سال ۱۹۲۳ کارزار به خرج روُر بیش از آن دوام نیاورد و هنگامیکه نخست وزیر رایش گوستاو آشترسه‌مان[1] آنرا در سپتامبر خاتمه داد و سعی نمود با فرانسه هماهنگی نشان دهد، از طرف حزب محافظه‌کار ناسیونالیست خلق آلمان و تمام گروههای راست‌گرا اعتراض شدید و خشم‌آمیز بپاشد و مانند سابق این اعتراضات بر تعداد مخالفین «جمهوری دوست نداشتنی» افزود و این مخالفان بصورت «هسته‌های نظم» در بایرین متمرکز شد.

هسته‌های نظم

در بیست وششم سپتامبر سال ۱۹۲۳ حکومت بایرین به عنوان اعتراض به خاتمه کارزار

---

(1) Gustav Stresemann

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رؤر در بایرن حالت فوق‌العاده اعلام نمود و قانون اساسی را از اعتبار انداخت و گوستاو ریتر[۱] را به عنوان رئیس حکومت انتخاب کرد. در همان روز حکومت رایش نیز حالت فوق‌العاده اعلام نمود، رئیس‌جمهور رایش ابرت[۲] تمام قدرت را به رئیس ارتش رایش، ژنرال فون سه اکت[۳] منتقل کرد. فرد نامبرده توسط ارتش رایش حکومت‌های ائتلافی سوسیال دمکراتها و کمونیستهارا در تورینگن[۴] و ساکسن[۵] منحل کرد. اما پس از آن برعلیه نیروهای راست افراطی در بایرن دست به عملی نزد.

اختلاف با بایرن هنگامی شعله‌ور شد که روزنامه هیتلر «ناظر خلق» مقاله تحریک کننده و خشم آلودی برعلیه حکومت رایش و سه‌اکت منتشر کرد و آنها را متهم به خیانت در مسائل ملی در مورد اختلاف رؤر نمود. پس از آن بود که سه‌اکت ممنوعیت «ناظر خلق» را اعلام کرد. اما ژنرال مسئول ارتش رایش فون لوسوف[۶]، و رئیس حکومت بایرن فون کار از انجام دستور سرباز زدند، رئیس‌جمهور با موافقت سه‌اکت، لوسوف را از کار برکنار نمود. اما بلافاصله پس از آن فون کار استقلال خود را از برلین اعلام نمود و لوسوف را که اکنون از ارتش رایش اخراج شده بود به عنوان رئیس قوای ارتش بایرن منسوب کرد. این عمل یک شورش واقعی محسوب می‌شد.

فون‌کار و لوسوف در آرزوی احیای دوباره پادشاهی بایرن بودند و به همین دلیل با ولیعهد سابق بایرن روپرشت[۷] ارتباط گرفتند. اما برای رسیدن به این هدف، باید جمهوری را منحل می‌کردند و برای آن احتیاج به حمایت گروههای ناسیونالیست «نبرد» در مونیخ داشتند.

این گروهها در «گروههای کار همبسته سرزمین پدری» (گروههای نبرد) گرد هم آمده بودند و در محل، هیتلر رهبری آنرا داشت اما رهبری ظاهری بعهدهٔ ژنرال لودن دورف بود، لودن دورف برای جدایی طلبان بایرن طرحهای خاصی نداشت بلکه کوشش او برای برقراری یک دیکتاتوری نظامی در آلمان بود هیتلر نه آن را می‌خواست و نه این را، بلکه دیکتاتوری را برای

---

(1) Gustav Ritter

(2) Ebert

(3) Von Seeckt

(4) Turingen

(5) Sachsen

(6) von Lossov

(7) Rupprecht

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود می‌خواست. یک سال پیش در ایتالیا موسولینی با فاشیستهایش به سمت رُم حرکت کرده و قدرت را بدست گرفته بود. به همین دلیل در حزب و «گروههای نبرد» بطور آشکار صحبت از «حرکت بسمت برلین» بود. از جانب دیگر هیتلر از آن می‌ترسید که کار و لوسوف در نیمه راه او را تنها بگذراند و جرئت برداشتن قدم آخر یعنی « حرکت بسمت برلین» را نداشته باشند، قصدش این بود که آندو را چنان به همکاری وادارد تا دیگر راهی بجز ادامه با او نتوانند انجام دهند.

کودتای هیتلر

در شب هشتم نوامبر سال ۱۹۲۳ موقعیت مناسبی به منظور یک حرکت غافلگیرکننده برای هیتلر پیش آمد. وزرا و مقامات بلندپایه اداری و لشگری برای همبستگی با فون‌کار، تحت عنوان «گردهمایی برای سرزمین پدری» در بورگر بروی کلر[۱] گردهم آمده بودند. در ساعت ۹ در هنگامیکه فون‌کار دربارهٔ «مارکسیسم» سخنرانی می‌کرد هیتلر و افراد SA و گورینگ ناگهان به داخل سالن هجوم آوردند. هیتلر با هفت تیر گلوله‌ای به سقف سالن شلیک کرد تا جمعیت را مرعوب کند، سپس به بالای میز خطابه رفت و با هفت تیری در دست فریاد زد : «انقلاب ملی شروع شده است، سالن تحت محاصره است. هیچکس کافه را ترک نمی‌کند.» او حکومت بایرن را ساقط شده اعلام کرد و از کار ولوسوف و رئیس پلیس بایرن ـ سایسر[۲] درخواست کرد تا با او به اطاق مجاور بیایند. گورینگ و افراد SA اجتماع کنندگان را در سالن نگاه داشتند. در همان حال هیتلر به سه «زندانی» در صورت پیوستن آنها به او پستهای مختلفی در حکومت «ملی» و ارتش را پیشنهاد کرد. آن سه نفر براحتی تسلیم نمی‌شدند. هیتلر هفت تیرش را دوباره کشید و بسیار با هیجان گفت : «در این اسلحه پنج گلوله است چهار تا برای خائنین و اگر کار به انجام نرسد یکی هم برای خودم». کار نظر لودن دورف را پرسید اما لودندروف آنجا نبود هیتلر هفت تیر و مراقبت از آن سه نفر را به محافظش اولریخ گراف[۳] که سابقاً قصاب برد سپرد و به سالن که دیگر ناآرام شده بود بازگشت. انبوه مردم از او با سوت و فریادهای تمسخرآمیز استقبال کردند.

هیتلر فریاد زد : «اگر آرام نشوید دستور می‌دهم یک مسلسل در سالن مستقر کنند». سپس

---

(1) Bürgerbraukeller
(2) Seisser
(3) Ulrich Graf

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سخنرانی خود را شروع کرد که با این کلمات به اوج رسید: «وظیفه حکومت موقت ملی آلمان اینست که با تمام نیرو این کشور را ..... به حرکت درآورد و خلق آلمان را از بابل گناهکار برلین نجات دهد.ا و با این کلمات سخنرانی را تمام کرد : «در بیرون آقایان کار، لوسوف و سایسر هستند که برای تصمیم گرفتن در عذابند. آیا می‌توانم به آنها بگویم که شما پشتیبان آنها هستید؟» حاضرین در سالن با عصبانیت و فریادهای تمسخرآمیز، فریاد زدند: «بله ! بله !»

سرانجام لودندورف پیدا شد، سایسر ولوسوف به او قول شرف دادند تا بـه او بپیوندند. فون‌کار پس از کمی تاخیر از آنها پیروی کرد. آنها به سالن بازگشتند و با فریاد شادی استقبال شدند، صحنه بزرگی از اتحاد بوجود آمد، سرود آلمان خوانده شد و سپس جمعیت پراکنده گشت.

در این میان رُم و SA فرماندهی ارتش را در خیابان لودویک تصرف کردند. اما کودتاچیان نتوانستند کاری غیر از تصرف ساختمانهای دولتی و ادارهٔ تلگراف و ایستگاه قطار و غیره انجام دهند. آنها به «گروه سه نفره» اعتماد کردند.

اما کار و لوسوف و سایسر در نظر نداشتند قولی را که تحت فشار داده بودند نگاه دارند. لوسوف واحدهای ارتش رایش را از اگسبورگ و اینگول استات[1] و رگنزبورگ[2] بـه مونیخ فراخوانده و در ساعت سه صبح این فراخوانی از تمام ایستگاههای رادیوی آلمان پخش شد مبنی بر اینکه او، کار و سایسر بطور قاطع کودتای هیتلر را قبول ندارند. پس از آن در تمام دیوارها و ستونهای شهر مونیخ چسباندن اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌های کار چسبانده شد مبنی بر اینکه «هرگاه این کودتای بی‌هدف و نافرجام یاغیان به موفقیت می‌رسید می‌توانست آلمان به گردابی سقوط کند و بایرن نیز همراه با آن» در این اطلاعیه، حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان و سازمانهای راست افراطی منحل اعلام شد و مجازات سنگینی برای مسئولین کودتا در نظر گرفته شد.

سعی هیتلر برای کمک گرفتن از متشخصین «ملی» و «میهنی» مونیخ به منظور توافق با اهدافش به جایی نرسید. اما هنوز هم تسلیم نمی‌شد. او تصمیم گرفت با لودندورف در رأس SA و دیگر سازمان‌های نبرد از بوگ بروی کلر در بخش داخلی مونیخ شروع به حرکت کند تا بتواند

---

(1) Ingolstadt   (2) Regensburg

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تودهٔ مردم را بسوی خود جذب کند. فرض بر آن بود که «گروه سه نفری» جرئت نمی‌کنند با اسلحه گرم به مقابله با توده تظاهرکنندگان بپردازند.

در نهم نوامبر سال ۱۹۲۳ حدود ظهر ستون‌های تظاهرکننده به حرکت درآمدند. در راس آنها هیتلر و لودندورف، شوی بنز ریشتر و گورینگ در حرکت بودند. بدنبال آنها واحدهای SA، سازمان اوبرلند[۱] و افراد سازمان نبرد و دانشجویان مدرسه نظام که به کودتا پیوسته بودند به حرکت درآمدند. تظاهرکنندگان در مجموع تقریباً ۲۰۰۰ نفر بودند. آنها در امتداد خیابان روزنهایمر[۲] رو به پایین به حرکت در آمدند و در پل لودویک دسته کوچکی از افراد پلیس را فراری دادند و حرکت خود را از میان ایزاتور[۳] تا مارین پلاتس[۴] در روبروی شهرداری ادامه دادند. رهگذران به تشویق تظاهرکنندگان می‌پرداختند و به آنها می‌پیوستند. ستون تظاهرکننده تحت رهبری لودندورف در مارین پلاتس سمت راست بطرف فلدهرن هاله در اودون پلاتس[۵] پیچیده و در آنجا به دسته بزرگی از پلیس بایرن برخورد کرد.

ناگهان از جانب کودتاکنندگان گلوله‌ای شلیک شد که به یک پلیس برخورد کرد. افراد پلیس فوراً تیراندازی را شروع کردند، تعدادی از کودتاکنندگان نیز بطور متقابل به شلیک پرداختند ولی اکثر تظاهر کنندگان فرار کردند و تظاهرات در آشوب خاتمه یافت. تنها ژنرال لودندورف بدون انحراف از میان خط آتش به حرکت ادامه داد و از طرف پلیس بازداشت شد. شوی بنز ریشتر و اولریخ گراف محافظ هیتلر جزء اولین کسانی بودند که تیر خوردند. در هنگام افتادن گراف هیتلر را با خود به زمین انداخت و باعث شد دست راستش در برود. در مقابل فلدهرن هاله ۱۴ نفر از افراد هیتلر و ۴ پلیس تیر خورده، از پای درآمدند. هیتلر به اوفینگ[۶] در اشتافلزه[۷] نزد دوستش ارنست هانف اشتااگل[۸] فرار کرد و در آنجا در روز یازدهم نوامبر از طرف پلیس بازداشت شد و به زندان لاندزبرگ[۹] برده شد.

---

(1) Oberland

(2) Rosenheimer

(3) Isator

(4) Marienplatz

(5) Odeon platz

(6) Uffing

(7) Stafelsee

(8) Ernst Hanfstaegel

(9) Landsberg

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سکویی تبلیغاتی برای هیتلر

کودتای هیتلر ناموفق بود. اما او شکست را جبران کرد و حتی موفق شد این ناکامی را به یک موفقیت تبلیغاتی برای خود مبدل کند.

در چنین شرایطی او و لودن دورف و دیگر شرکت‌کنندگان در قضیه، متهم به خیانت شدند. محاکمه در بیست و ششم فوریه در دادگاه عالی خلق شروع شد. هیتلر بجای دفاع از خود و اثبات بی‌گناهی‌اش، هدفهای «ملی» خود را برشمرد و دلایلی را توضیح داد که باعث شدند تا او در نهم نوامبر سال ۱۹۲۳ دست به کودتا بزند و اینکه او کاری نکرده بجز اعمالی به نفع منافع ملت.

روزنامه‌ها بطور مفصل درباره محاکمه گزارش دادند و از آنجا که هیتلر بیشترین و طولانی‌ترین سخنرانی‌ها را داشت بعنوان قهرمان ملی وقایع نهم نوامبر جلوه کرد. دادگاه تحت تاثیر ایده‌هایش قرار گرفته بود و رئیس دادگاه لازم ندید هنگامیکه او از «بزهکاران نوامبر» و یا «غلامان صلح ناعادلانه ورسای» صحبت می‌کند به او اعتراض کند.

توافق نظر اساسی، مشخص و «ملی» بین دادگاه و متهمین نکته‌ای بود که با آن دادستان ادعانامه خود را بر علیه هیتلر تنظیم کرده بود. که در آن چنین بیان می‌شد: «دربارهٔ سیاست حزب من هیچ قضاوتی ندارم، اما کوشش صادقانهٔ متهم در بین مردمی خلع السلاح شده و تحت فشار و معتقد به ملت آلمان، تحت هر شرایط یک خدمت محسوب می‌شود.»

بر طبق رای دادگاه هیتلر به حداقل محکومیت برای خیانت محکوم شد: ۵ سال زندان که با اخلاق خوب می‌توانست کوتاه شود. رُم، فریک[1] و لودن دورف بی‌گناه شناخته شدند و گورینگ به خارج فرار کرد.

تمایل نسبت به اهداف هیتلر در مونیخ، در بایرن و البته در دیگر نقاط رایش توسط انتخابات مجلس بایرن و انتخاب رایش تاک[2] در بهار سال ۱۹۲۴ نشان داده شد. «اتحاد خلق» یعنی آنچیزی که ناسیونال سوسیالیست‌ها بعد از ممنوعیت حزبشان پشت آن مخفی شده بودند، پنج روز پس از اعلام دادگاه در مونیخ در بایرن به ٪۱۷ آرا دست یافت و نسبت به بقیه گروهها و احزاب بیشترین رأی را بدست آورد و در انتخابات رایش تاک در چهارم ماه مه، «حزب ناسیونال سوسیالیست آزادی» تشکیلات استتاری حزب، برای اولین بار به ۳۲ کرسی پارلمانی را تصاحب

---

(1) Frick (2) Reichtag

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرد به عبارت دیگر بیش از حزب دمکراتیک جمهوری خواهان آلمان که تنها به ۲۸ کرسی دست یافته بود.

نبرد من

هیتلر تنها تا بیستم دسامبر سال ۱۹۲۴ در زندان لاندزبرگ ماند سپس مورد عفو قرار گرفت. بجای آنکه او را به عنوان یک خارجی مزاحم اخراج کنند (چون تا آن زمان او هنوز یک اطریشی بود) مسکن نسبتاً مناسب و خدماتی ویژه و مقبول در زندان بایرن دریافت کرد. او در یک اطاق با دو پنجرهٔ آفتابگیر زندگی می‌کرد. هنگام نهار در اطاق نشیمن که در آن پرچم صلیب شکسته آویزان بود سخنرانی می‌کرد. در پایان «محکومیتش» بیشتر زندانیان از معتقدان ناسیونال سوسیالیست شدند. هیتلر بدون اشکال نامه دریافت می‌کرد و ملاقات‌کنندگان را به حضور می‌پذیرفت. که در بین آنها عروس ریشاد واگنر و مسئول جشنهای بایرت، وینی فرد واگنر[1] و نیز بانوانی از جامعه مونیخ بودند. ردولف هس به دنبال رهبر مورد احترامش داوطلبانه به لاندزبرگ آمده و هیتلر اولین جلد از «کتاب بزرگش»، «نبرد من» را به او دیکته کرد. دومین جلد کتاب دو سال بعد به چاپ رسید.

این کتاب نه یک کتاب خاطرات است و نه یک تصویر از دیدگاه جهانی هیتلر بلکه صحبتی است مداوم که حول موضوع یکسانی دور می‌زند، با انشائی اداری و سنگین که واضح بود هیتلر آنرا انشاء تحصیل کرده‌ها بحساب می‌آورد. ایده‌های موجود در «نبرد من» به هیچ وجه اصالت ندارد، و هیتلر آنها را از جریانهای ناسیونالیستی، امپریالیستی، ضد یهودیت و ضد دمکراتیک زمان خود جذب کرده بود.

خط اصلی، خصلت کاملاً ریشه‌دار ضد یهود هیتلر است که بر مبنای ایده‌های شبه علمی‌ای از نبرد نژادی تاریخ جهانی بین «آریایی‌ها» و «یهودیان»، بهره می‌برد، همچنین مبارزه بر علیه اصول دمکراتیک، برای یک رهبری دیکتاتوری و برنامهٔ توسعه طلبانه با توجه به مخدوش بودن اساس تفکراتش، هم پیوند با نظریات نژادپرستانه، به ضرورت حضور هیتلر حقانیت بخشیده شده بود، لغو قرار داد ورسای و توسعه آلمان از سمت شرق نیز در آن گنجانیده شده بود: «ما

---

(1) Winifred Wagner

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حرکت دائمی ژرمن‌ها را به سمت جنوب و غرب اروپا متوقف می‌کنیم و نظر خود را به سمت سرزمینهای شرق متمایل می‌کنیم.»

با آنکه این ایده‌ها چنین ارتجاعی و سطحی بودند، از طرف هیتلر جنبه‌های انقلابی بخود می‌گرفت، زیر او این ایده‌ها را با تحقیر عمیق نسبت به جامعه بورژوایی و ارزش‌های اخلاقی آن و رهبران سیاسی آن مرتبط ساخته بود. کتاب مملو است از حملات بر علیه طبقه بورژوازی، قشر تحصیل کرده و روشنفکر. هیتلر امیدوار بود که همچون سخنرانی‌هایش بدینوسیله بتواند خرده بورژوازی فقیر شده و جوانان را بسوی خود جلب کند. حملاتش بر علیه جمهوری وایمار، دمکراسی، یهودیان و سوسیالیسم منطبق بود با پیش داوری‌های بسیار جا افتاده‌ای که در میان مردم وجود داشت و تا این مرحله فاقد اصالت بود. او تنها افکار دیگران را بسیار ساده بیان می‌کرد. به گفته کنواد هایدن، هیتلر یک حادثه نبود بلکه یک «موقعیت آلمانی» بود.

اما کتاب در مورد مسئله رهبری تودهٔ مردم، تشکیلات فراگیر و تبلیغات عمومی از اصالت بی‌نظیری برخوردار بود. بویژه در جلد دوم «نبرد من» در مورد روش سازماندهی، تبلیغاتی و روانشناسی مردم با لحنی استهزاءآمیز صحبت شده است:

«سخنران بایستی سطح فکر شنوندگانش را در حداقل توانایی و قابلیت خود ارزیابی کند و جملات و رمزها را بسیار ساده بیان کند و آنها را بطور منظم تکرار کند و این «تودهٔ ناآگاه» (هیتلر جمعیت شنونده‌اش را بدین صورت ارزیابی می‌کرد) را توسط بمباران بی‌رحمانه کلمات از آرامش درآورد.»

هیتلر در مسیر قانونی

در انتخابات رایشتاک در دسامبر سال ۱۹۲۴ گروههای ناسیونال سوسیالیست بیش از نصف کرسی‌های خود را از دست دادند. در آن دوران جمهوری به ثبات سیاسی و اقتصادی‌ای دست یافته بود که تا سال ۱۹۲۸ دوام آورد.

بعد از پایان تورم در سال ۱۹۲۴ مسئله ترمیم خرابی‌ها بر طبق طرح آمریکایی داوز[۱] و از طریق قرضهٔ بین‌الملل، بالغ بر ۸۰۰ میلیون مارک تنظیم شد. یکی از نتایج طرح داوز سرازیر

(1) Dawes

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شدن پولهای آمریکایی به آلمان بود. صنعت و تجارت شکوفا شدند. در سال ۱۹۲۴ فرانسویان از منطقه روُر خارج شدند و توافق لوکارنو[1] و ورود آلمان به جامعهٔ ملل در سال ۱۹۲۶ علامت آن بود که روابط آلمان و فرانسه رو به بهبودی است. حتی بورژوازی محافظه‌کار نیز توانست خود را با جمهوری سازگار یابد، زیرا در سال ۱۹۲۵ ژنرال فلد مارشال وفادار به سلطنت پاول فون هیند نبرک[2] به ریاست جمهوری رایش انتخاب شد. آرزوی انظباط با انتخاب این «جانشین پادشاه» برآورده شد. بنظر می‌رسید که از نظر اقتصادی و سیاسی دوباره آلمان در حال پیش رفتن است.

حتی مخالفین «ملی» نیز می‌بایستی خود را با آن تطبیق می‌دادند. هیتلر از کودتای نافرجام یک درس یادگرفت: نه از طریق کودتا بر علیه قدرت حاکمه بلکه توسط همکاری با آن می‌توان به قدرت رسید. تاکتیک او واضح بود او باید از امکانات قانونی‌ای که جمهوری به او عرضه می‌کرد سوء استفاده کند تا به قدرت برسد و جمهوری را سرنگون سازد.

اولین قدم هیتلر در این سیر جدید قانونی موفقیت‌آمیز بود: او کمی بعد از رهایی به دیدن هلد[3] نخست وزیر بایرن رفته و او را مطمئن به وفاداری خود نمود و حمایتش را در جنگ بر علیه «مارکسیسم» اعلام کرد. هلد به این نظر رسیده بود که حیوان وحشی می‌تواند «رام» شده باشد و «می‌توان زنجیرها را شل کرد». در فوریه ممنوعیت از حزب و روزنامه «ناظر خلق» برداشته شد.

در روز بیست هفتم فوریه سال ۱۹۲۲ هیتلر حزب را در بورگر بروی کلر بار دیگر همراه با طرفداران پرشورش افتتاح کرد و خود را به عنوان رهبر دیکتاتور آن تثبیت نمود. کاملاً واضح بود که یک چنین قد علم کردن علنی نتایجی هم در بردارد.

در ماه مه سال ۱۹۲۵ ابتدا در بایرن و سپس در بقیه رایش ممنوعیت سخنرانی برای او در نظر گرفته شد. هیتلر مهمترین وسیله تبلیغاتی خود را از دست داده بود. او تنها در جلسه‌های بسته

حزبی می‌توانست استعداد سخنوری خود را به نمایش بگذارد. به همین دلیل بطور اساسی

---

(1) Locarno (2) Paul von Hindenburg

(3) Held

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مشغول ساختمان تشکیلات حزب شد.

در سال ۱۹۲۵ حزب ۲۷۰۰۰ عضو داشت. این رقم در سال ۱۹۲۶ دو برابر و در سال ۱۹۲۷ سه برابر و در ۱۹۲۸ چهار برابر شد. با افزایش اعضاء، درآمد حزب نیز از طریق حق عضویت افزایش یافت. از فروش روزنامه «ناظر خلق» نیز مبلغی بدست می‌آمد و سرانجام از بابت فروش نسخه‌های کتاب «نبرد من» نیز هیتلر خرج «شب نشینی‌های سیاسی» را در خانه‌های هواداران ثروتمند می‌پرداخت. پرداخت اعانه‌های دنیای صنعت و تجارت مونیخ نیز آهسته دوباره شروع شد. هیتلر تنها از ارتش حمایتی دریافت نمی‌کرد.

او در مونیخ و بایرن به دلیل کارهای تشکیلاتیش و از همه مهمتر به عنوان «شهید جنبش» و کودتای سال ۱۹۲۳ رهبر بلامنازع بود. اما هر چه حوزه‌های حزب در خارج از بایرن بیشتر می‌شد، ارتباط آنها با مرکز مونیخ نیز کمتر می‌گردید و در نتیجه وابستگی آنها به هیتلر کمتر می‌شد، زیرا هیتلر مانند گذشته نمی‌توانست به عنوان سخنران تبلیغاتی عمل کند. در بیست و هفتم آپریل سال ۱۹۲۵ هیتلر از تابعیت اتریش صرفنظر کرد اما تابعیت آلمان را نیز تقاضا نکرد. او به عنوان فردی بدون وطن شناخته می‌شد و نمی‌توانست نه برای رایشتاک و نه پارلمان محلی، خود را کاندید کند. در مقام رهبری خود هیتلر بیش از حد از طرف گئورگ اشتراسر[1] تهدید می‌شد. اشتراسر داروخانه دار و سرهنگ سابق اهل لاندزهوت[2] بود که به عنوان نماینده رایشتاک از مصونیت و امکان سفر رایگان برخوردار بود. او در سال ۱۹۲۷ در شمال آلمان برای «حزب ناسیونال سوسیالیست آزادی» تبلیغات می‌کرد و از طرف برادرش اوتو[3] که یک روزنامه‌نگار تندرو بود حمایت می‌شد. برادران اشتراسر عناصر «سوسیالیستی» برنامه حزب را جدی‌تر از هیتلر بشمار می‌آوردند. آنها ملی کردن زمین‌های بزرگ و صنایع سنگین را یعنی آنچه که هیتلر به آنها با سوءظن بزرگی می‌نگریست تبلیغ می‌کردند. این چنین تبلیغاتی شانس هیتلر را برای گرفتن پول از صنایع از بین می‌برد. خصلت ضدسرمایه داری او در عمل همان خصلت ضد یهودیت بود.

او برعلیه یهودیانِ پول جمع کن، می‌جنگید نه برعلیه سرمایهٔ «سازندهٔ» آریایی.

---

(1) George Strasser

(2) Landshut

(3) Otto

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هنگامیکه اشتراسر و ۲۵ رهبر جزء حزب از شمال آلمان در نشستی در هانوفر[۱] در ژانویه سال ۱۹۲۶ تصمیم گرفتند تا تبلیغات سوسیالیستی برای سلب مالکیت بدون دادن خسارت از شاهزادگان سابق آلمانی را مورد حمایت قرار دهند، هیتلر کاملاً هوشیار شد و در چهاردهم فوریه کنفرانسی در بامبرگ[۲] برپا ساخت که در آن گروه اشتراسر در اقلیت قرار گرفتند. هیتلر پس از یک سخنرانی پنج ساعته موفق شد. بطور کامل نظر خود را برعلیه سلب مالکیت از شاهزادگان اعلام کند و بدین ترتیب اشتراسرهانظر رهبری مونیخ را قبول کردند.

در بین گروه برادران اشتراسر فردی بنام یوزف گوبلز[۳] نیز وجود داشت. او اهل راین‌لند[۴] بود با پایی علیل. او دکترای زبان آلمانی داشت اما نه در نویسندگی و نه در روزنامه نگاری موفقیتی بدست نیاورده بود و در آن زمان در خدمت تبلیغات حزب در شمال آلمان بود. او در نشست هانوفر شدیداً بر علیه هیتلر «این بورژوای کوچک» جهت گیری کرده بود اما در بامبرگ کاملاً خوددار باقی ماند. در آپریل سال ۱۹۲۶ هیتلر او را بطور خصوصی به مونیخ دعوت کرد و عقیده او را کاملاً برگرداند. گوبلز تبدیل به طرفدار متعصب هیتلر شد و رهبری بی‌چون و چرای او را قبول کرد. در نوامبر ۱۹۲۶ هیتلر گوبلز را به رهبری بخش حزب در «برلین سرخ» منصوب کرد. در این شهر حزب وضعیتی نامطلوب داشت و گروه اشتراسر در آنجا تسلط داشتند. گوبلز خواست هیتلر را به انجام رساند و در تبلیغات عمومی تمام کلک‌های روزنامه‌نگاری و تبلیغاتی راکه بر آن مسلط بود بکار برد.

تشکیلات و هدف حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان

دوران گروه‌های چماقدار و دار و دسته اعمال زور دیگر گذشته بود و هیتلر بر آن بود تا SAرا تنها به یک وسیله سیاسی برای حزب تبدیل کند. اما این موضوع با نظریه رُم مغایرت داشت، به همین دلیل در آوریل سال ۱۹۲۵ رُم از مسئولیت خود کنار گذاشته شد و در سال ۱۹۲۸ به عنوان مشاور نظامی به آمریکایی جنوبی رفت (در سال ۱۹۳۰ هیتلر دوباره او را فراخواند)

درواقع وظیفه SA تنها برقراری انضباط بود اما در واقعیت SA به اعمال دیگری نیز دست

---

(1) Hannover

(2) Bamberg

(3) Joseph Goebbels

(4) Rheinland

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌زد تا قدرت و «نیروی ضربت پیراهن قهوه‌ای»، و به این طریق تشکیلات باانظباط حزب را به نمایش بگذارد. SA در محله‌های کارگرنشین به تظاهرات تحریک‌آمیزی دست می‌زد تا زد و خوردهای خیابانی بوجود آورد. این روش را گوبلز بویژه در برلین بکار می‌برد تا از طریق برخوردهای خونین با کمونیستها توجه مطبوعات را به حزب جلب کند.

تشکیلات جوانان و دانشجویان حزب و همچنین دسته محافظت SS که در سال ۲۶ ـ ۱۹۲۵ بوجود آمد و اعضاء جوان برای کارهای ویژه انتخاب شدند، کارهای SA را بعهده گرفتند. SS در واقع در سال ۱۹۲۹ هنگامیکه هانیریش هیملر به ریاست آن رسید برای خود اهمیتی پیدا کرد.

هیتلر ساختار حزبی فراگیری بنا نموده بود که با وجود کوچک بودن از بیرون بسیار بزرگ بنظر می‌رسید. دوایر متعددی برای سیاست خارجه، مطبوعات، کشاورزی، اقتصاد، سیاست داخله، مسایل حقوقی و غیره وجود داشت و علاوه بر آن تشکیلاتی برای «نژاد و فرهنگ» و برای تبلیغات وجود داشت و پس از همه اینها «گروههای وابسته به حزب» بودند: جوانان هیتلری، سازمان دانشجویان ناسیونال سوسیالیست آلمان و یک سازمان دانش‌آموزان ناسیونال سوسیالیست و اولین سازمانهای شغلی: سازمان معلمان ناسیونال سوسیالیست، سازمان وکلای ناسیونال سوسیالیست سازمان پزشکان ناسیونال سوسیالیست و سرانجام تشکیلات زنان ناسیونال سوسیالیست. با این تشکیلات، حزب سعی می‌کرد تا اعضای خود را «بطور کامل» هم در زندگی خصوصی و هم در زندگی حرفه‌ای در اختیار داشته باشد. و در عین حال طرفدارانی را که هنوز نسبت به ورود به حزب در تردید بودند از طریق تشکیلاتی که با سن و جنسیت و ویژگی‌های حرفه‌ای ایشان منطبق بود به حزب جلب کند.

این همه منطبق بود با پیشنهاد هیتلر در «نبرد من» مبنی بر اینکه جنبش ناسیونال سوسیالیست بایستی چنان سازماندهی شده باشد که نه تنها «در خود دولت آینده را داشته باشد» بلکه بتواند تمام بدنه کامل خود را در اختیار دولت خود بگذارد». اما این تشکیلات تمایل داشت که خود مختار شود و یا با یکدیگر به رقابت بپردازد. این مسئله توسط شخص «رهبر» کنترل می‌شد و نقش ارتباطی‌ای که او از این طریق بدست می‌آورد بنوبه خود قدرت و تسلط هیتلر را در داخل حزب قوی‌تر می‌کرد.

ممنوعیت سخنرانی برای هیتلر و تهدید دائمی ممنوع شدن حزب، تمایل به مرکزیت و نفوذ هیتلر برای گرفتن هر تصمیمی ولو کوچک را در داخل حزب بالا برد. طرفداران حزب خود

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را همانند «جامعه‌ای قسم خورده» احساس می‌کردند و برای رهبرِ خود، قدرت همه جانبه تصمیم‌گیری را به رسمیت می‌شناختند. بنا بر این تشکیلات منظم و قوی حزب و تأثیر ایدئولوژیک از طریق گردهمایی بسته حزبی که در آن هیتلر حق حرف زدن داشت در سالهای فترت، از حزب ناسیونال سوسیالیست باکادرهای ورزیده ساخت که نیروی داخلی و همبستگی کلی آن به غلط کم ارزیابی می‌شد و دلیل آن نداشتن موفقیت چشمگیر در نبرد پارلمانی در جمهوری بود.

در انتخابات رایشتاک در سال ۱۹۲۸ حزب تنها ۲/۶٪ رای آورد و از همه موفق‌تر در بایرن و فرانکن[۱] و همچنین در شلزویک ـ هلشتاین[۲] بود. در شهرهای بزرگ و مناطق صنعتی حزب در ضعیف‌ترین وضع قرار داشت.

در واقع این حزب کوچک نمی‌توانست بر قانون‌گذاری و یا تصمیم‌گیری‌های دولت تأثیری بگذارد اما اینها برای حزب اهمیتی نداشت. در سی‌ام آپریل سال ۱۹۲۸ در جواب سؤال «ما در رایشتاک چه می‌خواهیم؟» گوبلز چنین جواب داد : «ما به رایشتاک می‌رویم تا در زرادخانه دمکراسی خودمان را با سلاح خودش مسلح کنیم. ما نماینده رایشتاک می‌شویم تا دمکراسی وایمار را با حمایت خودش فلج کنیم. اگر دمکراسی چنین کودن است که به ما برای این مقصود کارت مجانی و غذا می‌دهد مسئله خودش است .... برای ما هر وسیله‌ای برای تغییر انقلابی موقعیت فعلی حقانیت دارد ..... ما به عنوان دشمن می‌آییم مانند گرگی که به گله گوسفندان می‌زند. حالا دیگر آنها تنها خودشان نیستند!» این جملات هدف تاکتیک قانونی بودن هیتلر را کاملاً واضح و روشن توصیف می‌کند.

طبل زن

هیتلر در سال ۱۹۲۹ از طریق یک عنصر ویژه دمکراسی قانون اساسی وایمار، یعنی همه‌پرسی، اهمیت ملی پیداکرد. در بهار سال ۱۹۲۹ وزیر امور خارجه اشتر سه مان[۳] با تنظیم

---

(1) Franken (2) Schleswig - Holstein

(3) Stresemann

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جدید مفاد قرارداد «جبران خسارت» آلمانی‌ها که بر روی آن یک کمیسیون متخصص تحت نظر آون و یانگ[1] اهل آمریکا کار کرده بودند موافقت کرد. با آنکه طرح یانگ تمام خواسته‌های آلمانها را برآورده ساخته بود و پیشرفته‌تر از طرح داون در سال ۱۹۲۴ بود با این همه «مخالفین ملی» برعلیه طرح جدید طوفانی بپا کردند. حزب ناسیونال خلق آلمان و سازمان دفاع ملی «کلاه خود» در نهم ژوئیه ۱۹۲۹ کمیسیونی برای یک همه پرسی برعلیه طرح یانگ برپا ساختند. در راس این تبلیغات رئیس حزب ناسیونال خلق آلمان هوگن برگ[2] قرار داشت که دارای مقام بالایی در دولت بود و یک آلمانی کاملاً محافظه‌کار. او رئیس سابق کروپ بود و در آن زمان کنسرت بسیار بزرگ فیلم و مطبوعات را هدایت می‌کرد. او منابع قابل توجهی در اختیار داشته و بر روی یک سری از صاحبان صنایع نیز نفوذ داشته و بخش بزرگی از مطبوعات بورژوایی را کنترل می‌کرد و صاحب بزرگترین سازمان سینمایی آلمانی یعنی اوفا[3] بود.

هیتلر فوراً آماده شد تا به نفع همه‌پرسی به تبلیغ بپردازد زیرا با برنامه ملی او سازگار بود از جانب دیگر این شانس را داشت تا از طریق همبستگی با هوگن برگ از طرف محافل ملی بورژوایی مورد قبول و حمایت قرارگیرد و پشتیبانی مالی از صنایع بزرگ دریافت کند.

هوگن برگ نیز بنوبهٔ خود آماده بود تا با هیتلر همکاری کند زیرا اطرافیانش تصور می‌کردند که از هیتلر بعنوان یک طبل زن قوی برای اهدافشان استفاده می‌کنند و می‌توانند او را رام سازند. این دو از این جنگ تبلیغاتی برعلیه جمهوری کارزاری فراهم ساختند. کمک‌های مالی فراوانی از طرف صنایع بسوی هیتلر سرازیر شد و از طریق مطبوعاتِ هوگن برگ، هیتلر به روزنامه‌های پر خواننده‌تری دست یافت و افکارش بطور وسیع منتشر شد.

با آنکه هدف واقعی یعنی رد طرح یانگ به نتیجه نرسید اما برای هیتلر و «جنبش» او این جنگ تبلیغاتی یک موفقیت کامل بود. از طریق همکاری با ملیّون آلمانی حزب او از انزوا درآمد و به «پول‌های هنگفتِ» صنایع سنگین راین وست فال[4] دست یافت و می‌توانست از آن به بعد روی کمک تبلیغاتی از طریق امپراتوری مطبوعاتی هوگن برگ حساب کند.

---

(1) Yong

(2) Hugenberg

(3) Ufa

(4) Rhein - Westfal

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از بحران اقتصاد جهانی به بحران حکومتی

در بیست و چهارم اکتبر سال ۱۹۲۹، در روز «جمعه سیاه» معروفترین بحران بورس بزرگ نیویورک پدید آمد. بحران آمریکا بسرعت به یک بحران اقتصادی جهانی تبدیل شد که بویژه برای آلمان بسیار شدید بود. شکوفایی صنایع آلمان به دلیل اعتبارهای کوتاه مدت آمریکایی بود که در آن هنگام قطع شد و در نتیجه به ورشکستگی، توقف و قطع تولید، اخراج و رشد سریع تعداد بیکاران منجر گردید.

در سپتامبر سال ۱۹۲۹ تعداد بیکاران ۱/۳ میلیون نفر بود. یک سال بعد ۳ میلیون و در سپتامبر سال ۱۹۳۱، ۴/۳۵ میلیون و در سال ۱۹۳۴ به ۵/۱ میلیون نفر رسید در زمستان ۳۲ ـ ۱۹۳۱ و ۳۳ ـ ۱۹۳۲ بیش از ۶ میلیون بیکار در آلمان وجود داشت. بیکاری هم برای کارگران و هم برای کارفرمایان بود. اما برای کارمندان بیش از یک مشکل اقتصادی بود. آنها خود بعنوان «طبقه متوسط» مورد تهدید احساس می‌کردند. و می‌دیدند چگونه در حال رفتن به سمت پرولتاریا هستند. در همان حال، بسیاری از کارگران بر اثر بیکاری تندرو شده و از حزب سوسیالیست به حزب کمونیست آلمان روی آوردند، به همراه آنها بسیاری از کارمندان و باقیمانده صاحبان حرفه آزاد و قشر متوسط از احزاب محافظه کار نیز به احزاب ناسیونال سوسیالیست پیوستند.

بحران که ریشه‌های بین‌المللی داشت فوراً از طرف مخالفین جمهوری و بیش از همه از طرف هیتلر، گوبلز، هوگن برگ بعنوان «ناتوانی دستگاه» وایمار اعلام شد و به حکومت ورسای،ترمیم خرابی‌های جنگ و سیاست «سوسیالیستی» نسبت داده شد. برای هیتلر بحران اقتصادی یک هدیه «سرنوشت» بود. او اعلام کرد تا به هر کاری دست می زند تا سقوط جمهوری را تسریع کند.

در حقیقت هم بحران اقتصادی بسرعت به یک بحران حکومتی تبدیل شد. در نتیجه رکود اقتصادی دریافت مالیات‌ها کم شد و در مقابل، پرداختی‌های بیمه بیکاری افزایش یافت. حکومت ائتلاف بزرگ تحت رهبری نخست وزیر حزب سوسیالیست آلمان هرمان مولر(۱) در بیست و هفتم مارس ۱۹۳۰ در مقابل این پرسش قرار گرفت که چگونه بایستی کسری مبلغ

---

(1) Hermann Muller

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودجه را موازنه کند: از طریق افزایش مالیاتها و یا از طریق کم کردن خدمات عمومی. نتیجهٔ این پرسش سقوط دولت بود. بدین ترتیب آخرین حکومت جمهوری وایمار که در رایشتاک اکثریت داشت سقوط کرد.

از سال ۱۹۳۰ تا سال ۱۹۳۳ جمهوری وایمار از طریق حکومت به اصطلاح کابینه رئیس‌جمهور اداره می‌شد. نخست وزیر رایش نه بر اساس اکثریت مجلس بلکه تنها بر اعتماد و مقبولیت رئیس‌جمهور رایش متکی بود بر طبق ماده ۴۸ قانون اساسی وایمار، رئیس‌جمهور رایش دارای این حق بود که در حالت فوق‌العاده دستورالعمل‌های خاصی را در نظر بگیرد که همانند قانون، اعتبار داشته باشند. مفهوم حالت فوق‌العاده و یاوضعیت خاص را خود رئیس‌جمهور تعریف می‌کرد، زیرا در جایی از قانون این مسئله تنظیم نشده بود. البته رایشتاک می‌توانست حالت فوق‌العاده را باطل اعلام کند اما رئیس‌جمهور نیز این حق را داشت تا پارلمان را منحل کرده و انتخابات جدیدی را اعلام کند. علاوه بر اینها او حق داشت نخست وزیر رایش و حکومت را بدون دخالت رایشتاک انتخاب کرده و یا معزول سازد.

آخرین نخست وزیری که بدین صورت حکومت کرد نماینده حزب مرکزیت هاتیریش برونینگ[1] بود. برونینگ درصدد بود از طریق کم کردن مخارج دولتی و افزایش مالیات دخل و خرج رایش را موازنه کند. پس از آنکه لایحه قانونی مربوط به رایشتاک رد شد. او از رئیس‌جمهور رایش تقاضا کرد تا دستورالعمل فوق العاده در مورد کم کردن حقوق کارمندان و افزایش مالیات بر درآمدهای بالا را صادر کند. هنگامیکه رایشتاک این دو دستورالعمل فوق‌العاده را لغو کرد، هیندنبرگ نیز بنا به درخواست برونینگ، رایشتاک را منحل ساخت و برای چهاردهم سپتامبر ۱۹۳۰ انتخابات جدیدی را اعلام نمود. برونینگ امیدوار بود تا در این انتخابات احزاب بورژوایی قوی‌تر شوند و اکثریت را در رایشتاک بدست آورند. ولی در این مطلب که کارمندانی که خود برونینگ حقوقشان راکم کرده بود به حزب او رای دهند بسیار بعید بنظر می‌رسید.

دهقانان و دانشجویان، طرفداران جدید حزب

هیتلر برای مبارزه انتخاباتی‌ای که فراهم شده بود بخوبی خود را آماده کرده بود. از تابستان

---

(1) Heinrich Bruning

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سال ۱۹۲۸ هزاران سخنران حزبی تعلیم دیده را به روستاها و شهرهای کوچک فرستاده بود تا از نارضایتی دهقانان به نفع حزب استفاده کند. حزب بدون سخنرانان زبردستش همچون هیتلر و گوبلز نیز توانست در هر روستایی خود را نشان دهد و توسط فعالیتهای پیوسته‌اش توجه مطبوعات غیر حزبی را بخود جلب کند. در ششم مارس ۱۹۳۰ هیتلر یک برنامه دهقانی ارائه کرد که توسط متخصص کشاورزی او والتر داره[1] طراحی شده بود و در آن دهقانان به عنوان طبقه با ارزش جامعه مشخص شده بودند.

همانند روستاها هیتلر در سال ۱۹۲۹ موفق به پدید آوردن تغییراتی در خط مشی سیاسی در بین دانشجویان شد. در انتخابات عمومی مجمع دانشجویان دانشگاهها رأی‌های طرفداران حزب افزایش یافت. دانشجویان آلمانی بطور عمده از خانواده‌های بورژوا و از نظر سنتی محافظه‌کار بودند. نسل دوران جنگ و بعد از جنگ در ارتباط تنگاتنگ با بریگادها و سازمانهای نظامی بودند. گروههای دانشجویی همانند گذشته دارای خصلتی ضد دمکراتیک، سلطنتی و شدیداً ملی و اغلب ضد یهودی بودند و به همان شدتِ آلمانهای ناسیونالیست، جمهوری را رد می‌کردند و در واقع سیاست حزبِ هیتلر نزدیکترین سیاست به آنها بود. بحرانهای اقتصادی،آینده شغلی نامطلوب و تهدید وضعیت اجتماعیشان، بسیاری از دانشجویان را بر آن داشت تا به سازمانهای دانشجویی حزب بپیوندند و یا به آن رای دهند.

تضاد با او تواشتراسر

یکی از مسائل حزب جذب جمعیت شهرنشین و مناطق صنعتی بود. این قشر اکثریت رای دهندگان را تشکیل می‌دادند. اما چگونه امکان داشت که تبلیغات ناسیونال سوسیالیستی با منافع کاملاً متفاوت کارگران، کارمندان، سرمایه‌داران بزرگ، پیشه‌وران، مصرف‌کنندگان و تاجران خرده‌پا منطبق باشد بدون آنکه هیچ یک از این گروهها را از خود دور نسازد.

به هر صورت حزب هم به پول سرمایه‌داران و هم به رای کارگران و کارمندان وابسته بود. هیتلر برای حل این دوگانگی به هرکدام همه چیز را قول می‌داد و برای فلاکت عمومی «سیستم» و «یهودیان» را مقصر قلمداد می‌کرد. اما برادران اشتراسر که در مقابل ناسیونال، «سوسیالیسم»

---

(1) Walther Darre

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حزب را ترویج می‌کردند، رفتار ناواضح و متزلزل هیتلر را در این زمینه مورد انتقاد قرار می‌دادند و درصدد اتحاد با اتحادیهٔ کارگری برای اعتصاب و دولتی کردن هر چه بیشتر و حتی موافق اتحاد با روسیه بودند. چنین حرفهایی پول دهنده‌ها به حزب و حتی خود هیتلر را نامطمئن می‌ساخت، زیرا هنگامیکه هیتلر از «سوسیالیسم آلمانی» صحبت می‌کرد منظور او تنها سیاست اجتماعی بود که غذا و زندگی تودهٔ مردم را تأمین کند، اما آنها را از تصمیمات اقتصادی و سیاسی دور نگاه دارد.

در بیست و یکم و بیست و دوم ماه مه سال ۱۹۳۰ برخورد ناگواری بین هیتلر و برادران اشتراسر پیش آمد. اتواشتراسر از برنامه خود عقب نشست و در برابر هیتلر شکست خورد. کثورگ اشتراسر خطی مشی هیتلر را پذیرفت.

دگرگونی سال ۱۹۳۰

پس از کنار گذاشتن اتواشتراسر کمک مالی از صنایع نسبت به سابق سرشارتر شد. هیتلر مبارزه انتخاباتی‌ای شروع کرد که تا آن زمان آلمان به خود ندیده بود. با هواپیما و ماشین از یک گردهمایی به گروههایی دیگر می‌رفت. بنظر می‌رسید که در همه جا، بطور هم زمان حاضر است، سخنرانی‌هایی بسیار طولانی انجام می‌داد، هزاران دست را می‌فشرد و بچه‌ها را در بغل می‌گرفت و دست زنها را می‌بوسید. طرفدارانش ساعتها منتظر می‌ماندند، سخنرانی‌هایش از طرف دسته‌های SA، دسته‌های موزیک نظامی و گروههای محافظ همانند مراسم مذهبی و یا نظامی همراهی می‌شد، SA و دسته‌های تبلیغاتی حزب در همه جا حضور خود را بسیار واضح و رسا نشان میدادند.

سخنرانی‌های هیتلر بیش از همه برای اقشار دست راستی و رأی دهنده‌های اقشار متوسط و بورژوا بود. هیتلر بدلیل داشتن خصلت رهبری توده مردم، آنچه را که یک سخنران محافظه کار چه در انتقاد و چه در قول دادن می‌توانست انجام دهد بدون زحمت انجام می‌داد. در سخنرانی‌هایش هم نسل پیر و هم جوانها را مورد خطاب قرار می‌داد، شعارهایش در بین دهقانان، پیشه‌وران، طبقه متوسط، تاجران کوچک، کارمندان، دانش جویان و جوانان موفقیت بدست می‌آورد. او همانند یک آهنربای قوی، لشگری رنگارنگ از ناراضیان،افراد غیرسیاسی و سیاسی، افراد نگران از وضع موجود از تمام اقشار را بخود جذب می‌کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نتیجه انتخابات رایشتاک در چهاردهم سپتامبر ۱۹۳۰ همچون یک زمین لرزه بود. ناسیونال سوسیالیست‌ها رای‌های خود را نسبت به سال ۱۹۲۸ چند برابر کرده بودند و از ۲/۶٪ به ۱۸/۳٪ رسانده و از ۱۲ کرسی ناگهان ۱۰۷ کرسی را در رایشتاک اشغال کرده بودند و بدینوسیله بعد از سوسیال دمکراتها دومین حزب قوی آلمان شدند. حزب سوسیال دمکرات آلمان رای‌هایش را به حزب کمونیست آلمان باخته بود و در نتیجه آرای کمونیستها از ۱۰/۶٪ به ۱۳/۱٪ رسیده بود. حزب کاتولیکی مرکزیت توانست خود را نشان دهد. بزرگترین بازنده‌ها احزاب بورژوایی و دمکرات از حزب خلق آلمان تا ناسیونالیستهای آلمان بودند. بورژوازی آلمان به هیتلر روی آورده بود. ناسیونال سوسیالیستها آشکارترین پیروزی را در بین دهقانان و خرده بورژوازی در روستاها و در شهرهای کوچک پرتستان نشین شمال و مرکز آلمان بدست آورده بودند. بدینوسیله امید برونینگ برای یک اکثریت در رایشتاک که سیاست او را مورد حمایت قرار دهد بر باد رفت و او همچنان با استفاده از حالت فوق‌العادهٔ ریاست جمهور رایش به حکومت ادامه داد.

هیتلر در مسیر جلب دوستی

هیتلر به یک موفقیت غیر منتظره دست یافته بود.اما از آنجا که او حزب را نه یک حزب معمولی بلکه یک جنبش انقلابی می‌دانست هیچگونه نقشی که او را در درجه دوم قرار دهد برایش قابل قبول نبود، یا شخص دیگری را همطراز او کند، برای سازشهای معمولی و ائتلاف‌های موجود در سیستم پارلمانی نیز آماده نبود بلکه قدرت را تقسیم نشده می‌خواست.

هیتلر هرگاه سیاست قانونی بودن را رعایت می‌کرد تنها در صورتی می‌توانست قدرت مطلق را در حکومت بدست آورد، که یا حزبش اکثریت مطلق را در رایشتاک کسب می‌کرد و یا رئیس‌جمهور رایش او را مانند برونینگ با دادن اختیارات ویژه به این مقام بر می‌گزید.

شانس موجود برای دومین حالت بسیار زیاد بود. به همین دلیل تاکتیک هیتلر از سال ۱۹۳۰ به بعد همکاری با رئیس‌جمهور رایش و مشاورین محافظه کارش بود و آنچه راکه او در ازاء این همبستگی ارائه می‌کرد آنچیزی بود که محافظه کاران فاقد آن بودند : یک پایگاه توده‌ای در انتخابات. او همزمان سعی کرد تا از طریق حقه‌بازی دائمی و آنچیزی که او انقلاب ملی (و یا هر چیزی که اسمش بود) می‌نامید به رئیس‌جمهور فشار بیاورد. اشکالات این تاکتیک در آنجا بود که او می‌بایستی مخالفین رشد یابنده در جناح چپ حزب و SA یعنی «کمیته سربازان قدیمی» را

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بحساب آورد و از طرف دیگر او وابسته بود به تصمیمات گروه رهبری کننده اطراف رئیس‌جمهور که از جانب آنها هیتلر به عنوان همکار پذیرفته شده بود. واضح بود که مشاورین نظامی رئیس‌جمهور و از همه بیشتر ژنرال فون شلایخر(۱) در این رویا بودند که حزب در مسیر رسیدن به یک «حکومت ملی» است. و آنها اصولاً حزب را به عنوان تشکیلاتی قوی و قادر به ادارهٔ کشور، قبول داشتند و امیدوار بودند این گروهبان سابق که چنان موفقیت‌آمیز توده مردم را به حرکت درآورده، قابل کنترل است. ارتش خصوصی او نیز به عنوان یک ذخیره خوب و تعلیم‌دیده برای ارتش رایش نباید دست کم گرفته شود. ادامه رفتار هیتلر نشانگر تأیید این «تئوری رام شدن» بود: در اکتبر سال ۱۹۳۱ او همراه با هوگن برگ در هارتس بورگ(۲) ائتلافی از «مخالفین ملی» جدیدی را برعلیه وایمار ارائه کرد. توده‌های طرفدار و هوگن برگ نفوذ اجتماعی و اقتصادی به همراه می‌آوردند.

در بیست و هفتم ژانویه سال ۱۹۳۲ هیتلر درکلوپ صنایع در دوسلدورف سخنرانی کرد. این دعوت از طریق یکی از صاحبان صنایع سنگین بنام فریتس تیسن(۳) امکان پذیر شده بود. تیسن از سالها قبل حزب را حمایت می‌کرد. بسیاری از دارندگان صنایع در راین برای هیتلر و حزبش همچون ذخیره‌ای حساب می‌شدند اما تبلیغات «سوسیالیستی» برادران اشتراسر بنظرشان خطرناک می‌آمد و روش حزب برایشان بسیار پر سرو صدا بود. هیتلر در حالیکه بیانش را با مهارت بر استدلالهای سیاسی و ارزش‌گذارهای صنایع منطبق می‌کرد، دو ساعت و نیم صحبت کرد.

او هر نوع تذکر در مورد دیدگاه ضدیهود را کنار گذاشت، از سلب مالکیت و دولتی کردن و ملی کردن نیز صحبتی در میان نبود، بطورکلی از دولتی قوی، محدود کردن «دمکراسی نامفهوم» و برقرار کردن دوباره تسلط کارفرمایان بر اتحادیه های کارگری صحبت ـ در میان بود. هیتلر برای شنوندگانش چنین توضیح داد : «این دیوانگی است که از نظر اقتصادی زندگی بر مبنای توان و ارزش فردی و در عمل بنا بر قابلیت شخصی بنا کنیم، اما از نظر سیاسی قابلیت شخصی را منکر شویم و قانون اعداد بزرگ و تساوی همگانی و دمکراسی را بجای آن قرار دهیم ...... دمکراسی سیاسی در زمینه اقتصادی شبیه کمونیسم است.» آنچه که آلمان لازم دارد یک حکومت قوی

---

(1) Von Schleicher (2) Hartzburg

(3) Fritz Thyssen

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است که در هنگام لزوم بتواند ضربه نیز بزند و برای این منظور او و جنبش او تشکیلاتش آماده و قادر به انجام هر کاری است.

بدین گونه هیتلر از اعماق قلبش برای شنوندگانش صحبت کرد. هنگام تمام شدن صحبتش صاحبان صنایع از جای بلند شدند و با هیجان برایش دست زدند. پس از آن مبالغ زیادی از کیسه صاحبان صنایع سنگین به صندوق سرازیر شد. همچنانکه افسران رایش اطراف شلایخر، در هیتلر مردی را دیدند که می‌تواند قدرت نظامی آلمان را دوباره احیاء سازد، صاحبان صنایع نیز در او مردی را می‌دیدند که بتواند از منافع آنان در برابر تهدیدهای کمونیستها و در خواستهای اتحادیه‌های کارگری دفاع کند.

افتخار برای هیندنبرگ، رای برای هیتلر

در سال ۱۹۳۲ دوره هفت ساله رئیس‌جمهوری هیندنبرگ به پایان رسید. فلدمارشال ۸۴ ساله به اصرار برونینگ برای یک دوره دیگرِ ریاست جمهوری رایش خود را کاندید کرد. او برای برنده شدن اکثریت مطلق رایِ رای‌دهندگان را احتیاج داشت. هیتلر با کمی تاخیر تصمیم گرفت به عنوان کاندیدای رقیب وارد میدان شود. وزیر امور داخله که ناسیونال سوسیالیستی بنام فون برونشوایک[1] بود در فوریه سال ۱۹۳۲ او را به عنوان مشاور حکومتی منصوب کرده و به او تابعیت آلمانی داده بود. بدین ترتیب او حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را بدست آورد.

بار دیگر ماشین تبلیغاتی گوبلز به کار افتاد. هیندنبرگ مبارزه انتخاباتی خود را توسط برونینگ پیش می‌برد. شکل خشک و اداری تبلیغات برونینگ همه چیز بود جز آنچه که مورد علاقهٔ توده مردم باشد. هیتلر با مهارت از حمله به هیندنبرگ اجتناب کرد و حمله خود را برعلیه برونینگ متمرکز نمود و از مقبولیت هیندنبرگ با ظرافت با شعار «افتخار برای هیندنبرگ: رای برای هیتلر!» استفاده نمود.

بدلیل وارد کارزار شدن حزب مرکزیت و سوسیال دمکراتها به نفع هیندنبرگِ محافظه کار، انتخابات ریاست جمهوری هرچه بیشتر مفهوم یک رفراندم به نفع یا برعلیه ناسیونال سوسیالیسم را بخود گرفت.

---

(1) Von Braunschweig

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در اولین دوره انتخابات در سیزدهم مارس ۱۹۳۲ هیندنبرگ اکثریت مطلق را بدست نیاورد و کار به دومین دوره انتخابات کشیده شد. در دهم آوریل سال ۱۹۳۲ هیندنبرگ ۱۹/۴ میلیون و هیتلر ۱۳/۴ میلیون و کاندیدای کمونیستها ارنست تلمان[۱] ۳/۷ میلیون رای بدست آورد. تقریباً دو سوم آلمانها برعلیه هیتلر و نصف آنها به نفع هیندنبرگ رای دادند. بدست آوردن اکثریت مطلق آرا برای حزب در انتخابات بعدی تقریباً غیرممکن بنظر می‌رسید.

انتخابات موفقیت‌آمیز رایشتاک، برونینگ را بر آن داشت تا بر علیه حزب دست به اقداماتی بزند. بلافاصله پس از انتخابات در سیزدهم آوریل SA و SS در تمام رایش ممنوع شد. این عمل به مفهوم فشاری شدید بر حزب و بر هیتلر بود، زیرا مسیر قانونی‌ای که هیتلر در پیش گرفته بود همواره از طرف SA مورد انتقاد قرار می‌گرفت.

اما در انتخابات مهم محلی در پروس که در بیست و چهارم آوریل سال ۱۹۳۲ انجام شد حزب به پیروزی چشم‌گیری نایل گشت. از ۶۰ کرسی، ۹ کرسی را بدست آورد و همراه با کمونیستها توانست از تشکیل یک حکومت اکثریت جلوگیری کند. اما بهر حال قدرت را نیز بدست نیاورد. صندوق حزب به دلیل این سه انتخابات خالی شده بود، SA ممنوع گشته بود و کم‌کم اختلافات داخلی بالا می‌گرفت.

چهار انتخابات در طی یکسال

در چنین شرایطی بود که اقدامات مشاورین هیندنبرگ به کمک هیتلر آمد. آنها درصدد برآمدند تا برونینگ را اخراج کنند. هیندنبرگ به عنوان جانشین او فرانس فون پاپن[۲] را انتصاب نمود، پاپن افسر سواره نظام سابق و محافظه‌کار بود و به جناح راست حزب مرکزیت تعلق داشت. او یک کابینه بیطرف از اشراف تشکیل داد. کارگردان واقعی این نمایش بی‌موقع، ژنرال فون شلایخر بود. او با پاپن مبتی بر اینکه دولت جدید برای پیش‌برد برنامه‌هایش احتیاج به حمایت هیتلر دارد، هم عقیده بود. و بر اساس منطق «شکارچی قاچاق راشکاربان کردن» می‌بایستی جنبش هیتلر از طریق همکاری، با دولت پیوند داده می‌شد و همه آماده بودند تا هیتلر قدم پیش بگذارد.

---

(1) Ernst Thalman

(2) Franz Von Papen

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در پانزدهم ژوئن سال ۱۹۳۲ از SS و SA بار دیگر رفع ممنوعیت شد و برای سی و یکم ژوئن سال ۱۹۳۲ انتخابات جدیدی برای رایشتاک در نظر گرفته شد. این چهارمین مبارزه انتخاباتی بزرگ در طی چهار ماه بود، اما هیتلر خستگی ناپذیر بود. او تنها در دو هفته آخر مبارزه انتخاباتی بیش از ۵۰ ساعت سخنرانی کرده و بیش از همه جوانان و زنان را به شور آورده بود. در اشتراند سوند[۱] بیش از ۱۰۰۰۰ نفر که برای یک گردهمایی فراگیر جمع شده بودند، زیر باران شدید شش ساعت منتظر او شدند. SA در برخوردهای خیابانی و سالنها همواره در میدان حاضر بود. تنها در ژوئیه سال ۱۹۳۲ در تظاهرات سیاسی ۸۶ نفر کشته شدند.

در طی انتخابات در سی‌ام ژوئن ۱۹۳۲ پاپن با تکیه به دستور العمل حالت اضطراریِ ریاست جمهوری رایش، دولت پروس را منحل کرد و خود را به ریاست دولت منسوب نمود و بدین طریق کنترل کامل پلیس امنیتی پروس را بدست آورد. این عمل پاپن بر خلاف قانون اساسی بود. اما وزرایِ سوسیال دمکراتِ معزول شدهٔ پروس، تنها به اعتراض و شکایت به دادگاه رایش اکتفا کردند. از اعلام اعتصاب عمومی اتحادیه‌های کارگری و یا مقاومت سوسیال دمکراتها خبری نبود. به دلیل شمار زیاد بیکاران، اعلام اعتصاب عمومی عملی بسیار خطرناک محسوب می‌شد زیرا کمونیستها بیش از آنکه برعلیه ناسیونالیستها باشند برعلیه سوسیال دمکراتها بودند.

برگزار نشدن حتی یک تظاهرات عمومی مخالف، باعث جرئت بخشیدن به هیتلر شد. حال او می‌توانست امیدوار باشد که حزب سوسیالیست آلمان و اتحادیه‌های کارگری هنگام تصاحب قدرت از طرف او برایش مشکلات جدی‌ای ببار نخواهند آورد.

نتیجه انتخابات رایشتاک که در سی و یکم ژوئن سال ۱۹۳۲ برگزار شد همانند انتخابات سال ۱۹۳۰ تکان دهنده بود: حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان ۳۷/۳٪ کل آرا را بدست آورد و تعداد نمایندگانش را از ۱۰۷ به ۲۳۰ نفر رساند و بزرگترین حزب رایشتاک شد. بار دیگر حزب سوسیالیست آلمان آراء را به کمونیستها باخته بود، در حالیکه هیتلر رای دهندگان بورژوازی را به سوی خود جلب کرده بود. آراء احزاب بورژوازی چنان کم شد که بر آن مبنا هیچ اکثریتی بدست نمی‌آمد. با ۵۳٪ کرسی‌ها، ناسیونال سوسیالیستها و کمونیستها می‌توانستند به

---

(1) Stralsund

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عنوان «اکثریت مخالف» از تشکیل هر نوع حکومتی جلوگیری کنند.

پاپن سعی کرد تا تحت رهبری خود به ائتلافی از ناسیونالیستهای آلمان و سوسیال ناسیونالیستها دست یابد. در سیزدهم اگوست سال ۱۹۳۲ هیندنبرگ هیتلر را به حضور پذیرفت و سعی کرد او را به ائتلافی با پاپن ترغیب کند. اما هیتلر آنرا رد کرد و به عنوان رهبر بزرگترین حزب، تقاضای تمام قدرت حکومتی با امتیازات کامل را نمود. این موضوع برای هیندنبرگ قابل قبول نبود. او بطور علنی اعلام کرد که این برای وجدانش و مسئولیت وظیفه‌ای که سرزمین پدری به او داده است قابل قبول نیست که قدرت حکومتی را منحصراً به جنبش ناسیونال سوسیالیستهابدهد تا آنها این قدرت را یکجانبه برای مقاصدشان بکار برند.

اعلامیه علنی رئیس جمهور رایش، خفّت عمیقی برای هیتلر بود: «کهنه سرباز قدیمی» او را همطراز خودش نمی‌دانست. تاکتیک مسیر قانونی او بنظر بیهوده می‌رسید و انتقادها از داخل افزایش می‌یافت.

در عکس‌العمل هیتلر در قضیه پوتمپا(۱) مشخص گردید که هیندنبرگ در مورد اخطارش تا چه اندازه حق داشته است. در بیست و دوم اگوست سال ۱۹۳۲ پنج نفر از افراد SA در پوتمپا در شلزین به یک کارگر لهستانی معدن که عضو حزب کمونیست آلمان بوده حمله کرده و او را تا سرحد مرگ کتک زدند و به قتل رساندند. قاتلین بازداشت شده و به زندان و مرگ محکوم شدند. هیتلر بجای فاصله گرفتن از قاتلین آنها را جزء همقطاران خودش معرفی کرد: «آزادی شما از این لحظه برای ما مسئله شرافت است.» مقاله‌ای از روزنبرگ در روزنامه «ناظرخلق» به چاپ رسید و توضیح می‌دهد که چه دیدگاهی از انسانیت و درک از حق در پشت این تلگراف نهفته است، هیتلر از این شکایت می‌کند که چرا طبق عدالت بورژوایی یک کمونیست لهستانی ارزشی بیش از پنج آلمانی، پنج سرباز جبهه را دارد: «برای ناسیونال سوسیالیسم هیچ جانی برابر جان دیگر و هیچ انسانی برابر با انسان دیگر نیست، برای ناسیونال سوسیالیسم حق بخودی خود وجود ندارد بلکه هدفش انسان آلمانی قوی است، و به رسمیت شناختن این حق برای هر آلمانی، در زمینهٔ تمام حقوق، در زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مهم‌ترین هدف حزب می‌باشد.»

---

(1) Potempa

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همه ما افسرده‌ایم .....

تلاشهای پاپن برای تشکیل یک دولت ائتلافی از حزب ناسیونالیست خلق آلمان و حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان به شکست انجامید. او در صدد بود باز هم با دستور العمل حالت اضطراری، حکومت کند. اما اولین اعلام حالت اضطراری، از طرف او توسط رایشتاک رد شد و به همین دلیل رئیس جمهور رایش، رایشتاک راکه هنوز به حرکت نیفتاده بود منحل کرد. در ششم نوامبر سال ۱۹۳۲ برای بار دیگر انتخابات رایشتاک انجام شد. این پنجمین انتخابات در آن سال بود، سیستم پارلمانی هر روز غیر قابل اعتمادتر بنظر می‌رسید و مردم دلسردتر عکس‌العمل نشان می‌دادند. هیتلر و حزبش با وجود تمام خستگی و مشکلات اقتصادی بار دیگر با تمام قوا به مبارزه تبلیغاتی روی آوردند، اما نتیجه هوشیار کننده بود. حزب هیتلر ۲ میلیون رای از دست داد و سهم آن از ۳۷/۴٪ به ۳۳/۱٪ رسید و تعداد نمایندگانش از ۲۳۰ به ۱۹۶ عدد رسیدند. در دو مبارزه انتخاباتی تقریباً پیوسته حزب به «شکست نزدیک شده بود.» صندوق حزب خالی شده بود و اعضاء روحیه‌شان را از دست داده بودند و رهبری نیز متزلزل شده بود. تنها «چپها» و و SA می‌توانستند پیروزی خود را جشن بگیرند : تاکتیک قانونی بودن هیتلر بطور کاملاً آشکار شکست خورده بود. حال تنها یک کودتا می‌توانست حزب را در رساندن به قدرت یاری رساند.

در دوم دسامبر سال ۱۹۳۲ هیندنبرگ، پاپن را عزل کرده و شلایخر را جانشین او نموده بود.

درست در همین حین وضع هیتلر وخیم‌تر شد. شلایخر درصدد بود حزب را به دو بخش تقسیم کند و جناح «چپ» تحت رهبری گئورگ اشتراسر را به سمت خود بکشاند و با تکیه بر ۶۰ نمایندهٔ «چپ» ناسیونال سوسیالیست و یک جبهه اتحادیهٔ کارگری مستقل از احزاب بار دیگر اکثریت را در رایشتاک بدست آورد.

هنگامیکه اشتراسر برای به تحقق بخشیدن به این طرح پیشنهاد شلایخر را با هیتلر در میان گذاشت، هیتلر عصبانی شد. از نظر او عمل اشتراسر خیانت محسوب می‌شد و در نتیجه برخوردهای شدیدی پیش آمد، شکاف در حزب قریب الوقوع بنظر می‌رسید. گوبلز در خاطرات روزانه‌اش می‌نویسد: «همه ما افسرده‌ایم، و از همه بیشتر به این دلیل که خطر از هم پاشیدن حزب را تهدید می‌کند و اینکه همه کارهایمان بیهوده انجام شده است... خیانت! خیانت! خیانت!

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رهبر ساعتهای متمادی در اطاق قدم می‌زند ....یکبار ایستاد و گفت هرگاه حزب به دو قسمت شود من در ظرف سه دقیقه با یک هفت تیر خودکشی می‌کنم!»

اما اشتراسر مردی نبود که اختلافش را با هیتلر تا به آخر به پیش ببرد. در هشتم دسامبر سال ۱۹۳۲ او از تمام مسئولیتهای حزبی کناره گرفت، وسایلش را جمع کرد و برای استراحت به ایتالیا رفت. دوستان سابقش به هیتلر روی آوردند. بحران حزب بار دیگر فروکش نمود.

سی‌ام ژانویه ۱۹۳۲، از در پشت بسوی قدرت

هرگاه پاپن بار دیگر به قدرت نمی‌رسید هیتلر به حکومت نزدیک نمی‌شد. در چهارم ژانویه سال ۱۹۳۲ او و هیتلر با بانکداری اهل کلُن بنام فون شرودر[1] ملاقات کردند و به توافقهایی رسیدند. هیتلر آماده شد تا در یک دولت ائتلافی وارد شود و پاپن نیز حق رهبری هیتلر را پذیرفت. در هفدهم ژانویه هیتلر با هوگن بورگ ملاقات کرد. هوگن بورگ به او حمایت ناسیونالیستهای آلمان را از یک کابینهٔ مؤتلفهٔ هیتلر ـ پاپن قول داد. در بیست و هشتم ژانویه سال ۱۹۳۳ هنگامیکه شلایخر متوجه شد که نقشه‌هایش برای یک دولت اکثریت برباد رفته است، از کار کناره گرفت و در سی‌ام ژانویه سال ۱۹۳۳ هیندنبرگ هیتلر را نخست وزیر اعلام کرد.

چنانچه این روند نشان می‌دهد رسیدن هیتلر به قدرت نه از سر سرنوشت بود و نه غیرقابل جلوگیری تا سال ۱۹۳۳ هیتلر با وجود موفقیت‌های چشمگیر در انتخابات هیچگاه اکثریت رای دهندگان آلمانی را پشت سر خود نداشت. او همچنین در راس یک جنبش مردمی و انقلابی نیز به قدرت نرسید بلکه از طریق وارد شدن از در پشت ساختمان به نخست وزیری رایش منصوب شد و البته درست در زمانی که جنبش سیاسی او از نقطه اوجش رو به افول گذاشته بود. تولید اقتصادی از تابستان سال ۱۹۳۲ بتدریج افزایش یافته بود و جبران خرابی‌های جنگ در پاییز سال ۱۹۳۲ لغو شد. مسئولیت به نخست وزیری رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ را رئیس جمهور رایش (که تا آن زمان نیز در این امر تاخیر می‌کرد) و نمایندگان گروههای با نفوذ لشکری، و اقتصادی بعهده داشتند. آنها قصد داشتند، برای اینکه خود در قدرت باقی بمانند و از منافع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود در برابر دمکراسی و اتحادیه‌های کارگری و ادعاهای

---

(1) Von Schroder

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سوسیالیستها دفاع کنند و با این اهداف به هیتلر و تودهٔ طرفدارش خوش خدمتی کنند. در واقع سی‌ام ژانویه سال ۱۹۳۳ هیچگونه «تصرف قدرت» توسط هیتلر چنانچه تبلیغات ناسیونال سوسیالیستها ادعا می‌کند نبود، بلکه تنها انتقال قدرت انجام شده بود.

دیکتاتور

هیتلر دقیقاً ۴۴ ساله بود که نخست‌وزیر رایش شد. او یکی از جوانترین جانشینان بیسمارک بود و کمترین تجربه‌ای در خدمات دولتی نداشت زیرا پست نخست‌وزیری اولین شغل دولتی او بود. او به کار از نظر زمانی برنامه ریزی شده توجهی نمی‌کرد و در این پست نیز بندرت پشت میز تحریرش و یا در حال مطالعه پرونده‌ها بود. او علاقه داشت بطور شفاهی حکومت کند.

هیتلر با منتصب شدن به مقام نخست وزیری به هیچ روی رهبر بلامنازع آلمان نشد بلکه تنها رئیس یک حکومت ائتلافی گشت که در آن نیز حزبش در اقلیت قرار داشت. از ۱۲ وزیر تنها چهار نفرشان را ناسیونال سوسیالیست‌ها تعیین کردند: هیتلر نخست وزیر بود، ویلهلم فریک[1] وزیر امور داخله، هرمان گورینگ وزیر بدون وزارت بود که کمی بعد وزیر امور هوانوردی و کمیسر امور داخله پروس گردید. از سیزدهم مارس یوزف گوبلز نیز برای وزارت خانه جدیدی که به منظور «تبلیغات و آگاه سازی مردم» تاسیس شده بود وارد کابینه شد.

هوگن بورگ و پاپن تصور می‌کردند که از طریق تقسیم ادارات می‌توانند ناسیونال سوسیالیست‌ها را به اندازه کافی «در قید و بند» نگاه دارند. پاپن مطمئن بود که او و هیتلر و ناسیونال سوسیالیست‌ها را رام کرده و به بازی می‌گیرد و لاف زنان می‌گفت: «در طی دو ماه هیتلر را به تنگنا می‌کشانیم و خردش می‌کنیم.» اما خود او در هنگام دفاع از کابینه نشان داد که کدام یک قوی‌تر است. هیتلر، شرطی را برای ائتلاف انتخابات جدید رایشتاک در پیش گذاشته بود که انجام آن در پنجم مارس مقرر شد.

ناسیونالیستهای آلمان در این انتخابات چیزی نمی‌توانستند عرضه کنند ولی به فشار هیتلر و پاپن تسلیم شدند.

هنگامیکه SA و گروه «کلاه خود» با رژه‌های همراه با مشعل، «برآمدن ملی» را جشن

---

(1) Welhelm Frick

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌گرفتند، حزب هیتلر خود را برای مبارزه انتخاباتی آماده می‌کرد. این بار تبلیغات گوبلز می‌توانست بدون مانع به جریان افتد. SA و SS نیز در برابر دستگاه‌های حکومتی ترسی نداشتند، زیرا حداقل در برلین و پروس نازی‌ها بر پاپن تسلط داشتند و در بقیه جاهانیز گورینگ از طریق پلیس بر اوضاع مسلط بود.

و بدین گونه بود که هیتلر شروع کرد، چنانچه گویی همه قدرت به او تعلق دارد. در سوم فوریه سال ۱۹۳۳ در برابر فرماندهان ارتش رایش و نیروی دریایی رایش و همچنین امور خارجه، برنامه سیاسی خود را عرضه کرد. صلح دوستی، مارکسیسم و این «غده‌های سرطانی دمکراسی» بایستی زدوده شوند و از همه مهمتر بایستی به ساختِ تسلیحات پرداخت و هنگامیکه رایش نقش رهبری خود را دوباره بدست آورد، آنگاه باید درصدد بود تا «بر فضای حیاتی در شرق چیره شد و بدون ملاحظه آنرا ژرمنی کرد.» در واقع هیتلر به برنامه توسعه طلبی خود همانگونه که در نبرد من فرمول بندی کرده بود، پای‌بند بود و درصدد بود تا در مقام نخست وزیر رایش به آن تحقق بخشد.

رایشتاک سوخت

در شب بیست و هفتم فوریه سال ۱۹۳۳ ساختمان رایشتاک آتش گرفت. در تمام برلین شعله آتش دیده می‌شد. هنگامیکه هیتلر به محل آتش‌سوزی آمد فریاد زده می‌شد: «کار کمونیستهاست!»

در خرابه‌های ساختمان تنها یک فرد باز داشت شد: یک هلندی بنام مارینوس‌فان درلوبه[1] تا به امروز نیز مشخص نشد که آیا او به تنهایی مسئول اینکار بوده و یا در رابطه با ناسیونال سوسیالیست‌ها عمل کرده است. اما واضح است که ناسیونال سوسیالیستها فوراً از این آتش سوزی استفاده سیاسی بعمل آوردند. در همان شبِ آتش سوزی گورینگ به عنوان رئیس پلیس پروس دستور بازداشت نمایندگان کمونیست و رهبران حزبی آنان را صادر کرد و مطبوعات حزبی آنها را ممنوع ساخت و اداره‌های حزبی آنها را بست. به همین صورت نیز مطبوعات سوسیال دمکراتها در پروس برای مدت ۱۴ روز ممنوع شد.

---

(1) Marinus Van der Lubbe

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روز بعد هیتلر در کاخ نخست وزیری رایش، دستورالعمل‌هایی برای حمایت مردم و دولت عرضه کرد. برای خیانت به مملکت و آتش‌افروزی مجازات مرگ در نظر گرفته شد. حقوق بنیادی که در قانون اساسی تضمین شده بود یعنی آزادی مطبوعات ، امنیت در محل سکونت و مخفی بودن پست و تلفن و آزادی گردهمایی از اعتبار افتادند. در واقع با تفسیر و بکار بردن این دستورالعمل‌ها همه جا بی در و پیکر شد. تنها در پروس در ماه مارس و آپریل ۱۹۳۳ حدود ۲۵۰۰۰ نفر بازداشت شدند. بازداشت شدگان را بیش از همه افراد کمونیست تشکیل می‌دادند. البته در بین بازداشت شدگان سوسیال دمکراتها و روشنفکران چپ مانند کارل فون اوزیتسکی[۱]، اریش موسام[۲] نیز بودند. تشکیلات حزب کمونیست آلمان در هم شکسته شد و رهبران آن یا به خارج فرار کردند و یا مخفی شدند تا بازداشت نشوند. اما خود حزب ممنوع نشد، زیرا هیتلر بر این عقیده بود که رأی‌هایی که حزب کمونیست آلمان در انتخاب قبلی بدست آورده بود از حزب سوسیالیست آلمان گرفته بوده است. شرایط حالت اضطراری دوازده سال تمام برقرار ماند. یکی از اساسی‌ترین اصولی بود که دیکتاتور هیتلر بر آن تکیه داشت.

در انتخاباتِ رایشتاک که در پنج مارس ۱۹۳۳ برگزار شد، دولت ائتلافی ناسیونال سوسیالیست‌ها درست ۵۱/۹٪ آرا را بدست آورد و حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان تنها ۴۳/۹٪ از کل آراء را بدست آورد. احزاب بورژوایی تقریباً ناپدید شدند.

حزب سوسیالیست آلمان و حزب مرکزیت توانستند خود را نشان دهند. حتی حزب کمونیست آلمان با وجود محیط وحشتی که برایش فراهم شده بود بسیار کم آسیب دید و با وجود چنین محدودیتهایی در آخرین انتخابات آزاد نیز ناسیونال سوسیالیستها نتوانستند به اکثریت مطلق همه رای دهندگان آلمانی دست یابند.

حال دیگر ائتلاف حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان و حزب ناسیونالیست خلق آلمان می‌توانست بر یک اکثریت پارلمانی تکیه کند و توسط رایشتاک به روش پارلمانی حکومت کند. اما این درست همان چیزی بود که نه هیتلر و نه هوگن برگ خواهانش بودند، و هر دو در نبرد بر علیه دمکراسی پارلمان با هم پیوند داشتند.

گوبلز به بهانه بازگشایی رایشتاک جدید در بیست و یکم مارس به نمایشی دست زد، و بسیار

---

(1) Karl von Ossietzky

(2) Erich Muhsam

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مــاهرانــه آرزوی ســلطنت طـلبی بـورژوازی آلمـان را بـا شـور و شـوق «انـقلابی نـاسیونال سوسیالیسسم» پیوند داد. درکلیسای سرباز خانه پوتسدام[1] یعنی سمبل سلطنت نظامی پروس هیتلر در برابر هیندنبرگ که انیفورم ژنرال فلدمارشال را در بـرداشت تـعظیم کـرد. وجـود یک صندلی خالی در مراسم مفهوم پادشاه غایب را می‌رساند. ولیـعهد و اعـضاء خـانواده هـوهن تسولر[2] نیز حضور داشتند.

حضور نمایندگان اشراف و ارتش در مراسم و همچنین صدها هزار نفر از بورژوازی آلمان که نتیجه را از رادیو و سپس در فیلمهای خبری هفته دنبال کردند، قانع شدند که هیتلر رام شده و سلطنت هوهن تسولرها را بار دیگر احیا خواهد کرد.

ماخواهان حق قانون گذاری هستیم ......

اما هیتلر به هیچ روی قصد نداشت، قدرتی راکه بدست آورده بود به ویلهلم دوم اهداء کند. او خواهان قدرت بیشتر بود و تقاضای حق قانونگذاری را نمود. این حق به او اجازه می‌داد تا بدون دخالت رایشتاک و شورای رایش چهار سال تمام قوانین را ارائه دهد.

این تقاضا باعث بسته شدن پارلمان می‌شد. آنچه راکه هیتلر موفق به انجامش شد حتی امروز هم برای ما غیرقابل تصور و غیر قابل درک است. او برای این منظور احتیاج به اکثریت دوسوم نمایندگان مجلس داشت.این موضوع نشان می دهد که سنت پارلمانی در آلمان تا چه اندازه ضعیف بوده است. آراء حزب مرکزیت در نتیجه نهایی اثر قطعی داشت. هیتلر به رهبران مرکزیت قول یک قرارداد بین رایش و واتیکان را داد. چـنین قـراردادی مـی‌توانست مـوقعیت کلیسای کاتولیک را بهتر از یک قانون در رایشتاک تضمین کند.

در رای گیری برای حق قانونگذاری در بیست و سوم مارس سال ۱۹۳۳ از ۵۳۸ رای ۴۴۴ رای نمایندگان موجود به نفع قانون بود. تنها ۹۴ نماینده سوسیال دمکرات بر علیه قانون رای دادند.

حزب کمونیست آلمان در آن زمان متلاشی شـده بـود. در بـرابـر سـاختمان افـراد SA بـا بلندگوهای خود فریاد می‌زدند : «ما حق قانون گذاری می‌خواهیم وگرنه زد و خـورد در پـیش

(1) Potsdam

(2) Hohen zoller

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است.» اتو ولز[1] به عنوان سخنگوی حزب سوسیالیست آلمان با جرئت بر علیه سوء استفاده از قدرت توسط ناسیونال سوسیالیست‌ها سخنرانی کرد. بدینوسیله هیتلر تحریک شد و به عکس‌العملی عصبی بروز داد: «من تنها می‌توانم به شما بگویم، من هم به هیچ وجه نمی‌خواهم که شما رأی موافق بدهید! آلمان بایستی آزاد شود اما نه از طریق شما!»

حتی پس از حق قانونگذاری و شروع تعقیب‌ها نیز رهبران حزب سوسیالیست آلمان حاضر نشدند روش پارلمانی را رها سازند و به فعالیتها فوق پارلمانی مانند متشکل کردن توده‌های هوادارشان در گردهمایی‌های عمومی برای مبارزه با دیکتاتوری هیتلر بپردازند.

حق قانون گذاری آخرین قدم «قانونی» هیتلر برای رسیدن به قدرت و اقدامی بنیادی برای تأسیس یک «حکومت رهبری» بود. این قانون در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۴۱ از طرف آنچه که در این بین از رایشتاک توسط ناسیونال سوسیالیستها باقی مانده بود تمدید شد. تحت پوشش این قانون در سال ۱۹۳۳ «یکسان سازی» سیاسی و اجتماعی زندگی در آلمان آغاز گردید. این روند که هدفش زدودن تمام مخالفین اجتماعی و نقاط اتکاء آنها بود در سال ۱۹۳۴ هنگام تشکیل دیکتاتوری هیتلر به اوج خود رسید.

از هنگامیکه گورینگ کمیسر امور خارجه پروس شده بود، بزرگترین استانهای کشور و پلیس آنها در دست ناسیونال سوسیالیستها قرار گرفته بود. بلافاصله پس از انتخابات رایشتاک، هیتلر حکومت بقیه استانها را منحل ساخته و بجایشان همکاران حزبی و رهبران SA را قرار داد. بنابر قانون یکسان سازی استانها با رایش از سی و یکم مارس سال ۱۹۳۳ پارلمان‌های استانها نیز با نتایج انتخابات رایشتاک متحوّل شدند و در ژانویه سال ۱۹۳۴ بطور کامل منحل گردیدند. برعلیه این اقدامات حتی در بایرن که کشوری مستقل با قوی ترین اعتماد به نفس بود نیز مقاومتی برانگیخته نشد و این پایان جمهوری فدرال آلمان بود به آنگونه که بیسمارک زمانی آنرا پایه گذاری کرده بود.

هیتلر حتی شهرداری‌ها را نیز یکسان سازی کرد. شهردار، همکاران شهردار، اعضای شورای شهر که تا آن زمان انتخابی بودند از آن به بعد توسط حزب یعنی توسط دولت انتصاب می‌شدند. در تاریخ هفتم آپریل سال ۱۹۳۳ تشکیلات دولت توسط قانون بازسازی کارمندان شاغل

---

(1) Otto Wels

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پاکسازی شد. اصطلاحاتِ «کارشناسانه» از مشخصات تاکتیک قانونی ناسیونال سوسیالیست‌ها در قدرت بود. منظور از این قانون دور ساختن تمام کارمندانی بود که از «نژاد غیر آریایی» بودند و یا آن کارمندانی که به دلیل فعالیتهای قبلی سیاسی دارای آن قابلیت نبودند «که هر زمان بدون تردید برای دولت ناسیونالیستی عمل کنند.» سوسیال دمکراتها، اعضای حزب مرکزیت و جمهوری خواهان وفادار می‌بایستی خدمت دولتی را ترک می‌کردند و بجای آنان همکاران حزبی و یا «افراد متخصص» جایشان را می‌گرفتند یعنی کسانی که بنابر سنت قدیمی بوروکراسی دستورات «از بالا» را اجرا می‌کردند بدون آنکه بنیان اخلاقی آنها را مورد سئوال قرار دهند و بدین ترتیب همکارانی بی‌اراده برای ناسیونال سوسیالیست‌ها باشند. این قانون در اصل اولین قدم در راه از میان بردن حقوق یهودیان در آلمان بود و به تبع آن SA و SS تحریم یهودیان و زد و خوردهایی در شهرهای مختلف ترتیب دادند.

انحلال اتحادیه‌های کارگری و احزاب

همزمان با یکسان سازی استانها و دستگاه دولتی هیتلر و رهبری به خفه ساختن اتحادیه‌های کارگری و حزب سوسیالیست آلمان روی آوردند.زیرا پس از حزب کمونیست آلمان که خرد شده بود حزب سوسیالیست تنها تشکیلات مردمی‌ای بود که به اندازه کافی هوادار داشت تا رهبری هیتلر را بطور جدی به خطر بیندازد. همچنانکه درکودتای پاپن برعلیه پروس و حق قانونگذاری واضح شد در اینجا نیز رهبری اتحادیه‌های کارگری و حزب سوسیالیست آلمان برای یک مقابله فعال با ناسیونال سوسیالیست‌ها مهیا نبود. ریاست اتحادیه‌های کارگری آزاد که بسیار به حزب سوسیالیست آلمان نزدیک بود به سبب یک رشته اقدامات پراکنده بر علیه ساختمانهای اتحادیه و عوامل آن چنان مرعوب شده بود و چنان در فکر نگهداری تشکیلات خود بودند که در بیستم مارس وفاداری خود را به هیتلر اعلام کرد و هیتلر نیز در نهم آوریل قانونی بودن کامل آنرا تأیید کرد.

در دهم آوریل هیتلر «اول ماه مه» را روز ملی اتحاد بین‌المللی کارگران و نبرد طبقاتی را به عنوان «روز جشن ملی کار» اعلام کرد که در آن بایستی یگانگی بین کارگران و حکومت جشن گرفته شود. در گردهمایی مرکزی در تمپل‌هوف(۱) هیتلر در برابر ۱۰۰/۰۰۰ کارگر دربارهٔ احترام

(1) Tempelhof

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کار و یگانگی ملی سخنرانی کرد، او به کارگران، وطن پرستی را گوشزد نمود و برنامه عظیم ایجاد کار را اعلام کرد.

اما در روز بعد افراد SA و SS با حمایت پلیس در تمام آلمان خانه‌های اتحادیه کارگری را اشغال کردند. افراد اتحادیه کارگری که درست کمی قبل، دولت، قانونی بودن آنها را تضمین کرده بود، باز داشت شدند، اسناد و دارایی بانکی آنها مصادره شد و روزنامه‌های آنان ممنوع گشت. برعلیه این عمل که هیچ مبنای قانونی نداشت و بدون استتار نیز انجام شد هیچگونه مقاومتی بر انگیخته نشد، نه رهبری اتحادیه کارگری حرفی زد و نه به یک اعتراض خود بخود منتهی شد. در دهم ماه مه هیتلر روبرت لی[۱] یعنی شخصی که اقدامات برعلیه خانه‌های اتحادیه کارگری را توسط او رهبری شده بود را به ریاست جبهه کار آلمان که تازه تشکیل شده بود منصوب کرد. جبهه کار آلمان از طریق لی به حزب مربوط می‌شد. کمی بعد سازمانهای کارگری و کارمندی موجود نیز به این تشکیلات پیوستند و از سال ۱۹۳۳ کار فرمایان نیز به جبهه کار آلمان وابسته شدند. وظیفه اصلی آن تعلیم سیاسی در مفهوم ناسیونال سوسیالیستی بود که در کنار آنها می‌بایستی مراقبت اجتماعی از کارگران در محل کار را بعهده بگیرد و برای مسایل بهداشتی و زیباتر سازی محل کار اقدام کند. (زیبایی کار) و به کارگران بصورت متشکل‌تر مرخصی و استراحت عرضه کند (نیرو از طریق شادی).

با انحلال اتحادیه‌های کارگری و تاسیس جبهه کار آلمان، کارگران و کارمندان نمایندگان واقعی منافع خود را از دست دادند. اعتصاب ممنوع شد میزان مزد و شرایط کار را دولت تنظیم می‌کرد. از شورای کار یعنی تشکیلات منطقی و مملکتی که در دوران وایمار برای اعمال نظر در محیط کار ایجاد شده بود اثری باقی نماند.

چنین اعمالی بر علیه ساختمانهای اتحادیه کارگری، محیط ترس و وحشت راکه از زمان آتش سوزی رایشتاک و بایکوت فروشگاههای یهودی و تعقیب کمونیستها در آلمان برقرار شده بود شدیدتر کرد. در همان روزِ تاسیس جبهه کار آلمان افراد SS و SA در برابر دانشگاه برلین کتابهای اوزیتسکی[۲]، توخولسکی[۳] ، کستنر[۴] و رمارک[۵] ، مارکس ، انیشتین ، توماس مان و

---

(1) Robert Ley

(2) Ossietzky

(3) Tucholsky

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نویسندگان دیگری را که به عنوان «فاسد» و یا «روشنفکر چپ» شناخته می‌شدند، سوزاندند هوشیاری انتقادی در مدارس عالی و در دفاتر هیئت تحریریه نشریات آلمانی مرعوب شده بود. نویسندگان و دانشمندانی مانند برادران مان و یا آلبرت انیشتین آلمان را ترک کردند.

رهبری حزب سوسیالیست آلمان نیز همچون رؤسای اتحادیه کارگری سعی کرد با تاکتیک به رسمیت شناختن رژیم تشکیلات خود را حفظ کند. در هفدهم ماه مه فراکسیون موجود در رایشتاک همراه با دیگر احزاب بطور آشکار سخنرانی هیتلر را در مورد سیاست خارجی و مسئله تسلیحات مورد تائید قرار داد. اما در این مرحله نیز این تاکتیک موثر واقع نشد و آنها نتوانستند با تطبیق خود تشکیلات حزب را نگاه دارند. در بیست و دوم ژوئن سال ۱۹۳۳ حزب سوسیالیست آلمان ممنوع شد و ثروتش مصادره گشت و رهبران آن بازداشت شدند.

احزاب بورژوایی اصولاً منتظر اعلام ممنوعیت نشدند بلکه خودشان خود را منحل اعلام کردند. نه حزب مرکزیت که هیتلر را هنگام حق قانون گذاری حمایت کرده بود و نه حزب ناسیونالیستهای مردم آلمان که همانند سابق در ائتلاف با او بود ندیده گرفته نشدند و سرانجام در دسامبر ۱۹۳۳ «قانون یگانگی حزب و دولت» به تصویب رسید و حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان را تنها حزب سیاسی رایش آلمان اعلام کرد.

قرارداد با پاپ

در بیستم ژوئن سال ۱۹۳۳ هیتلر با واتیکان یک موافقت‌نامه امضاء می‌کند. در این قرارداد کلیسای کاتولیک از هر نوع فعالیت سیاسی روحانیون طرفدارش چشم‌پوشی می‌کند، در مقابل این حق را بدست می‌آورد تا «مسائل خودش را خود تنظیم و اداره کند و در چهار چوب مسئولیت اعضایش قوانین و تمهیدات مربوطه را صادر کند.» در قرارداد همچنین تعهد به رایش آلمان در رابطه با مدارس و سازمانهای کاتولیکی نیز آمده بود که البته آشکار بود هیتلر مدت زیادی به آن پایبند نمی‌ماند.

پاپ پیوس (۶) یازدهم از اینکه شخصیتی مانند هیتلر را در راس رژیم آلمان می‌دید که «بدون

---

(4) Kastner

(5) Remarqe

(6) Pius

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گذشت نبرد بر علیه کمونیسم و نیهیلیسم» بر پرچم‌هایش نوشته شده «خود را» «خوشبخت» احساس می‌کرد. برای هیتلر موافقت نامه با پاپ ارزش بسیاری در برداشت. تأئیدیه پدر مقدس این رهبر زبردست توده‌های ناآگاه، حکومت هیتلر را از نظر بین‌الملل قابل قبول می‌ساخت و در سیاست داخلی نیز این قرارداد نتیجه‌اش این بود که بسیاری از معتقدین کاتولیک دیگر نمی‌توانستند از پیروی از او سرباز زنند.

هیتلر حتی برای قدم بعدیش در سیاست خارجی می‌توانست بر روی تأئید کامل در آلمان حساب کند. در چهاردهم اکتبر ۱۹۳۳ هیتلر اعلام نمود که آلمان از جامعه ملل و از کنفرانس خلع‌السلاح ژنو خارج می‌شود زیرا هر دو مجمع از دادن حق مساوی به آلمان در مورد مسئله خلع‌السلاح اجتناب کرده‌اند. چنین عنوان شد که «برای یک ملت ۵۵ میلیونی با افتخار و حکومتی شرافتمند این یک صفت غیرقابل قبول است» آنچنانکه امیدوار بود عکس‌العمل افکار عمومی انگلیس بر علیه قرار داد ورسای و کاملاً موافق اقدام او بود. جامعه ملل در آلمان بطور عمومی شناخته شده نبود. هیتلر ابتدا تصمیم به خروج از جامعه ملل گرفت و همزمان به یک همه‌پرسی دست زد که به اکثریت مطلقی بنفع خارج شدن از جامعه ملل دست یافت این نتیجه بلافاصله در تبلیغات ناسیونال سوسیالیست‌ها با بوق و کرنا به عنوان حمایت بیش از پیش از سیاست هیتلر عنوان شد.

بازداشت رُم

پس از یکسان سازی استانها و انحلال اتحادیه‌های کارگری و احزاب ، در ششم ژوئن سال ۱۹۳۳ هیتلر «انقلاب ناسیونال سوسیالیستی» را خاتمه شده اعلام نمود. اما هنوز هم همه قدرت حکومتی را در دست نداشت. او هنوز هم وابسته به تصمیم‌گیری رئیس‌جمهور رایش و ارتش بود.

در داخل جنبش ناسیونال سوسیالیسم نیز رهبری هیتلر در خطر بود: ارنست رُم و SA با به چنگ آوردن قدرتی غیر از ارتش، حکومت «انقلاب ناسیونال سوسیالیستی» را خاتمه یافته تلقی نمی‌کردند. در آنجا صحبت از «دومین انقلاب» بود. علاوه بر آن پیشنهاد می‌شد که تاکتیک قانونی عمل کردن سرانجام کنار گذاشته شود و به اعمال انقلابی روی آورده شود. مفهوم این جملات برای بسیاری از «مبارزین قدیمی» در حزب و SA ، جانشین شدنشان بجای کارمندان کارپردازی دولت و افسران ارتش بود. رُم از زمان بازگشتش، SA را از ۱۰۰۰۰۰ نفر به ۳۰۰۰۰۰

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نفر رسانده بود. بدین ترتیب SA سه برابر ارتش بود. هیتلر پس از به چنگ آوردن قدرت SA را بزرگتر و مسلح‌تر کرده بود. رُم و رهبران SA نمی‌خواستند بیش از آن نقش زیردست بودن SA را در حزب قبول کنند، هدف آنها متحد کردن ارتش رایش و SA تحت رهبری رُم و تشکیل یک سپاه بود در این حالت SA در واقعیت رقیبی برای رهبری ارتش رایش محسوب می‌شد.

بیش از یکسال هیتلر بین انتخاب رُم و یا ارتش رایش متزلزل بود. او با عدم اعتماد رُم نسبت به افسران محافظه‌کار سلطنتی ارتش رایش موافق بود اما از جانب دیگر می‌ترسید از طرف رُم و SA به تله بیفتد. این ترس توسط گوبلز، گورینگ، هس و هیتلر تقویت می‌شد. این افراد قدرتشان از سوی پلیس سیاسی و SS تأمین می‌شد و علاقه‌ای به افزایش قدرت SA نداشتند. سرانجام هیتلر به نفع ارتش و بر ضد SA تصمیم گرفت، زیرا افسران رایش نمی‌توانستند همانند رهبران SA که تحت نظر رُم بودند خطرناک باشند.

این خطر هنگام بعهده گرفتن رهبری ارتش توسط SA شدیدتر می‌شد. از طرف دیگر هیتلر در صورت مرگ هیندنبرگ و ادغام مقام نخست وزیری با مقام ریاست جمهوری به حمایت ارتش نیاز داشت زیرا قصد داشت سربازان را وادار به ادای قسم برای خود کند زیرا سرانجام هیتلر مطمئن شده بود که طرح‌های توسعه‌طلبانه و تسلیحاتی‌اش را تنها به کمک افراد متخصص نظامی و نه به کمک رهبران بی‌انظباط SA یا دسته‌های چماقدارش می‌تواند تحقق بخشد.

هیتلر ابتدا کوشید تا رُم را وادار به تسلیم کند. اما این کوشش بی‌سرانجام ماند و کار به آنجا رسید که رُم بطور علنی درباره «خیانت» هیتلر به ایده‌های ناسیونال سوسیالیسم و به رزمندگان قدیمی صحبت می‌کرد: «هیتلر قابل اعتماد نیست و حداقل بایستی به مرخصی برود ما مسئله را اگر با هیتلر نشد بدون او حل می‌کنیم.» این بیانات توسط مخالفین رُم در دستگاه حزبی به عنوان اقدام برای کودتا تفسیر می‌شد و هیتلر را بر آن داشت تا به اقداماتی بر علیه او دست بزند. اما در واقعیت رُم قصد کودتا نداشت و کودتای فرضی در واقع کودتایی بر علیه خودش بود.

در چهارم ماه ژوئن سال ۱۹۳۴ او و هیتلر با هم ملاقات کردند و موافقت نمودند تا همه افراد SA در ماه ژوئیه به مرخصی بروند. خود او به یک استراحتگاه در بادویسه[1] رفت، اما این صلح تنها ظاهر ماجرا بود. تا پایان ژوئیه سال ۱۹۳۲ هیملر، هیتلر و رهبران ارتش را متقاعد کرد که رُم

(1) Bad Wiesse

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کودتایی را فراهم می‌بیند. هیتلر به تمام رهبران SA دستورداد تا در سی‌ام ژوئیه سال ۱۹۳۴ در بادویسه گرد هم آیند. ارتش به حالت آماده باش درآمد. در برلین شایعاتی مبنی بر برخوردهایی قریب‌الوقوع و خونین پخش شد. تنها رُم در بادویسه چیز بدی به خاطرش خطور نمی‌کرد.

در شب بیست و نهم و سی‌ام ژوئیه هیتلر به مونیخ و از آنجا با گوبلز و گروهی از پیراهن قهوه‌ای ها به بادویسه رفت. در ساعت هفت صبح این گروه کوچک با رولور در دست به زور وارد پانسیونی که رُم و دیگر رهبران SA در آن زندگی می‌کردند شدند. هیتلر به رُم که هنوز مست و خواب‌آلود بود خطاب کرد: «رُم تو بازداشتی!» و او را متهم به خیانت به مملکت کرد و دستور داد تا لباس پوشیده و همراه او برود. بقیه رهبران SA را نیز با هفت‌تیر از رختخواب‌ها بیرون کشیدند و در آشپزخانه پانسیون زندانی کردند. همان روز به دستور هیتلر اولین دسته آنان در حیاط زندان اشتادل هایم[1] تیرباران شدند. رُم به عنوان آخرین رهبر SA دو روز بعد کشته شد. برای او هیتلر یکروز تاخیر کرد، اما سرانجام دستور قتل آخرین دوست قدیمی‌اش را از دوران اولیه مونیخ صادر کرد.

«شب دشنه‌های بلند» تنها بخش اول سه روزکشتار مداومی بود که فقط رهبران SA را قربانی نکرد: گورینگ و هیتلر حساب‌های قدیمی خود را تصفیه کردند. ژنرال فون شلایخر که به هیتلر در رسیدن به قدرت کمک‌های زیادی کرده بود، همراه با همسرش توسط افراد گشتاپو[2] کشته شد، گئورگ اشتراسر نیز به همین سرنوشت دچار شد و همچنین رئیس دولت سابق بایرن فون کار که هیتلر هیچگاه به دلیل رفتارش در کودتای بی‌سرانجام سال ۱۹۲۳ او را نبخشیده بود. مجموعاً در این چند روز ۲۰۰ نفر کشته شدند. با آنکه در کنار فون شلایخر یک عنصر دیگر رهبری ارتش یعنی ژنرال فون بردو[3] نیز توسط جوخه مرگ کشته شده بود، اما ارتش همچنان به حالت آماده باش باقی ماند.

در رایشتاک هیتلر رفتار خود را با اعلان کودتای قریب‌الوقوع توجیه کرد و خود را به عنوان ناجی شرافت آلمان و اخلاق پاک وانمود کرد و اینکه همجنس بازی گروهِ SA را از پایه و بنیان فاسد کرده بود و باید جوانان آلمان را از رفتن به راه کج برحذر داشت.

---

(1) Stadelheim

(2) Gestapo

(3) Von Bredow

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کشتار برنامه ریزی شدهٔ هیتلر در سوم ژوئیه سال ۱۹۳۱ از طرف کابینه رایش بطور قانونی به عنوان دفاع اضطراری کشوری اعلام شد. هیندنبرگ و پاپن که نزدیکترین همکارانشان کشته شده بودند، بطور علنی برای هیتلر در اعمال استوارش آرزوی موفقیت کردند و این در حالی بود که پاپن خود بطور اتفاقی از طرف جوخه مرگ ندیده گرفته شده بود. این عمل تسلیم اخلاقی رهبران برجسته قدیمی را نشان می‌داد.

حال دیگر هیتلر آقای بلامنازع و قانون بود. در چهاردهم ژوئیه سال ۱۹۳۴ او در مکان دادگاه رایش که بالاترین مقام برای محاکمات جزائی و سیاسی بود «دادگاه خلق» را که بعدها منشاء جنایات زیادی شد، برقرار ساخت. گشتاپو اختیار کامل برای «بازداشت امنیتی» و یا «بازداشت انظباطی» بدست آورد. برای این منظور اردوگاههای تجمع زندانیان برپا گشت. این اردوگاهها، اردوگاههای کار اجباری بودند که در آنها مخالفین رژیم همراه با مجرمین «واقعی» تحت غیر انسانی‌ترین شرایط زندگی و کار می‌کردند. کارپردازی و مراقبت از اردوگاهها، تحت نظر گشتاپو و SS بود که مدیران اردوگاه و نگهبانان و صاحبان واقعی مرگ و زندگی زندانیان بودند.

رهبر و صدراعظم

در دوم اگوست سال ۱۹۳۴ هیندنبرگ درگذشت. هیتلر پست نخست‌وزیری را با پست ریاست جمهوری ادغام کرد و در نتیجه فرمانده کل ارتش گردید. درست در همان روزِ مرگِ هیندنبرگ او افسران و سپس سربازان ارتش را به قسم خوردن واداشت: «این قسم مقدس را در برابر خداوند انجام می‌دهم مبنی بر اینکه گوش به فرمان بی‌چون و چرای رهبر رایش و خلق آلمان، آدولف هیتلر، فرمانده کل ارتش باشم و به عنوان سربازی فداکار آماده باشم تا بخاطر این قسم زندگیم را در این راه بگذارم.» در واقع بجای انجام وظیفه نسبت به قانون اساسی که تا آنزمان معمول بود سربازان دیگر وظیفه وفاداری به هیتلر را داشتند.

پس از قتل رُم SA از نظر سیاسی از گردونه خارج شده بود. برنده اصلی SS بود که با مجوّز هیتلر تشکیلاتی مستقل شده بود و حق تعلیم واحدهای مسلح را بدست آورده بود.

این عمل ضربه شدیدی برای ارتش بود، زیرا مشاهده می‌کرد چگونه SS تحت نظر هانیریش هیملر جاه‌طلب رقیبی خطرناکتر از SA برایش شده است. نه SS و نه هیملر هیچگاه بطور جدی سعی نکردند حاکمیت «رهبر» را زیر سئوال ببرند. از آن به بعد او حاکم حزب و دولت بود.

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

موقعیت دوگانه هیتلر به عنوان رهبر حزب و دولت توسط اصطلاح «رهبر و صدر اعظم رایش» بیان می‌شد. در واقع او تنها نقطه اتصال بین حزب و دولت بود که ارتباط آنها با یکدیگر به عمد بطور روشن بیان نشده‌بود. دستگاه حکومتی قدیمی بطور آشکار دست نخورده باقی ماند، اما در کنار آن در تمام سطوح دستگاه دولتی تشکیلات حزبی وجود داشت که همان مسئولیتها را بعهده داشت و در بسیاری حالات حزب و دولت بجای آنکه کنار هم باشند در مقابل هم قرار داشتند. تبلیغات ناسیونال سوسیالیستها «حکومت رهبری» را به عنوان واقعیت بخشیدن به خواست یگانگی و کار با توان بالا اعلام می‌کرد و اینکه این حکومت از دمکراسی پارلمانی زمین تا آسمان فرق دارد. با وجود این در پشت این ظاهر، جنگ دائمی قدرت بین گروهها و افراد وجود داشت.

این تاکتیک «تفرقه بینداز و حکومت کن» از تشکیل یک نقطه قدرت که می توانست هیتلر را در خطر بیندازد، جلوگیری می‌کرد و موقعیت او را به عنوان داور بازی که مافوق برخوردهای فرماندهان جزء قرار داشت تقویت می‌کرد. هیتلر هیچگاه طرح جامعی برای دولت و رهبری جدید ارائه نکرد و به همین دلیل خواست رهبر، بالاترین قانون «رایش سوم» باقی ماند. و مطابق این اصل رهبری، تمام رهبران زیردست نیز از اختیارات کامل برخوردار بودند.

tarikhema.org

پیروزی اراده

هیتلر پیروزیش را بر رُم و تثبیت قدرتش را بکمک ارتش با جلال و شکوه تمام در کنگره حزبی رایش در نورنبرک جشن گرفت. این جشن از چهارم تا دهم سپتامبر سال ۱۹۳۴ بطول انجامید. او آرشیتک جوانی بنام آلبرت اشپر[1] را به عنوان مسئول برگزاری کنگره انتصاب نمود. اشپر در میدان زیپلین شهر نورنبرگ بنای بسیار عظیمی به طول ۴۵۰ متر و ارتفاع ۲۷ متر بر پا کرد. این بنا همچون معبد پرگامون[2] از سنگهای مربعی ساخته شده بود و در بالای آن یک عقاب در اهتزاز بود که طول بالهایش به ۳۳۰ متر می‌رسید. در محل، هزاران پرچم صلیب شکسته به اهتزاز در آمدند در هر ۳۳ متر یک نورافکن تجسسی دفاع ضدهوایی تا ارتفاع ۸۰۰۰ متری را روشن می‌کرد. تأثیر این نورافکن‌ها در شب بسیار ماهرانه بود، آنها احساس یک سالن

---

(1) Albert Speer

(2) Pergamon

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بسیار عظیم رابه انسان القاء می‌کردند.

در هفتم سپتامبر ۲۰۰۰۰۰ نفر از اعضاء حزب در ستونهای متصل به هم جمع شدند تا سخنرانی هیتلر را گوش کنند. آنها با فریادهای تهییج‌آمیز و یا تهدیدآمیز گردهمایی را به اتمام رساندند : «ما قوی هستیم و قوی‌تر خواهیم شد!» ردولف دهس شعار می‌داد : «حزب هیتلر است، اما هیتلر آلمان است و آلمان هیتلر است. زنده باد هیتلر! زنده باد پیروزی هیتلر!» جمعیت متعصب با این فریادها همصدا شده بودند و آنها را مورد تائید قرار داده و از هماهنگی شادی‌آفرین و مرعوب کننده به هیجان آمده بودند.

این شور و هیجان جمعیت، برای ناظران شکاک گیج‌کننده و ترس‌آور بود. اثر تبلیغاتی بلافاصله این کنگره توسط رادیو و فیلمهای خبری آخر هفته شدیدتر گردید. علاوه بر اینها هیتلر از کارگردان و بازیگر معروف لنی ریفن اشتال[1] نیز تقاضا کرد تا فیلمی درباره این گردهمایی عمومی تنظیم کند. این فیلم تحت عنوان «پیروزی اراده» در خارج از کشور موفقیت بزرگی کسب کرد و در همه جا تبلیغاتی بود برای آلمان هیتلری و فاشیسم آلمانی.

فرهنگ هیتلری و زندگی خصوصی

این تظاهرات و قهرمان سازی از هیتلر بخشی از تبلیغات فرهنگ هیتلری بود که توسط گوبلز و هیتلر به نمایش گذاشته شد و هیتلر خود بیش از همه از آن لذت برد. فرهنگ هیتلری در بین تمام ملت تبلیغ می‌شد و آشکارترین علامتش سلام هیتلری بود. مردم در خیابان به یکدیگر با «هایل هیتلر» (زنده باد هیتلر) سلام می‌کردند و تاجران نامه‌های خود را با «هایل هیتلر!» امضاء می‌کردند. کودکان شعرهایی درباره هیتلر یاد می‌گرفتند. و برای او دعا می‌کردند. رهبر حزب تبدیل به «رهبر خلق آلمان» و یا بطور خلاصه «رهبر ما» شده بود. خطاب به هیتلر بطور رسمی «آقای نخست وزیر» نبود بلکه او را «رهبر» خطاب می‌کردند. تبلیغات فرهنگ هیتلری از هیتلر موجودی شبه خدایی ساخت که زندگی خصوصی ندارد بلکه فقط و فقط برای ملت کار می‌کند و برای همه مردم عمل می‌کند. رهبر سیگار نمی‌کشید، رهبر نوشابه الکی مصرف نمی‌کرد، رهبر بسیار، با قناعت غذا می‌خورد و گیاه‌خوار بود، رهبر ازدواج نکرده و خانواده‌ای نداشت.

---

(1) Leni Riefenstahl

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کمتر آلمانی‌ای قبل از سال ۱۹۴۵ اوا براون[۱] را می‌شناخت. هیتلر با اوابراون در سال ۱۹۳۰ از طریق عکاسش هانیریش هوفمان آشنا شد و او را معشوقه خود ساخت. او کارمند هانیریش هوفمان بود. اوا براون بلوند بود و زیبا و زیاد هم باهوش نبود و هیچ علاقه‌ای به سیاست نداشت. از آنجاکه هیتلر همواره در مسافرت بود، او خود را از نظر افتاده احساس کرد و در سال ۱۹۳۲ سعی کرد خودکشی کند، از آن به بعد رابطه‌اش با هیتلر نزدیکتر شد، اما در انظار عمومی هیتلر هیچگاه با او دیده نشد زیرا چنین رابطه‌ای با تصویری که هیتلر در انظار عمومی از خود ارائه داده بود منطبق نبود. هنگامیکه هیتلر در مونیخ بود بطور عمده او را در خانه‌اش که بعد از سال ۱۹۳۳ نیز آنرا نگاهداشته بود ملاقات می‌کرد. و یا با او در اوبرسالزبورگ در برشتسگادن[۲] در خانه‌ای که از پول فروش «نبرد من» خریداری شده بود دیدار می‌کرد.

اما نه فقط به دلیل تبلیغ فرهنگ هیتلری بود که از زندگی خصوصی هیتلر چیز کمی دانسته شده است، هیتلر اصولاً زندگی خصوصی نداشت. شخص آدولف هیتلر در سال ۱۹۱۸ ناپدید شد و درست از ۱۹۳۳ به عنوان آدولف هیتلر سیاستمدار و «رهبر» ظاهر گشت.

زندگی برای او سیاست بود. هیتلر خانواده‌ای و یا دوستی نداشت، زیرا نمی‌خواست داشته باشد. برای صحبت رو در رو و یا برای اشخاص مورد اعتماد و یا برای مشاوره هیچ ارزشی قایل نبود. رابطه‌اش با مقامات بالای حزب، با گورینگ، گوبلز و یا مثلاً هیملر چیزی از روابط دوستانه و یا اعتماد کامل در برنداشت بلکه همچون ساختمان حزب و دولت از اصل رهبر و پیروان تبعیت می‌شد. محیط اطراف هیتلر از افراد زیر دست تشکیل می‌شد: آجودانها، راننده‌ها و منشی‌ها. در این «محدودهٔ خانوادگی» که در آن نه انتقادی می‌شنید و نه می بایستی از مخالفتی بترسد بدون قید و بند با زیردستان درد دل می‌کرد، و از دوران زندگی در وین و مونیخ خود صحبت می‌کرد. این «صحبتهای سر میز» نشان‌های می‌دهد که او استعدادی برای درک لطیفه و یا انتقاد از خود نداشت و براحتی پیش‌داوریهای خرده بورژوایی خود را برای مسائل هنر، موسیقی، زناشویی، خانواده، پرورش فرزندان و مذهب ارائه می‌داد.

شخصیت هیتلر از سالهای جوانیش در لینز و وین و تجربیات جبهه‌اش در دوران جوانی پیشرفتی نکرده بود. زندگی نامه نویسی که بخواهد هیتلر را از زمان ورود به فعالیت سیاسی

---

(1) Eva Braun

(2) Brechtesgaden

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یعنی از سال ۱۹۱۸ توصیف کند تنها می‌تواند هیتلر سیاستمدار و تصمیم‌گیریهای انسانی بنام هیتلر و نتایج آنرا ترسیم کند. تنها می‌توان با حدس و گمان به آنچه که هیتلر از موقعیت ویژه‌ای درک می‌کرد، رسید. در واقع این مسئله زیاد هم مهم نیست. بیش از همه این سئوال اهمیت دارد که تا چه اندازه تصمیمات هیتلر و رفتار او منطبق بر خواست و آرزوی مردم آلمان در آنروزگار بود و چه تأثیراتی بر روی مردم و اروپا گذاشتند. هیتلر خود بر این اعتقاد بود که او و خلق آلمان همدیگر را در مناسبترین زمان یافته‌اند، در کنگره حزبی نورنبرگ در سال ۱۹۳۶ فریاد زده بود: «این معجزهٔ زمان ماست که شما مرا یافته‌اید، مرا در بین میلیونها نفر و اینکه من شما را یافته‌ام، این خوشبختی آلمان است!.»

اینکه چه تعداد آلمانی این خودبزرگ بینی هیتلر را قبول داشته‌اند و چه تعداد او را عامل بدبختی می‌دانسته‌اند امروزه بسختی قابل سنجش است. آنروزها نظرخواهی عمومی وجود نداشت. از نظرهای هم عصران آن دوران می‌توان چنین استنباط کرد که بخش بزرگی از مردم آلمان با سیاست خارجی ناسیونال سوسیالیست‌ها تا سال ۱۹۳۹ موافق بودند و از وضعیت اقتصادی و اجتماعی خود بعد از سال ۱۹۳۳ نسبت به دوران جمهوری وایمار راضی‌تر بودند.

حذف آزادی عقیده، پایان دوران جنبش کارگری مستقل ، تعقیب مخالفان سیاسی ، سلب مالکیت از یهودیان و خطر افزاینده جنگ همه از طرف بسیاری از آلمانها ندیده گرفته می‌شد و تحت شعار «هر جا گل باشد خار هم هست» مورد اغماض قرار می‌گرفت.

اتوبانها و افزایش تسلیحات

سه هفته پس از کنگرهٔ نورنبرگ در سال ۱۹۳۴ هیتلر دستور محرمانه‌ای صادر کرد: افراد ارتش بایستی از ۱۰۰۰۰۰ نفر به ۳۰۰۰۰۰ افزایش یافته و بودجه تسلیحاتی نیز افزوده شود. هیتلر به توده مردم قول داده بود که اقتصاد را به گردش درآورد و بیکاران را از خیابانها جمع کند. افزایش تسلیحات یکی از روشهای ایجاد اشتغال بود و همزمان پیش فرضی بود برای تحقق ایده‌اش در مورد لزوم گسترش «فضای حیاتی» آلمان از طریق یک جنگ تسلط جویانه، در زمانی که هیتلر صدراعظم شد، فروکش بحران اقتصاد جهانی به نفعش تمام شد. علاوه بر آن در مورد مسئله ایجاد اشتغال کار دولتی می‌توانست از طرحها و تمهیدات افراد قبل از خودش استفاده کرده واز مشابه‌های خارجی ساخت اقتباس کند. او ساخت اتوبانها را که تحت نظر برونینگ طرح شده

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود به کار گرفت و برنامه را بسیار وسیع‌تر کرد. او همچنین در بنای فرودگاهها و سرباز خانه‌ها و یا در خشکاندن باتلاقها، بجای ماشین از نیروی کار یدی در ابعاد وسیعی استفاده کرد و بدین ترتیب افراد زیادی مشغول به کار شدند. خدمت کار دولتی نیز که هدف اصلی آن تأثیر سیاسی بر روی جوانان بود در کم کردن تعداد بیکاران بویژه در بین جوانان موثر بود.

یکی از تمهیدات غیر مستقیم تقلیل بیکاری پرداخت وام برای ازدواج بود. این وام با بدنیا آمدن بچه‌های بیشتر تقریباً از میان می‌رفت. دلیل این عمل افزایش جمعیت آلمان بود. پرداخت وام ازدواج همزمان باعث وسوسه آنان به ترک شغلشان و واگذاری آن به بیکاران شد.

اما افزایش تسلیحات که با هیتلر از سال ۱۹۳۴ شروع شده بود، جای کاملاً ویژه‌ای داشت. صنایع تسلیحاتی، ساخت سرباز خانه‌ها ، فرودگاهها و استحکامات بزودی برای لشگر میلیونی بیکاران، اشتغال و حقوق مهیا ساخت. در دو سال اول شروع رایش سوم، تعداد بیکاران از شش میلیون به سه میلیون رسید و در ادامه افزایش تسلیحات در سال ۱۹۳۵ به ۱/۷ میلیون رسید. در شب دومین جنگ جهانی دیگر نه تنها بیکاری در آلمان وجود داشت بلکه کمبود نیروی کار نیز مشاهده می‌شد.

در بهار سال ۱۹۳۵ هیتلر طرحهای تسلیحاتی خود را بطور علنی اعلام کرد. در شانزدهم مارس ۱۹۳۵ خدمت عمومی سربازی را دوباره برقرار ساخت و نیروهای در حال صلح ارتش آلمان را در حد ۳۰۰۰۰۰ نفر تثبیت نمود. این عمل تضاد کاملی با قرار دادهای ورسای داشت و هنگامیکه سفیر فرانسه اعتراض کرد. هیتلر او را آرام ساخت : این مسئله تنها جنبه دفاعی دارد، لازم نیست فرانسه بترسد، دشمن اصلی ما روسیه شوروی و بلشویسم است.

انگلستان و ایتالیا نیز اعتراض کردند و خود را موظف دانستند که همراه با فرانسه اعمال یکجانبه آلمان را بطور جمعی تلافی کنند اما این تنها حرفهای پر طمطراقی بود که در پشت آن بی‌تصمیمی و عدم اتحادمخفی بود.

انگلستان اولین کشوری بود که از این جبهه متحد بر علیه آلمان بیرون آمد و در هیجدهم سال ۱۹۳۵ معاهده نامه‌ای دریایی با هیتلر امضاء کرد. هر دو حکومت با نسبت ۱۰۰ به ۳۵ در ساخت ناوگان دریایی و نسبت ۱۰۰ به ۴۵ در ساخت زیردریایی موافقت کردند. توسط این معاهده نامهٔ دریایی، سیاست نرم سازی آلمان شروع شد. این سیاست قصد داشت هیتلر را از طریق همراه شدن با او «نرم» سازد و از ناسیونال سوسیالیسم آلمان به عنوان یک دژ بر علیه خطر

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بلشویسم استفاده کند و آنرا به یک سیستم چند جانبه همکاری بکشاند. پیش برندگان این سیاست، دلیل این اقدام را بر اساس امضاء قرار داد عدم تجاوز و دوستی‌ای که هیتلر با لهستان در بیست و ششم ژانویه سال ۱۹۳۴ بسته بود ذکر می‌کردند. در حالیکه همه حکومتهای وایمار از پیشنهاد تغییر مرزهای شرقی امتناع کرده بودند، هیتلربطور واضح از آن صرفنظر کرده بود. در واقع امر هیتلر درصدد بود تا برای پیشرفت برنامه‌های تسلیحاتیش زمان کافی بدست آورد تا بتواند در زمان مناسب بر علیه لهستان وارد عمل شود.

سیاست «نرم سازی» انگلستان قابل مقایسه بود با سیاست رام سازی ژاپن و این نیز همانند آن یکی به جایی نرسید، زیرا هیتلر عکس‌العمل قدرتهای غربی را در برابر حذف یکجانبه محدود سازی تسلیحاتی ورسای و معاهده دریایی با انگلستان ، به‌حساب ضعف آنها گذاشت و در اینجا نیز همانند سیاستش در برابر مخالفین داخلی مطمئن شد که هرگاه او بطور مصمم و سریع یک عمل را بطور کامل به انجام برساند. قدرتهای غرب به خواستهایش گردن می‌گذارند.

قوانین نورنبرگ

اولین موفقیت در سیاست خارجی را هیتلر هنگامی بدست آورد که در آلمان تعقیب و آزار یهودیان افزایش یافته بود. او در کنگره رایش در نور نبرگ در پانزدهم سپتامبر سال ۱۹۳۵ قوانین جدیدی را اعلام کرد که توسط آنها تساوی حقوق مدنی‌ای را که یهودیان از شروع قرن نوزدهم بدست آورده بودند از آنها پس می‌گرفت. یهودیان دیگر «شهروند رایش» محسوب نمی‌شدند بلکه تنها وابستگانی بودند بدون حق انتخاب کردن و انتخاب شدن. آنها اجازه نداشتند کارمند دولت شوند. اختلاط بین آلمانی‌ها و یهودیان و همچنین رابطه نامشروع بین یهودیان و آلمانی و هم خونان ممنوع شد. همچنین اشتغال زنان کارمند غیر یهود زیر ۴۵ سال در ساختمانهای یهودیان ممنوع گشت. یهودیان حق نداشتند از پرچم آلمان استفاده کنند. بر مبنای قوانین نورنبرگ در سالهای بعد ۱۳ دستورالعمل تکمیلی دیگر نیز صادر شد که بر طبق آنها یهودیان از شغلهای آزاد بیرون انداخته شدند و بتدریج تمام امکانات زندگیشان در آلمان از آنها گرفته شد. یهودیان اجازه نداشتند پزشک ، دامپزشک و یا صاحب داروخانه باشند، آنها نمی‌توانستند به عنوان وکیل مدافع و یا کارمند ثبت اختراعات واکتشافات، حسابرس کارخانجات و یا مشاور مالیاتی کار کنند و نمی‌توانستند شغل‌های معاملات املاک و در دفاتر ثبت ازدواج به فعالیت بپردازند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این قوانین و دستورالعمل‌ها بطور علنی منتشر شده بودند و هر شهروند آلمانی از آنها اطلاع داشت و یا متوجه تاثیر آن هنگامیکه یک دوست کارگر اخراج می‌شد و یا هنگامیکه یک پزشک مجبور به بستن مطب خود می‌گردید، می‌شد. بسیاری از آلمانها این موضوع را می‌پذیرفتند و چشمهایشان را در برابر این جریان می‌بستند. آنها این موضوع را قبول می‌کردند که هم شهری یهودیشان از کار اخراج شود، امکان زندگی کردن از او گرفته شود، تبعید و یا به اردوگاه زندانیان فرستاده شود. مورد توجه قرار دادن این مسئله و کمک به فرد مورد تعقیب به معنی به خطر افتادن موجودیت خود فرد بود. هیچ تشکیلاتی، هیچ بنیادی و حتی کلیسا نیز وجود نداشت که این انسانهای بی‌پناه را یاری رساند و پناه دهد آلمانی‌هایی بودند که با قبول خطرات بزرگی برای خودشان شهروندان یهودی را تا آنجا که می‌توانستند کمک کردند. اما در مجموع یهودیان در آلمان به سرنوشت خود رها شدند.

قوانین نورنبرگ در خارج از آلمان توفانی از خشم برپا کرد. اما این موضوع نه در رفتار اکراه آمیز خارجیان در برابر پناهندگان یهودی تأثیری داشت و نه در سیاست رسمی هیتلر.

پر تشویش‌ترین زمان زندگی من

در مارس سال ۱۹۳۶ هیتلر بار دیگر آنچنانکه معمول بود قدرتهای غربی را در یک تعطیلات آخر هفته با کودتای جدیدی غافلگیر کرد. او علیرغم اندرز ارتشیان، سربازان را به منطقه غیر نظامی راین لند فرستاد. این عمل نقض دیگری بود از قراردادهای ورسای و لوکارنو.

فرانسه و انگلستان می‌توانستند با یک دخالت نظامی به آن جواب دهند اما چنین نکردند. کمی بعد هیتلر برای مترجم خود چنین تعریف کرد: چهار ساعت پس از ورود سربازان به راین لند پرتشویش ترین زمان زندگی من بود. هرگاه فرانسویان عکس‌العملی انجام می‌دادند ما می‌بایستی با خفت و خواری عقب می‌نشستیم، آنگاه توانایی نظامی‌ای که در آینده به آن می‌رسیدیم بدست نمی‌آمد و دیگر نمی‌توانستیم حتی یک مقاومت معمولی انجام دهیم.

اما حیله هیتلر موفقیت‌آمیز بود. قدرتهای غربی تنها به یک اعتراض بی‌اثر اکتفا کردند. اعتماد به نفس هیتلر افزایش یافت و در مونیخ با خودنمایی گفت: «من با اطمینان کامل راهی را که سرنوشت برایم تعیین کرده است می‌روم» او تجربه کرده بود که غریزه سیاسی او بهتر از تجربه ژنرالها و دیپلماتها عمل می‌کند، از آن به بعد او نه به آنها بلکه به غریزه خود و «سرنوشتش» اعتماد کرد.

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هیتلر مدت زیادی برای کودتای غافلگیر کنندهٔ بعدی منتظر نماند. در جواب به برقرار شدن دوباره خدمت دوساله نظام در فرانسه او نیز خدمت نظام را در ارتش رایش آلمان که دیگر ارتش آلمان نامیده می‌شد به دو سال افزایش داد. بار دیگر هیتلر قدرتهای غربی را غافلگیر کرد و مانند همیشه در تعطیلات آخر هفته و تمام این اتفاقات یک هفته پس از اتمام بازی‌ها المپیک بوقوع پیوست. در این بازی‌ها صلح دوستی هیتلر به جهان نشان داده شده بود.

با وجود اعتراضات و گردهمایی‌هایی سیاسی در خارج از کشور همه به المپیک آمدند و خاطرهٔ یک آلمان فعال و صلحدوست را با خود به خارج بردند. در طول انجام بازیها، تبلیغات ضد یهودیت از ستون‌های تبلیغاتی حذف شد. ورزشکاران یهودی نیز کنار گذاشته نشده بودند. تیمهای ورزش آلمان بیشترین مدالها را بردند و بدین ترتیب المپیک یک موفقیت حیثیتی برای دیکتاتوری آلمان شد.

بسیج عمومی

در هیجدهم ژوئیه سال ۱۹۳۶ نظامیان اسپانیا تحت رهبری ژنرال فرانکو بر علیه حکومت جبهه خلق متشکل از جمهوری خواهان، سوسیالیستها و کمونیستها در مادرید شورش کردند، در نتیجه جنگ داخلی خونینی شروع شد. در اکتبر سال ۱۹۳۵ موسولینی جنگ سلطه جویانه‌ای رابر بر علیه اتیوپی براه انداخت. این دو جنگ موسولینی و هیتلر را به هم نزدیکتر کرد.

هیتلر و موسولینی در ژوئیه سال ۱۹۳۴ در ونیز با هم ملاقات کردند. اما این برخورد هیچ نتیجه سیاسی‌ای در بر نداشت. هیتلر از رفتار متکبرانه دوچه[1] رنجید و موسولینی نیز حتی درخواب به فکر آن نمی‌افتاد تا هیتلر را در نقشه‌هایش برای «الحاق» اتریش حمایت کند. در مقابل هنگامی که ناسیونال سوسیالیست‌های اتریش در بیست و پنج ژوئیه سال ۱۹۳۴ سعی در ساقط نمودن رژیم کردند و درصدد بر آمدند تا نخست وزیر اتریش دول فوس[2] را به قتل برسانند، موسولینی سربازانش را به برنر[3] فرستاد و بدین ترتیب از حمایت موثر هیتلر از کودتاگران ممانعت کرد.

---

(1) Duce

(2) Dollfuß

(3) Brenner

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در سال ۱۹۳۶ ورق برگشت. موسولینی از نظر اقتصادی و نظامی به حمایت هیتلر متکی شد، زیرا قدرتهای غربی به دلیل حمله ایتالیا به اتیوپی آنرا محاصره اقتصادی کرده بودند. از طرف دیگر هیتلر و موسولینی همگام به فرانکوی شورشی اسلحله و سرباز می‌دادند و واحدهای نیروی هوایی، دریایی و زمینی آلمان در جنگ اسپانیا تجربیات عملی بدست می‌آوردند.

کمی بعد موسولینی دیگر از «محور برلین - رم» صحبت می‌کرد که کشورهای اروپایی بایستی از آن تبعیت کنند.

هیتلر انگلستان را با معاهده نامه دریایی بی‌طرف ساخت و ایتالیا را متحد خود ساخت.

این‌ها پیش فرض سیاست خارجی برای یک جنگ طرح ریزی شده بود. حال بایستی آنرا از نظر اقتصادی نیز آماده می‌کرد. هیتلر در تابستان سال ۱۹۳۶ اطلاعیه بسیار محرمانه‌ای دربارهٔ «اقتصاد جنگی» آلمان تدوین کرد که تنها به اطلاع گورینگ و وزیر جنگ بلمبرگ[1] رسانده شد. در آن اطلاعیه هیتلر خواهان، افزایش تسلیحات تا سرحد امکان بود در آن بار دیگر نتیجه گرفته بود که آلمان نه تنها کمبود مواد اولیه دارد بلکه فاقد زمین برای جمعیت در حال رشدش نیز هست، بنابراین سرانجام وقت آن رسیده تا تمهیداتی را در نظر گرفت تا در آینده راه حلی قطعی برای حصول یک آسایش و آرامش همیشگی ارائه دهد: «راه حل قطعی در گسترش فضای حیاتی و به بدست آوردن مواد اولیه و مواد خوراکی انسانی برای خلق ماست.» نظریه‌های هیتلر در این پیشنهادها واضح می‌شود:

«۱ـ ارتش آلمان بایستی در طی چهار سال آماده و وارد عملیات شود. ۲ـ اقتصاد آلمان بایستی در طی چهار سال آماده جنگ شود.»

برای رسیدن به این اهداف آنچنانکه در آن اطلاعیه آمده بود برای «آمادگی جنگی در زمان صلح» هیتلر در کنگره نورنبرگ رایش در سپتامبر سال ۱۹۳۶ یک طرح چهار ساله را اعلام کرد تا آلمان را از نظر مواد خام از خارج مستقل کند. طرح چهار ساله بایستی موفقیتهایی در زمینه سنگ معدن آهن، تکمیل مواد خام و مواد جانشینی همانند لاستیکهای سنتزی و بنزین و افزایش تولید روغن، منسوجات و فلزات سبک بدست آورد.

هیتلر هرمان گورینگ را به عنوان «مسئول برنامه چهار ساله» انتخاب کرد. او در شانزدهم

(1) Blomberg

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دسامبر سال ۱۹۳۶ در یک سخنرانی در برابر رهبران اقتصادی چنین عنوان کرد : «ما در حال آماده‌باش کامل هستیم. چه چیزی بیش از قرار دادهای تسلیحاتی می‌تواند ارزش داشته باشد؟ .... ما در حال بسیج عمومی‌ای هستیم که در آن هنوز تیری شلیک نشده‌است.»

علاقه به افزایش تسلیحات ارتش را به هیتلر پیوند داد. اما از همه بیشتر شرکت‌های بزرگ نفتی به رایش سوم پیوند خوردند. بویژه شرکت شیمیایی تحت هدایت ا ـ گ فارین [1] علایق مستقیمی به توسعه آلمان در نواحی جنوبی اروپا داشت تا منابع نفتی رومانی را به چنگ آورد. البته نمی‌توان نتیجه گرفت که صنایع تصمیمات سیاست خارجی و جنگی هیتلر را قاطعانه تایید می‌کردند.

هدفهای هیتلر بطور اصولی از مدتها قبل تعیین شده بود، اما در عمل به هنگام تحقق بخشیدن به آنها صنایع سود بردند. زیرا هیتلر تنها در یک سیستم کاملاً پیش رفته سرمایه‌داری می‌توانست به طرحهایش جامه عمل بپوشاند. بدین ترتیب روند تمرکز در صنایع پیش رفت و کارتلها قدرت بدست آوردند، از سلب مالکیت و توزیع دوباره ثروت دیگر صحبتی در میان نبود. کارفرمایان همچنان آقای محل تولید خود بودند. واضح بود که با شروع طرح چهارساله دخالت دولت در زندگی اقتصادی افزایش یافت و پس از شروع جنگ در سال ۱۹۳۹ «رهبران اقتصادی» در کنار رهبری حزب و دولت همواره مقام دوم را اشغال کردند.

حتی اقتصاد کشاورزی هیتلر در جهت جنگ آتی بود. مواد غذایی مورد احتیاج آلمان نبایستی دیگر به خارج از کشور وابسته باشد. علاوه بر آن هیتلر وجود قشر وسیعی از کشاورزان مستقل را به عنوان اصل اساسی یک خلق «سالم» در نظر می‌گرفت. کمک دولتی و تثبیت قیمتها، نیروی کاری رایگان از طریق خدمت کاری رایش و قوانین ویژه، دهقانان مستقل را از وامهای بانکی نجات داد و برایشان قیمتهای ثابت و تولید افزاینده‌ای را ببار آورد.

افتخار کار

کارفرمایان و کشاورزان از سیاست جنگی و تسلیحات هیتلر سود بردند، اما وضع کارگران و کارمندان چگونه بود؟ در صورتیکه وضع درآمدها از طریق حقوق‌ها و دستمزدها از یکطرف

---

(1) IG - Farben

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سهم کارخانه‌ها از طرف دیگر در نظر گرفته شود و نتیجه با زمان جمهوری وایمار مقایسه شود، تصویری بدست می‌آید که کمتر با تخیلات «سوسیالیستی» رایش سوم منطبق است : در طی دوران ثبات جمهوری وایمار یعنی از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۹ سهم در آمد کارگران از ۶۶/۲٪ به ۶۸/۵٪ افزایش یافت و سهم درآمد از ثروت و کارخانه‌ها از ۳۳/۸٪ به ۳۱/۵ کاهش یافت. در رایش سوم توزیع ثروت در جهت عکس تکامل یافت : از سال ۱۹۳۳ تا سال ۱۹۳۹ سهم درآمد کارگران از ۶۸٪ به ۶۳/۵٪ کاهش یافت و سهم درآمد سرمایه‌ها و کارخانه‌ها از ۳۳٪ به ۳۶/۵٪ رسید. یعنی سیاست درآمدهای رایش سوم بطور واضح بسود مالکان و کارخانه داران بود.

با آنکه قیمت مواد مصرفی بالا رفته بود، مزد کارگران و کارمندان در سطح دستمزد دوران رکورد سال ۱۹۳۲ نگهداشته شده بود، اینکه کارگران با وجود این مسئله زندگی خود را تثبیت کرده بودند و قادر شدند سطح زندگی خود را تا حدی بالاتر ببرند به دلیل کمبود نیروی کار بود، زیرا آنها اضافه کاری بیشتری انجام می‌دادند و در نتیجه درآمد واقعی‌شان افزایش یافته بود. هرگاه حقوق واقعی کارگران در دو سال از بهترین سالهای جمهوری وایمار یعنی ۲۹ - ۱۹۲۸ را مساوی ۱۰۰ در نظر بگیریم، آنگاه آنها در سال ۱۹۳۲ تنها ۸۶/۵ واحد دریافت می‌کردند. پس از سال ۱۹۳۳ درآمد واقعی بار دیگر بالا رفت اما تنها در سال ۱۹۳۶ بار دیگر به مرز سال ۱۹۲۸ رسید. و این هم به دلیل افزایش ساعات کار توسط اضافه کاری در هفته بود و ابتدا در سال ۱۹۳۶ بود که دستمزدها نیز بالا رفت. در مقایسه با سالهای خوب جمهوری وایمار رایش سوم برای کارگران آلمانی به هیچ وجه بهتر نبود. اما در مقایسه با سالهای نکبت دوران رکود و بی‌کاری سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ وضع کارگران و کارمندان واقعاً بهتر شده بود و این را بیش از پیش جوانان احساس می‌کردند. آنها هیچگاه سالهای خوش جمهوری وایمار را ندیده بودند و خوشحال بودند که اصولاً کار و مزدی دارند.

همچنین برنامه‌های مسافرتی و استراحتی («نیرو از طریق شاد بودن») جبههٔ کار آلمان و برنامه‌های تبلیغاتی با اشکالی مانند «افتخار کار» بر روی هوشیاری کارگران و کارمندان و بویژه جوانان بی‌تأثیر نبود.

آلمان به تو احتیاج دارد

هیتلر نیز مانند هر دیکتاتور دیگری می‌دانست که جلب جوانان به سمت خود تا چه اندازه‌ای

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اهمیت دارد. آنچه را که او از شروع «جنبش» ناسیونال سوسیالیسم انجام داده بود تا جوانان را به سمت خود بکشاند مانند رژه‌ها، گردهمایی عمومی ، آتش برافروختن در اردوها و گردشهای شبانه، پس از به چنگ آوردن قدرت منظم، برنامه‌های خود را آگاهانه به کار انداخت تا به هر کودک و جوان ، جهان بینی خود را تزریق کند. او در برابر رهبران SS در ژوئیه سال ۱۹۳۳ چنین تأکید کرد: «واقعیت انقلاب نه گرفتن قدرت بلکه پرورش انسانهاست.»

پس از انحلال حکومت استانها در سال ۱۹۳۳، مدارس نیز از طریق وزارت آموزش و پرورش رایش با دید ناسیونال سوسیالیستی یکسان سازی شدند در واقع امر سیستم سه بخشی سنتی مدرسه که از مدرسه ابتدایی، متوسطه و دبیرستان تشکیل می‌شد نگاه داشته شد. به همین صورت روش انتخاب شاگردان نیز یکسان باقی ماند. به همین دلیل دبیرستان مانند گذشته مدرسه شهروندان متوسط و بالاتر بود و کودکان کارگران با وجود تمام قولهای «سوسیالیستی» ناسیونال سوسیالیستها به آنجا راه نمی‌یافتند و بیش از ۹۰٪ همهٔ شاگردان تنها مدرسه ابتدایی را به اتمام می‌رساندند.

همچنانکه در خط مشی وزارت آموزش و پرورش رایش در سال ۱۹۳۷ آمده بود وظیفه مدرسه ابتدایی «تربیت جوانان آلمانی برای جامعه و به منظور آماده باش کامل برای رهبر و ملت است.» وظیفه مدرسه ابتدایی این نیست که اطلاعاتی به عده‌ای معدود عرضه کند. آنها بایستی تمام نیروی جوانان را برای خدمت به خلق و رهبر پرورش دهند و قابل استفاده سازند.»

اما مدرسه نیز جایی برای حصول یک توانایی هوشمندانه نبود بلکه به «ساختن شخصیت» مربوط می‌شد و منظور از آن پرورش فرمانبرداری سربازی، توانایی برای فداکردن خود، پرورش روح تهاجم و وفاداری به رهبر بود. دختران از دبیرستانها و دانشگاهها دور نگاه داشته می‌شدند و در مدارس بالاتر نیز بطور عمده آنها را برای مسائل خانه‌داری و به عنوان مادران آینده تربیت می‌کردند، زیرا هیتلر در نبرد من اعلام کرده بود که : «هدف پرورش دختران، بی‌چون و چرا برای اینست که مادران آینده شوند.»

ایدئولوژی ناسیونال سوسیالیسم بیش از همه در درسهای آلمانی، تاریخ، جغرافیا و بیولوژی وارد شده بود. تکرار حرفهایی از همخونی، سرنوشت مشترک، کار مشترک و ایده‌های مشترک در میان بود. جهان بینی هیتلر حتی در درسهای ریاضی و علوم طبیعی نیز گنجانیده شده بود، این مسئله ریاضی نمونه‌ای از آنرا نشان می‌دهد : «خرج متوسط ساخت یک خانه کوچک

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بالغ بر ۵۰۰ تا ۷۰۰۰ مارک رایش می‌شود. در سال ۱۹۳۴، ۲۸۴۰۰۰ خانه ساخته شد. ساخت یک بیمارستان حدود ۶ میلیون مارک رایش خرج بر می‌دارد. چند خانواده می‌توانند به ازاء آن یک خانه دریافت کنند؟» پرورش انسانها، چنانچه هیتلر نام نهاده بود برای نابودی «زندگی‌های بی‌ارزش» از یک مسئله ریاضی شروع می‌شد.

در کنار مدرسه بیش از همه سازمان جوانان هیتلری و خدمت کار رایش بود که جوانان را به حرفشنوایی بی‌چون و چرا و احترام به رهبر موظف می‌کرد. در حقیقت منظور از بنیان نهادن این تشکیلات تربیت جوانان به عنوان جانشینان آینده «جنبش» بود. پس از به چنگ آوردن قدرت سازمان جوانان هیتلری تشکیلاتی بود که هر جوان بین ۱۰ تا ۱۸ سال بطور اجبار در آن شرکت می‌کرد. در سنین ۱۰ تا ۱۴ سالگی پسران به سازمان جوانان خلق و دختران به سازمان دختران جوان متعلق بودند و تا ۱۸ سالگی پسران به جوانان هیتلری و دختران به سازمان دختران آلمان. سازمان جوانان هیتلری بسیار ماهرانه به سنتهای جنبش جوانان آلمان ارتباط داده شده بودند و از علاقه جوانان به آتش افروختن در اردو و گردش‌ها و بازی‌های دسته جمعی و خواندن سرودهای ملی و سفرهای ماجراجویانه برای آموزش ایدئولوژی و آماده سازی نظامی سوءاستفاده می‌شد. دربارهٔ اهداف تعالیم جوانان خلق در یک کتابچه که برای والدین تهیه شده بود آمده است:

«ما پسر شما را پرورش می‌دهیم و از او مرد عمل و مرد پیروزی بار می‌آوریم. او بایستی در مدرسه با قوانین و مقررات سختگیرانه‌ای تربیت شود تا مشتهایش فولادی شوند و جرئتش افزایش یابد تا اعتقادی بدست بیآورد، اعتقاد به آلمان برای ما یک دستور و یک دستورالعمل و وظیفه مقدس است.»

خدمت کارگری رایش نیز همانند سازمان جوانان هیتلری با شعارهایی همانند «آلمان به تو احتیاج دارد و تو به آلمان» و یا «خلق تو همه چیز است و تو هیچ» همان اهداف را دنبال می‌کرد. در ابتدا هدف خدمتِ کارگریِ داوطلبانه و به منظور جمع‌آوری جوانان بی‌کار از خیابانها بود. در ژوئن سال ۱۹۳۵ هیتلر خدمتِ وظیفهٔ اجباریِ کار شش ماهه برای همهٔ جوانان بالای ۱۸ سال را در قانون گنجاند. زیرا با افزایش بسیار عظیم تسلیحات از آن به بعد نیروی کار کم‌تر شد. جوانان از هر طبقه‌ای با هم در ساخت ساختمانها و در کار مزارع کمک می‌کردند. بدین وسیله می‌بایستی احترام و منزلت کار یدی مورد افزایش یابد و یکسانی «کار مغزی و کار یدی» مورد تأکید قرار گیرد و پیش داوری‌های موجود از میان برود. برای بسیاری از جوانان شعارهای هیتلر مبنی بر

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برابری برای «همه خلق» در تجربیات عمومی خدمت کارگری و خدمت سربازی واقعیت یافت.

نقشه‌های جنگی هیتلر

از سال ۱۹۳۳ تا سال ۱۹۳۸ بودجه تسلیحاتی رایش سوم بطور مداوم افزایش یافت ، این بودجه که در سال ۱۹۳۳ به ۷۰۰ میلیون مارک بالغ می‌شد، در سال ۱۹۳۵ به ۱۵/۵ میلیارد مارک رسید (کل بودجه ۲۶/۲ میلیارد مارک بود) و مطابق با آن بدهی رایش نیز افزایش یافت یعنی از ۱۲/۹ میلیارد مارک در سال ۱۹۳۳ به ۳۱/۵ میلیارد مارک در سال ۱۹۳۸ رسید.

چنین سیاستی می‌بایستی به جنگ ختم شود، زیرا هیتلر تنها از طریق تصاحب و غارت سرزمین‌های بیگانه می‌توانست امیدوار باشد که بدهی ناشی از افزایش تسلیحات دوباره پرداخت شود. او نمی‌توانست پس از اینکه بطور منظم به سمت افزایش سطح زندگی حرکت کرده است ناگهان یک سیاست صرفه‌جویی همراه با کاهش استاندارد زندگی را در پیش گیرد. این عمل به مفهوم پایان رهبری او بود. از جانب دیگر رسیدن به هدف «فضای حیاتی» برای خلق آلمان در شرق یعنی در لهستان و اتحاد شوروی ، تنها از طریق یک جنگ سلطه جویانه امکان‌پذیر بود.

در پنجم نوامبر سال ۱۹۳۷ هیتلر فرماندهان سه بخش ارتش، وزیر جنگ و وزیر امور خارجه را گردهم آورد و برای آنان اهداف سیاست خارجی‌اش را توضیح داد. در گزارش سرهنگ هوس باخ[1] آمده است : «هرگاه رهبر هنوز زنده باشد، تصمیم بلاتغییر او اینست که حداکثر تا سال ۴۵ - ۱۹۴۳ مسئله زمین را برای آلمان حل کند.»

منظور از این بیانات نه بسط تجارت خارجه و نه استثمار مستعمرات، بلکه منظور تنها «تصاحب زمینها و مواد خام» متعلق به «همسایگان مجاور رایش در اروپا» بود. هیتلر در آن زمان نتیجه گرفته بود که آلمان تنها می‌تواند تا سال ۱۹۴۳ از نظر تسلیحاتی از قدرتهای غربی

---

(1) HoBbach

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جلو باشد و مسئله دیگری که در نظر داشت این بود که آلمان قبل از شروع لشکرکشی‌های سلطه‌جویانه بایستی موقعیت نظامی خود را از طریق اشغال اطریش و چکسلواکی بهبود بخشد و این می‌تواند هنگامی امکان پذیر باشد که سیاست آلمان از دشواریهای داخلی حکومت انگلستان و یا فرانسه و یا درگیر شدن آنها در جنگ داخلی اسپانیا و جنگ حبشه سوءاستفاده کند و «بسیار سریع» دست به عمل بزند.

وزیر جنگ فون بلمبرگ(۱) و رئیس قوا ژنرال فریچ(۲) بر علیه اهداف نزدیک برنامه با تردید گزارش می‌دادند. آنها شرایط سیاست خارجی را همانند هیتلر خوشبینانه ارزیابی نمی‌کردند و کاملاً مطمئن بودند که در صورت حمله آلمان به چکسلواکی، انگلستان و فرانسه دست به دخالت خواهند زد. بار دیگر ژنرالها با تردیدها و اندرزهایشان سد راه نقشه‌های سلطه جویانه هیتلر شدند. او نیز از اولین فرصت استفاده کرد تا از شر بلمبرگ و فریچ خلاص شود و خود به عنوان آقای بی‌چون و چرای ارتش در آید و بدین وسیله اهداف سیاست خارجی خود را تحقق بخشد.

هنگامیکه گورینگ در پرونده پلیسی بلمبرگ مدرکی یافت مبنی بر اینکه سکرترش که در سال ۱۹۲۸ با او ازدواج کرده قبلاً فاحشه بوده، او مجبور به استعفا شد. از آنجا که خود گورینگ دل به جانشین شدن بسته بود، پرونده‌سازی خود را ادامه داد و در آرشیو پلیس پرونده دیگری ساخت که به موجب آن فریچ مظنون به روابط هم‌جنس خواهی است. با آنکه تنها شاهد مدعا بسیار مشکوک بود، هیتلر آنها را کافی تشخیص داد و او را در چهارم فوریه از کار برکنار ساخت. کمی بعد تمام ماجرا به عنوان یک اشتباه عنوان شد اما این موضوع به فریچ کمکی نکرد. حتی هیتلر برای فریچ یک نامه معذرت خواهی نوشت اما او نه به خدمت فرا خوانده شد و نه به بطور رسمی اعادهٔ حیثیت شد.

همچنین پس از قتل شلایخر و فون بردوس(۳) در سال ۱۹۳۶ در بین افسران نارضایتی‌های پراکنده‌ای روی داد ولی در مجموع افسران این قضیه را با خفت قبول کرده و در برابر هیتلر تسلیم شدند. هیتلر به این نتیجه رسیده بود که در برابر این گروه نیز از طریق سیاست عمل انجام شده

---

(1) Von Blomberg

(2) Von Fritsch

(3) Von Bredows

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌توان به نتیجه رسید. جانشین فریچ ، ژنرال فون برامیچ[1] شد. هدایت وزارت جنگ را خود هیتلر به عهده گرفت. هیتلر ژنرال کاتیل[2] که دوستانش بدلیل حالت چاکرمنشی‌اش در برابر هیتلر به مسخره او را مستخدم لقب داده بودند، به عنوان رئیس ارتش در خدمت گرفت. از نظر رسمی فرماندهی قوا تحت نظر فرماندهان نیروی زمینی و دریایی و هوایی بود اما در واقعیت این تشکیلات اغلب کنار هم و یا در مقابل هم بودند و در نهایت امر همواره هیتلر بود که تصمیمات را اتخاذ می‌کرد. عدم هماهنگی سه بخش ارتش در دوران جنگ کاملاً محسوس بود.

هیتلر رؤسای ادارهٔ امور خارجه را نیز همچون رهبری قوا عوض کرد : در پنجم فوریه سال ۱۹۳۸ کنستانتین فون نویرات[3] از کار برکنار و سفیر وقت در لندن یواخیم فون ریبن تروپ[4] بجایش به عنوان وزیر امور خارجه جدید منصوب شد. ریبن تروپ این ایده را با خود از لندن آورده بود که در صورت عمل برق آسایِ آلمان، انگلستان برای اتریش و چکسلواکی خود را به خطر نمی‌اندازد.

شاید در طی شب من در وین باشم ....

هیتلر برای رسیدن به اهدافش بر علیه اتریش نخست وزیر اتریش شوشنیگ[5] را به منظور گفتگو ، در دوازدهم فوریه سال ۱۹۳۸ به خانه‌اش در اوبرسالزبوگ در برشتسگادن[6] دعوت کرد. هیتلر در سال ۱۹۳۶ با شوشنیگ قراردادی بسته بود که بر طبق آن آلمان بطور صریح استقلال اتریش را برسمیت می‌شناسد و از دخالت در مسائل داخلی آن اجتناب می‌کند. در مقابل اتریش موظف بود سیاستی را دنبال کند که منطبق باشد با این واقعیت که اتریش یک کشور آلمانی است. در یک معاهده اضافی محرمانه بر روی ورود «مخالفین ملی» یعنی ناسیونال سوسیالیست‌های اتریش به حکومت نیز توافق شده بود.

هیتلر گفتگو را در اوبر سالزبرگ بسیار دوستانه و مودبانه شروع کرد اما سپس به مخالفت پرداخت و سیاست اتریش را متهم به فقدان سیاست حسن همجواری کرد و سرانجام تهدید

---

(1) Von Brauchitisch
(2) keitel
(3) Constantin Von Neurath
(4) joachim von Ribbentrop
(5) Schuschnigg
(6) Berchtesgodem

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمود: «و من به شما می‌گویم آقای شوشنیگ! من تصمیم قاطع گرفته‌ام که به همه این مسایل خاتمه دهم. رایش آلمان یک ابرقدرت است و هنگامیکه مسئله نظم مرزهایش در میان باشد نفر سومی نمی‌تواند حرف بزند. فکر نمی‌کنم تصور کنید که بتوانید در برابر من نیم ساعت هم دوام بیاورید یا کسی چه می‌داند شاید من در طی شب یکباره مانند یک طوفان بهاری به وین بیایم در آنصورت تجربه بدی خواهید داشت، من با کمال میل می‌خواهم اتریش به آتروز نیفتد ..... بعد از آن سربازان SA و لژیونها می‌آیند و هیچکس نمی‌تواند از انتقام جلوگیری کند، حتی من! حضور افسران بیشماری در برگ هوف[۱] تهدیدهای هیتلر را تأیید می‌کرد. سرانجام شوشنیگ قبول کرد و یک معاهده نامه امضاء شد. در آن او قول داد تا همه بازداشت‌شدگان ناسیونال سوسیالیست همراه با قاتل دول فوس را در طی سه روز آزاد کند و به فعالیتهای ناسیونال سوسیالیستی فضای بازتری را اختصاص دهد و آرتورسایس اینکوار[۲] را به ریاست پلیس منصوب کند. شوشنیگ در وین قولهایی راکه تحت فشار داده بود انجام نداد و سعی در اجرای یک همه پرسی فوری در سیزدهم ماه مارس در مورد استقلال اتریش نمود. اما تحت فشار آلمان مجبور به حذف این همه پرسی شد.

هیتلر در یازدهم ماه مارس به حکومت اتریش التماتوم داد: «هرگاه شوشنیگ استعفا ندهد و جایش را به سایس اینکوار ندهد سربازان آلمان وارد خاک اتریش می‌شوند. شوشنیگ از قدرتهای اروپایی کمک خواست اما یا به هیچ وجه جواب ندادند و یا جوابی دو پهلو دریافت کرد. پس از آن بود که تسلیم شد. اما رئیس جمهور اتریش میکلاس[۳] از انتصاب سایس اینکوار به نخست وزیری سرباز زد. هیتلر اینرا بهانه کرده و سربازان آلمانی را به مرزها روانه کرد و هنگامیکه میکلاس رفتارش را تغییر داد، گورینگ با شعبده بازی، از طرف حکومت جدید اتریش از هیتلر طلب کمک نمود و سربازان از مرزها گذشتند. سربازان آلمانی در روستاها از طرف زنان و کودکان با گل استقبال شدند و همه جا پرچم صلیب شکسته به اهتزاز درآمد و ناقوس کلیساها به صدا درآمدند. هیتلر از مونیخ حرکت کرده و از مرز گذشت و از میان انبوه مردم متراکم به براناو و به لامباخ و سرانجام به لینر رفت. فرزند گمشده با پیروزی به وطن بازگشته

---

(1) Berghof

(2) Arthur SeyB Inguar

(3) Miklas

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود. هیتلر در ابتدا در نظر داشت که اتریش را توسط نوعی اتحاد غیرمستقیم به آلمان مربوط سازد، اما بعد تصمیم به «الحاق» اتریش به آلمان گرفت یعنی تصمیم به ضمیمه کردن کامل آن به رایش آلمان. در لئوندینگ[۱] او تاج گلی بر سر قبر والدینش گذاشت و به حرکت پیروزمندانه‌اش بسوی وین ادامه داد. در هلدن پلاتس[۲] در گردهمایی ۲۰۰۰۰۰ نفره، کاردینال اینیتزر[۳] به او با شادمانی خیر مقدم گفت و حتی رهبر سوسیالیست‌ها رنر[۴] اعلام کرد که در صورت انجام همه‌پرسی لغو شده به الحاق اتریش رای می‌داده است.

با تمام تردیدهایی که کاتولیکها و سوسیالیستها بر علیه هیتلر داشتند اما او آرزوی یک آلمان بزرگ را برای بسیاری از اتریشی‌ها ارضاء کرد. نتیجه یک همه‌پرسی در دهم آوریل سال ۱۹۳۸ با اکثریت ٪۹۹/۷ به نفع الحاق اتریش بود. حتی اگر این عدد نیز غیر قابل باور باشد باز هم می‌توان نتیجه گرفت که در واقع نه تنها در آلمان بلکه در اتریش نیز اکثریت مردم موافق الحاق بودند. البته پس از آمدن افراد SS و گشتاپو اشتیاقی که برای آلمان بزرگ در اتریش وجود داشت بسیار زود فروکش نمود.

بازگشت به رایش

همچنانکه هیتلر و ریبن تروپ پیش‌بینی کرده بودند، عکس‌العمل قدرتهای غربی در برابر الحاق اتریش تنها به یادداشتهای اعتراض‌آمیزی محدود شد. پس از آن هیتلر توانست به هدف بعدی‌اش یعنی چکسلواکی دست یابد. حدود سه میلیون آلمانی زودِتن[۵] بهانه خوبی را برای این منظور فراهم کردند. آنها در کوه پایه‌های سلسله کوه‌های اطراف بوهم[۶] زندگی می‌کردند که در آن چکها بر طبق مدل فرانسوی استحکامات و مراکز صنعتی بنا کرده بودند. آلمانی‌های زودِتن در احزاب متفاوت سیاسی متشکل شده بودند که بزرگترین آنها «حزب آلمانی‌های زودِتن» متعلق به رئیس باشگاه ورزشی، کنراد هن لاین[۷] بود. هن لاین از سال ۱۹۳۷ خود را

---

(1) Leonding (2) Heldenplatz

(3) Innitzer (4) Renner

(5) Sudeten (6) Bohm

(7) Konrad Henlein

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ناسیونال سوسیالیست اعلام کرده بود. پس از الحاق اتریش به ترغیب هیتلر در بیست و چهارم ماه آوریل سال ۱۹۳۸ «حزب آلمانی‌های زودِتن» در برنامه «کارلز باد»[۱] خود تقاضای استقلال کامل، آزادی تبلیغ «دیدگاه آلمانی» و جبران خسارات اقتصادی متحمل شده در سال ۱۹۱۹ را نمود. در مناطق زودِتن تشنجات و برخوردهایی با پلیس چکسلواکی پیش آمد.

در بیستم ماه مه حکومت چکسلواکی به دلیل ترس از حمله آلمانها بسیج عمومی بخشی از نیروهای دفاعی خود را به انجام رساند. در بیست و هشتم ماه مه هیتلر بالاترین مقامات نظامی را فرا خواند و به آنان چنین اعلام کرد: «پاک کردن چکسلواکی از روی نقشه تصمیم غیرقابل تزلزل من است.» حمله به چکسلواکی در تاریخ اول اکتبر تعیین شد. همزمان هیتلر مقرر کرد تا کار بر روی «وست وال»[۲] یعنی استحکامات غرب با تمام نیرو به پیش رود تا بدین وسیله واحدهای آلمانی بتوانند در دو جبهه دوام بیاورند.

اگرچه هیتلر برای «وضعیت سبز»، اسم رمز حمله به چکسلواکی، آماده می‌شد، اما احتمالاً در آن زمان هنوز قصد اعلام یک جنگ را نداشت بلکه تصمیم داشت از طریق این فشار نظامی برای باج‌گیری از قدرتهای غربی استفاده کند. اما همانند اشغال راین‌لند و الحاق اتریش این عمل می‌توانست به یک جنگ ختم شود. او در آن زمان به یک فرد مورد اعتمادی گفته بود: «می‌دانید من مثل دوره‌گردی هستم که بایستی بر روی یک لبه چاقو در بالای گردابی راه برود و بایستی همچنان پیش برود.» بار دیگر ژنرالهابه دلیل خطری که آلمان را به جنگ با فرانسه و انگلستان تهدید می‌کرد تردیدهای خود را اعلام کردند. ژنرال فرمانده نیروی زمینی ژنرال بک[۳] خطر یک جنگ اروپایی را که می‌توانست به فاجعه‌ای برای آلمان ختم شود پیش‌بینی می‌کرد و بیهوده می‌کوشید تا هیتلر را از نقشه‌اش باز دارد، او در هیجدهم اگوست از کار کناره گرفت. جانشین او ژنرال هالدر[۴] در ارتباط با یک گروه مخالف در اداره امور خارجه و در اطراف رئیس دفاع آدمیرال کاناریس[۵] سعی کرد تا بر علیه هیتلر کودتایی را مهیا کند تا در صورت برپا شدن جنگی از طرف هیتلر توسط سربازان در برلین بازداشت شود. اما پیش فرض به انجام رسیدن این نقشه،

---

(1) Karlsbad

(2) West wall

(3) Beck

(4) Halder

(5) Canaris

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رفتار قاطع انگلستان بود. زیرا هرگاه هیتلر عقب نشینی می‌کرد به حیثیت او در سیاست داخلی خلل وارد می‌آمد و در صورتیکه جرئت می‌کرد تا جنگ براه بیندازد، سقوط او در دیدگاه عمومی مردم کاملاً قابل قبول بود.

هیتلر در دوازدهم سپتامبر در کنگره نورنبرگ ، چکسلواکی را چنین تهدید کرد: «آلمانیهای چکسلواکی نه بی دفاعند و نه بی‌پناه. و این موضوع بایستی همواره مدّ نظر باشد.» نتیجه این عمل ناآرامی‌های بیشتری در منطقه زودِتن بود. هن لاین شعار «بازگشت به رایش» را سر داد. در اِگِر[1] هزاران نفر تقاضای خودمختاری کردند. پلیس چکسلواکی بسوی تظاهرکنندگان آتش گشود و یکنفر را به قتل رساند. در بیست و چهار ساعت بعدی ناآرامی‌های خونین دیگری روی داد. حکومت پراگ منطقه را محاصره کرد و حکومت نظامی را در مناطق مرزی برقرار نمود. جنگ قریب الوقوع بنظر می‌رسید.

در چنین شرایطی نخست وزیر انگلستان چمبرلین برای هیتلر تلگرامی فرستاد و تقاضای گفتگوی خصوصی نمود. هیتلر فوراً قبول کرد. در پانزدهم سپتامبر نخست وزیر ۷۰ ساله انگلستان که تا آن زمان با هواپیما پرواز نکرده بود سوار هواپیما شد و به محل ملاقات با هیتلر به سمت برشتسگادن عزیمت نمود.

در گفتگوی سه ساعته هیتلر مهمان خود را با اتهاماتی بر علیه حکومت چکسلواکی تکان داد و سرانجام فریاد زد «من بیش از این خواهش نمی‌کنم و در مهلت کوتاهی این مسئله را به گونه‌ای با ابتکار شخصی حل خواهم کرد.» چمبرلین نیز او را در مورد انتقاد قرار داد و گفت حال که او تصمیم گرفته بر علیه چکسلواکی دست به عمل بزند، ادامه صحبت اتلاف وقت است. در این هنگام هیتلر کاملاً موضوع را عوض کرد و گفت که هرگاه چمبرلین برای مصالحه در مورد آلمانهای زودِتن اصل حق خودمختاری مردم آنجا را به رسمیت بشناسد در عمل مشکل حل شده است. چمبرلین اعلام آمادگی کرد تا این مسئله را با کابینه خود و با حکومت فرانسه در میان بگذارد و بار دیگر با هیتلر ملاقات کند.

چمبرلین بسیار سریع با نخست وزیر فرانسه دالادیه[2] به توافق رسید و قرار شد حکومت چکسلواکی را از طریق «فشارهای دوستانه» مجبور کنند تا بخشی از منطقه زودِتن را به آلمان

---

(1) Eger (2) Daladier

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

واگذارد. چکسلواکی برای بقیه سرزمینش یک تضمین بین‌المللی دریافت می‌کرد. اتفاق باور نکردنی بوقوع پیوسته بود : قدرتهای غربی به عنوان کمک به خواستهای هیتلر وارد عمل شده بودند و اعلان نظرشان همانند یک اولتیماتوم بود. حکومت چکسلواکی از طرف شرکای خود بگونه‌ای تنها گذاشته شده بود و بایستی تسلیم می‌شد.

در بیست ودوم سپتامبر چمبرلین برای اولین بار برای ملاقات با هیتلر به بادگودس برگ(۱) پرواز کرد. او آنچه راکه در رابطه با حکومتهای فرانسه و چکسلواکی انجام شده بود به هیتلر گزارش داد و با تعجب بی‌حد و حصری مشاهده کرد که هیتلر به آنها راضی نیست. هیتلر خواستار چیزی بیشتر بود. او خواستار اشغال «فوری» منطقه زودتن توسط سربازان آلمانی بود و حتی ادعاهای ارضی مجارستان و لهستان را نیز در مورد چکسلواکی عنوان می‌ساخت. چمبرلین با عصبانیت و بهت‌زده به لندن باز گشت. ماموریتش شکست خورده بود. هیتلر به چکسلواکی التیماتومی داد که در تاریخ بیست و هشتم سپتامبر مهلتش سر رسید. جنگ غیرقابل اجتناب بنظر می‌آمد.

در بیست و هشتم سپتامبر هیتلر در قصر ورزش برلین سخنرانی‌ای ایراد کرد که در آن به حکومت چکسلواکی با لحنی طعنه آمیز حمله شده بود. اما برای او پوشیده نبود که مردم آلمان برای یک جنگ آماده نبودند. هنگامیکه واحدهای موتوری ارتش از میان برلین عبور می‌کردند، توده مردم رفتاری آرام و خوددار داشتند. هیتلر بار دیگر عقب نشست و چمبرلین را برای میانجی‌گری ترغیب نمود. چمبرلین به موسولینی روی آورد و او نیز یک کنفرانس از قدرتهای بزرگ را پیشنهاد کرد. هیتلر با این پیشنهاد موافقت نمود.

در بیست و نهم سپتامبر هیتلر، چمبرلین ، دالادیه و موسولینی در مونیخ گرد آمدند و موافقت کردند که وارد شدن آلمانها به منطقه زودِتن در اول اکتبر شروع شود و تا دهم اکتبر به انجام برسد و در یک منطقه مشخص شده بایستی همه پرسی انجام شود (بعدها از انجام این رای‌گیری نیز صرفنظر شد) فرانسه و انگلستان برای بقیه خاک چکسلواکی تضمین دادند و آلمان و ایتالیا نیز آنرا قبول کردند. اتحاد شوروی در «معاهده نامه مونیخ» که در ۲۹ سپتامبر سال ۱۹۳۸ انجام شده بود شرکت نکرد و شدیداً نسبت به آن اعتراض نمود. از حکومت چکسلواکی نه سئوال شد و نه به او اطلاع داده شد.

---

(1) Bad Godesberg

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در اول اکتبر سربازان آلمانی بنا به توافق مونیخ وارد منطقه زودِتن شدند. هنگامیکه چمبرلین و دالادیه به کشورهای خود مراجعت کردند، از طرف توده جمعیت با شور هیجان استقبال شدند زیرا چنانکه در آن زمان گفته می‌شد آنها صلح را در اروپا نجات داده بودند. تنها عده کمی درباره قربانی‌هایی که چکسلواکی برای آن بایستی می‌داد و نتایجی که بر اثر کنار آمدن قدرت‌های غربی پیش می‌آمد فکر می‌کردند هیتلر به یک هدف مرحله‌ای برای رسیدن به «رایش بزرگ آلمان» دست یافت.

شب کریستالی رایش

در هفتم نوامبر سال ۱۹۳۸ یک یهودی لهستانی در پاریس به سمت فرستادگان آلمانی تیراندازی کرد. قصد او از این عمل تلاقی تعقیب یهودیان توسط آلمان بود. گلوله یک وابسته سفارت را از پای انداخت. این ترور برای ناسیونال سوسیالیست‌ها بهانه‌ای برای یک یورش بزرگ بر علیه شهروندان یهودی و اموال آنها بود. از شب نهم تا دهم نوامبر سال ۱۹۳۸ تمام کنیسه‌های آلمان به آتش کشیده شدند و مغازه‌های یهودیان غارت شده و به خود یهودیان آسیب‌های فراوانی رسید یا به قتل رسیدند. این شب به دلیل خرده شیشه‌های پراکنده در همه‌جا، در تبلیغات ناسیونال سوسیالیست‌ها به «شب کریستالی رایش» معروف شد. بر طبق اطلاعات رسمی ۸۱۴ مغازه غارت شد و ۱۷۱ خانه خراب گردید و ۱۹۱ کنیسه به آتش کشیده شد و ۹۱ یهودی کشته شده و ۳۶ نفر بسختی زخمی شدند. این تعقیب روزها به طول انجامید و تا دوازدهم نوامبر حدود ۳۰۰۰۰ یهودی به اردوگاه زندانیان فرستاده شدند.

پس از این عمل نابودی سازی و تعقیب، خود قربانیان برای خرابی‌ها متهم شناخته شدند آغاز گردید. بنا به دستور العمل‌های هیتلر یهودیان آلمان می‌بایستی یک میلیارد مارک برای جبران خرابی‌ها می‌پرداختند و خود آنان باید خرابی‌های وارده را تعمیر می‌کردند. همراه با این دستورالعمل‌ها نه تنها آنها را از تمام کارهای آزاد بیرون راندند بلکه همزمان تقریباً از تمام فعالیتهایشان جلوگیری شد. یهودیان حق نداشتند دهقان یا صاحب فروشگاه ، واسطه خرید و فروش، تاجر مستقل و یا صاحب یک کارخانه صنعتی باشند. آنها نمی‌توانستند قرض دریافت کنند و یا به عنوان فروشنده کار کنند. مستاجرین و کارمندان یهودی دیگر از حق حفاظت در برابر اخراج برخوردار نبودند. حق انجام کار دستی را نداشتند و به شرکت‌های تعاونی راه داده

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی‌شدند. استفاده از حمام‌ها و سینما و تاتر و کنسرت و وسایط نقلیه عمومی برای آنها ممنوع شد. قبلاً ورود به دانشگاهها وهنرستانها برایشان ممنوع شده بود، پس از آن در مدارس عالی نیز برویشان بسته شد. حتی حق تحصیل اجباری برای کودکان یهودی از میان برداشته شد. پاسپورت یهودیان با علامت «J» بزرگی مشخص می‌شد. از سال ۱۹۴۱ همه آنها می‌بایستی ستاره زرد داود را نیز بخود بچسبانند.

تا شروع جنگ سیاست رایش سوم در مورد یهودیان بر اساس غارت و تبعید آنها بود. بیش از نصف یهودیان آلمان یعنی تقریباً ۲۷۵۰۰۰ تا سال ۱۹۳۱ به خارج از کشور فرار کردند، در آنجا نیز سختی‌ها به هیچ وجه پایانی نمی‌یافت زیرا در آنجا نیز از هجوم انسانهای بی‌چیز به هیچ وجه خوشحال نبودند.

در سی‌ام ژانویه هیتلر در رایشتاک چنین اعلام کرد: «هرگاه یهودیت مالی جهانی در داخل و خارج از اروپا موفق شود یکبار دیگر خلقها را به یک جنگ جهانی بکشاند، آنگاه نتیجه نه بلشویک شدن جهان و یا پیروزی یهودیت، بلکه نتیجه‌اش نابودی نژاد یهود در اروپاست!» در این صحبتها هیتلر از تحقیر حقوقی و نابودی اقتصادی گذاری به نابودی جسمی انجام داده است.

بزرگترین رهبر تمام اعصار!

در سال ۱۹۳۸ هیتلر به بیش از آنچه که قبل از سال ۱۹۳۳ قول داده بود رسید. بطور واضح او عمل غیر ممکنی را به انجام رسانده بود. دیگر بی‌کاری وجود نداشت و وضع آلمانها بهتر از سابق شده بود. در استانها «آرامش و نظم» برقرار بود. «بندهای ورسای» پاره شده بود. حکومت آلمان بار دیگر از تحسین بین‌المللی فیض می‌برد. آلمان ارتش نیرومندی داشت. اتریش و آلمانی‌های زودتن به «وطنشان» بازگشته بودند.

حتی آنهایی که هیتلر را در سال ۱۹۳۳ انتخاب نکرده بودند، و از سخنرانی‌هایش خوششان نمی‌آمد و آنهایی که ظلم و ستم بر علیه یهودیان را عمل خلافی می‌دانستند، چه می‌خواستند و چه نمی‌خواستند تحت تاثیر این «موفقیتها» قرار گرفته بودند. اغلب آلمانها، البته نه عنوان معتقدان ناسیونال سوسیالیسم بلکه به عنوان خدمتگذاران با وفای رایش سوم جزء طرفداران با اعتماد «رهبر» شده بودند و آنطور که تاریخ نشان داد، اعتماد به رهبر چندان هم آسان قابل تغییر نبود و بسیاری تا آخرین روزهای جنگ به آن پای بند ماندند.

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نقض معاهده نامه مونیخ

در شب پانزدهم مارس سال ۱۹۳۹ هیتلر به رئیس جمهور چکسلواکی هاخا(۱) از برلین اطلاع داد که سربازان آلمان به سمت پراگ در حرکت می‌باشند و در صورتیکه ارتش چکسلواکی مقاومت کند، پراگ بمباران خواهد شد. هاخا ضعف نشان داد و تسلیم تهدیدهای هیتلر شد. سربازان آلمانی بدون مقاومت چکسلواکی را اشغال کردند و هیتلر در بورگ پراگ در شانزدهم مارس انحلال کشور چکسلواکی و ایجاد مناطق تحت‌الحمایهٔ بوهم(۲) و مرن(۳) را اعلان نمود. بدینوسیله هیتلر شروع به تحقق برنامه‌های سرزمین‌های شرقی خود نمود. اما با اشغال پراگ و الحاق چکسلواکی به عنوان «مناطق تحت‌الحمایه بوهم و مرن» هیتلر قرار دادی راکه خود امضاء کرده بود نقض کرد و این اطمینان که او علاوه بر زودِتن هیچ ادعای ارضی دیگر ندارد را بر ملا نمود.

پس از ورود ارتش آلمان به پراگ افکار عمومی در خارج بطور کامل برضد آلمان هیتلری شد. حکومت انگلستان سیاست «نرم سازی» خود را خاتمه داد. در سی و یکم مارس سال ۱۹۳۹ چمبرلین در برابر مجلس عوام اعلام کرد که انگلستان با موافقت کامل فرانسه به لهستان در صورت تهدید استقلالش برای مقاومت کمک خواهد کرد. در حقیقت امر نیز لهستان به عنوان قربانی بعدی در لیست هیتلر قرار داشت. پس از شکست رایش آلمان در جنگ جهانی اول، آلمان پروس غربی را در سال ۱۹۱۹ و بخشی از اوبرشلایزن(۴) را در سال ۱۹۲۱ به لهستان واگذار کرد.

دانسیگ(۵) یک «بندر آزاد» تحت نظر جامعه ملل اعلام شد و پروس شرقی توسط «دالان لهستان» از بقیه مناطق رایش جدا شد. هیتلر این مناسبات را در مقاوله نامه عدم تجاوز آلمان و لهستان در سال ۱۹۳۴ بطور واضح پذیرفته بود.

در سال ۱۹۳۹ او پیشنهاد تجدید نظر در مرزهای لهستان و آلمان راکرد، اما در واقعیت امر او چیزی بیشتر می‌خواست. در گفتگویی با رئیس کل قوا در بیست سوم ماه مارس سال ۱۹۳۹ گفته بود: «دانسیگ مسئله ما نیست،مسئله ما گسترش فضای حیاتی ما در شرق و اطمینان از

---

(1) Hacha

(2) Bohme

(3) Mahren

(4) Oberscheisen

(5) Danzig

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تامین مواد غذایی و همچنین حل مسئله بالتیک است. تامین مواد غذایی تنها از محلهایی که جمعیت کمتری دارند امکان پذیر است.» او دیگر پنجاه ساله شده بود و تصمیم داشت آرزوهایش را در بارهٔ فضای حیاتی آلمان در شرق سرانجام متحقق کند، زیرا«کسی چه می‌داند که من چقدر عمر کنم.»

قرارداد هیتلر و استالین

پس از اعلان حمایت انگلستان از لهستان واضح بود که این خطر وجود داشت تا در صورت حمله به لهستان، انگلستان در قضیه دخالت کند. هیتلر برای اجتناب از خطر جنگ در دو جبهه به فکر بستن قراردادی با استالین افتاد و آنچه راکه در فکرش بود در یازدهم اگوست تقریباً ساده و مستقیم برای کمیسر ارشد جامعه ملل در دانسیگ کارل یاکوب بورخارت[1] که از اهل سویس بود مطرح ساخت : «هر چه که من انجام داده‌ام بر علیه روسیه است ولی هنگامیکه غرب چنان کودن و کور است که آنرا درک نمی‌کند مجبورم ابتدا با روسها به توافق برسم، سپس غرب را در هم بکشم و پس از شکست آنها قوایم را جمع کرده و به اتحاد شوروی حمله کنم. من به اوکراین احتیاج دارم تا ما را مانند آخرین جنگ به گرسنگی نکشانند ..... »

استالین پس از توافق مونیخ اهدافی را که برای همکاری با غرب داشت، شکست خورده می‌دید. او می‌ترسید که قدرتهای غربی با هیتلر به توافق برسند و در نهایت به ضرر او با یکدیگر متحد شوند. به همین دلیل توافق با هیتلر را بهترین راه حل می‌دید.

مذاکرات آلمان و اتحاد شوروی بر روی یک توافق نامه اقتصادی و بهبود روابط سیاسی در مسکو شروع شد. در همان زمان گفتگوهای آلمان و انگلستان در مورد لهستان نیز در لندن ادامه یافت و سرانجام پس از مسافرت‌های طولانی یک هیئت نمایندگی انگلیسی و فرانسوی وارد مسکو شدند تا با اتحاد شوروی به منظور تضمینی برای لهستان وارد مذاکره شوند. این مذاکرات به جایی نرسید زیرا حکومت لهستان اجازه عبور ارتش سرخ از خاکش را نمی‌داد و برای استالین این شک پیش آمد که قدرتهای غربی درصدد بازداشتن او هستند تا خود با هیتلر به توافق برسند. هیتلر نیز بنوبه خود هر آن بی‌حوصله‌تر می‌شد، زیرا گفتگوهای آلمان و اتحاد شوروی هیچ گام

---

(1) Karl jacob Burchhart

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مثبتی برنداشته بود و زمان حمله به لهستان نیز تعیین شده بود. حمله بایستی اواخر آگوست و اوایل سپتامبر سال ۱۹۳۹ شروع می‌شد. تا بتواند به موقع قبل از اینکه پیشروی در گل و لای بارانهای پاییزی متوقف شود، به پایان برسد.

در روز بیست و دوم اگوست هیتلر فرماندهی قوا و ژنرالهای فرمانده را گرد هم آورد و توضیح داد که جنگ با لهستان امری قطعی می‌باشد: «ما چیزی نداریم از دست بدهیم، بلکه تنها بدست می‌آوریم. شرایط اقتصادی ما در نتیجه محدودیت‌ها، چنان است که تنها چند سال دیگر می‌توانیم دوام بیاوریم. شرق همه آنچیزی راکه آلمان لازم دارد به او می‌دهد.» البته او با بخاطر آوردن وقایع مونیخ تنها از آن می‌ترسید که در آخرین لحظه یک نفر راه حلی صلح‌آمیز برای قضیه پیدا کند. برای دلیل حمله، او ناراحتی‌ای به خود راه نمی‌داد. «من یک بهانه تبلیغاتی برای شروع جنگ پیدا می‌کنم، حتی اگر قابل قبول هم نباشد از برنده بعدها در این مورد سئوالی نخواهد شد که آیا او حقیقت را گفته یا نه در جنگ و رهبری آن مسئله حق مطرح نیست بلکه پیروزی مطرح است.»

در بیست و سوم اگوست ریبن تروپ و مولوتوف قرار داد عدم تجاوز آلمان و اتحاد شوروی را امضاء کردند واضح است که مهمترین مسائل نه در قرارداد علنی بلکه در یک تفاهم نامه ضمیمه قید شد. در این تفاهم‌نامه هیتلر و استالین مناطق مورد نظر خود را در شرق اروپا مشخص کردند. فنلاند و استلند و لتلاند و شرق لهستان از نارو[۱] ، وایسل[۲] و سان[۳] به اتحاد شوروی اختصاص یافتند و لیتوانی و مناطق غربی لهستان منطقه مورد نظر آلمان شناخته شدند.

بدین ترتیب استالین موقعیت استراتژیکی مناسبتری بر علیه حمله احتمالی آلمان هیتلری بدست آورد. حمله بر علیه شوروی هنوز نیز مانند سابق قابل انتظار بود. همچنین شوروی نفوذ سیاسی‌ای در منطقه بالتیک و در شرق اروپای مرکزی بدست آورد. درمقابل هیتلر از نگرانی جنگ در دو جبهه خلاص شد واز طرف اتحاد شوروی نیز بطور منظم غله و مواد خام دریافت می‌کرد. پس از پیروزی بر لهستان و قدرتهای غربی، هیتلر در نظر داشت تمام مناطقی راکه به

---

(1) Narew　　(2) Weichsel

(3) San

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

استالین واگذار کرده است دوباره پس بگیرد.

به این صورت طرفین قرار داد هر کدام نقشه‌های خود را دنبال می‌کردند. اما برای لهستان این قرار داد مفهومش پایان استقلالش بود که برای چهارمین بار تقسیم می‌شد.

«از ساعت ۵/۴۵ دقیقه به تیراندازی جواب داده خواهد شد»

هیتلر در بعد ازظهر بیست و پنجم اگوست، حمله به لهستان را برای صبح بیست و ششم اگوست تعیین کرد. اما این موعد در همان روز لغو شد زیرا موسولینی حاضر به همکاری نشد و انگلستان نیز تضمین خود را در مورد لهستان به یک اتحاد ظاهری تبدیل کرده بود. هیتلر که بی‌طرفی انگلستان برایش حائز اهمیت بود برای به توافق رسیدن با لهستان اعلام آمادگی کرد و شرط آنرا آمدن یک نماینده از لهستان تا سی‌ام اگوست به برلین قید کرد.

بار دیگر دیپلماسی انگلستان به عنوان کمک به تحقق خواستهای هیتلر به کار افتاد و حکومت لهستان را به سازش ترغیب کرد. اما بک[1] وزیر امورخانه لهستان مانند شوشینگ و هاخا باج‌گیری هیتلر را قبول نکرد. حکومت لهستان بجای فرستادن نماینده‌ای برای مذاکره در سی‌ام اگوست اعلام بسیج عمومی کرد.

تصمیم حکومت لهستان به هیتلر این امکان را داد تا همچنانکه در صحبتهای رادیویی‌اش در شب سی‌ام اگوست برای مردم آلمان بیان کرده بود تقصیر جنگ را به گردن حکومت لهستان بیندازد. زیرا مدتها بود که دیگر مسئله هیتلر مسئله دانسیگ و دالان آن نبود بلکه مسئله جنگ با لهستان بود.

هیتلر در سی یکم اگوست در ساعت ۱۲ و چهل دقیقه بار دیگر دستور حمله به لهستان را صادر کرد. در همان شب واحدهای امنیتی SS یک «بهانه تبلیغاتی» را نیز فراهم کردند: افراد SS با لباس مبدل انیفورم گشتی‌های لهستانی حمله‌ای ظاهری از طرف لهستانی‌ها به منطقه مرزی آلمان و ، فرستنده گلیویتس[2] ترتیب دادند. هیتلر در صبح روز اول سپتامبر با انیفورم ارتشی در رایشتاک حاضر شد و گزارش مفصلی درباره فعالیتهای دیپلماتیکی روزهای پیش و «شبیخون» احتمالی لهستانی‌ها عرضه کرد و اعلام نمود: «از ساعت پنج و ۴۵ دقیقه به شلیکها پاسخ داده

---

(1) Beck

(2) Gleiwitz

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواهد شد!» در خیابان‌ها آلمان آرامش برقرار بود. برخلاف اگوست سال ۱۹۱۴ شور و هیجانی برای جنگ وجود نداشت. افکار عمومی تحت فشار و در انتظار بود.

جنگ بر علیه لهستان تنها چند هفته به طول انجامید. فرانسه و انگلستان بر خلاف قولهایشان کمک موثری به لهستان نکردند. در سوم سپتامبر هر دو کشور به آلمان اعلان جنگ دادند و انگلستان یک گروه پیش قراول مشتمل بر ده لشکر به فرانسه فرستاد اما دو کشور جرئت یک حمله مشترک به آلمان برای کشاندن سربازان آلمانی به غرب را نکردند و بدین صورت ارتش آلمان با واحدهای سریع تانک خود در برابر ارتش لهستان و جنگجویان شجاع واحد سواره نظام آن تنها بازی ساده‌ای در پیش داشت. ارتش آلمان بسیار سریع و عمیق در خاک لهستان نفوذ کرد. ارتش سرخ نیز در هفدهم سپتامبر حمله کرده و سهم «خود» را در لهستان اشغال نمود.

در بیست و هفتم سپتامبر سربازان آلمانی ورشو را به تصرف درآوردند. در همان روز مولوتف و ریبن تروپ در یک معاهده‌نامهٔ محرمانه جدید موافقت کردند که لیتوانی منطقه تحت نفوذ شوروی و بقیه بخشهای لهستان به آلمان ضمیمه شود. حکومت لهستان دست از مقاومت کشید. مناطقی که قبل از قرارداد ورسای به آلمان تعلق داشت بار دیگر به رایش ضمیمه شد. برای بقیه لهستان که توسط سربازان آلمانی اشغال شده بود هیتلر هانس فرانک[1] وزیر دادگستری سابق بایرن را به عنوان فرماندار کل تعیین نمود.

اما اربابان واقعی لهستان از همان ابتدا هانیریش هیملر و افراد SS بودند. به فرمان هیتلر گردانهای ویژه SS بلافاصله پس از وارد شدن به خاک لهستان شروع به تعقیب بخش رهبری و یهودیان لهستان نمودند. تنها در اکتبر سال ۱۹۳۹ گردانهای ویژه ۳۵۰۰ نفر از نجبای لهستانی، روشنفکران، افراد مذهبی و یهودیان را به قتل رساندند. بیش از یک میلیون لهستانی از خانه‌هایشان تبعید شدند تا برای آلمانی‌هایی جا باز کنند که صدها سال در بالتیک زندگی می‌کردند و با قرار داد استالین هیتلر بایستی وطن خود را ترک می‌کردند. با این «عملیات جابجایی» در لهستان، هیتلر عنصری را وارد سیاست اروپا نمود که در سال ۱۹۴۵ برعلیه جمعیت آلمانی نیز اعمال شد. هنگامیکه پروس شرقی، شلزین و پومر[2] توسط لهستان اشغال شدند، میلیونها آلمانی از آن محلها تبعید شدند.

---

(1) Hans Frank

(2) Pommer

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از جنگ بی‌تحرک تا جنگ برق‌آسا

هنگام گذشتن سربازان آلمانی از مرز لهستان در جبهه غربی آلمان اتفاقی نیفتاد. البته فرانسه و انگلستان اعلام جنگ داده بودند اما بجای دست به حمله زدن، سربازان فرانسوی در پشت خط ماژینو بیهوده وقت تلف می‌کردند. سربازان این جنگ در غرب را «جنگ نشسته» می‌نامیدند. زیرا بیشتر شبیه کمدی یک جنگ بود. اما در بهار سال ۱۹۴۰ وضعیت تغییر کرد. اینبار نیز ابتکار از طرف هیتلر بود.

در اوایل آوریل سال ۱۹۴۰ هیتلر دستور حمله به دانمارک و نروژ را تحت کلمهٔ رمز تمرین وزر[۱] داد. او می‌ترسید که نیروی دریایی انگلستان مانند سال ۱۹۱۴ دریای شمال را ببندد و آلمان را از واردات سنگ آهن از سوئد که برایش ارزش حیاتی داشت محروم سازد. این سنگ معدن از طریق بندر نروژی نارویک[۲] وارد می‌شد. در واقع نیز عملیات پیاده کردن نیروی انگلیس بر علیه نروژ طرح ریزی شد بود اما هیتلر زودتر دست به عمل زد.

اشغال دانمارک بدون برخورد صورت گرفت زیرا ارتش دانمارک بنا به دستور پادشاه و حکومت، مقاومتی نکرد. اما در نروژ سربازان آلمان با مقاومت شدید سربازان پیاده شده انگلیس و مقاومت نروژی‌ها روبرو شدند، که سرانجام در دهم ژوئن در هم شکسته شد. هیتلر در اسلو حکومت دست نشانده‌ای تحت نظارت ناسیونال سوسیالیست نروژی ویدکوم کویسلینگ[۳] منصوب کرد. در دانمارک شاه، حکومت و پارلمان در قدرت باقی ماندند. در اروپا «کویسلینگ» کلمه ناسزایی برای سیاستمدارانی شد که در طی تسلط نازی‌ها در مناطق مختلف اروپا با آنها همکاری می‌کردند.

در زمانیکه هنوز نبرد در نروژ در جریان بود هیتلر ارتش را برای حمله بزرگ به فرانسه روانه کرد. او بر طبق طرحی عمل می‌کرد که ژنرال فون مانشتاین[۴] بر روی آن کار کرده بود. بر طبق این طرح ، بایستی ضربه متهورانه با تانک از طریق آردنن[۵] در جهت سدان[۶] صورت گیرد و به سمت سواحل کانال پیش رود، سپس نیروی اصلی بایستی به سمت شمال تغییر مسیر داده ،

---

(1) Weser
(2) Narvik
(3) Vidkum Quisling
(4) Von Manstein
(5) Ardnnen
(6) Sedan

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ارتش فرانسه را محاصره کرده و با یک «برش داسی شکل» نابود سازد.

حمله در دهم ماه مه سال ۱۹۴۰ شروع شد. پس از چند روز ارتش هلند تسلیم شد. شانزدهم ماه مه مهمترین استحکامات بلژیک سقوط کرد و در هفدهم ماه مه سربازان آلمان بروکسل و در هیجدهم ماه مه آنت ورپن[۱] را تصرف کردند. در بیستم ماه مه گرداتهای تانک به کانال سوئز رسیده، بولونیه[۲] و کاله[۳] را به تصرف در آوردند. سربازان انگلیسی بتدریج توسط سربازان آلمانی در دون کیرشن[۴] به محاصره در آمدند. سرنوشت این سربازان کاملاً معلوم بود. هیتلر در بیست و چهارم ماه مه تانکهایی راکه روانه دون کیرشن کرده بود تا آنرا از جانب دریا نیز محاصره کند، متوقف کرد. او در نظر داشت تا تانکهایش را برای نبرد قطعی با واحدها فرانسوی دست نخورده نگهدارد و نابودی نیروهای انگلیسی را به نیروی هوایی گورینگ بسپارد. اما نیروی هوایی برای ابتکار عمل آماده نبود.

هنگامیکه هیتلر دستورش را در بیست و ششم ماه مه لغو کرد و تانکها را دوباره به حرکت درآورد، دیگر بسیار دیر شده بود: انگلیسی‌ها دون‌کیرشن را تا چهارم ژوئن نگاه داشتند و در طی این مدت توسط کشتی‌های جنگی و لنج‌های ماهی‌گیری و قایق‌های بادبانی و کرجی و انواع وسایط نقلیه آبرو بیش از ۳۰۰۰۰۰ نفر را از کانال عبور دادند. البته آنها تمام تجهیزات خود را به جای گذاشتند، اما آماده بودند تا در هر زمان تهاجم انگلستان را تکرار کنند و یا خود از کانال عبور کنند.

صرفنظر از تصمیم غلط در دون کیرشن پیشروی در فرانسه بر طبق نقشه پیش می‌رفت. در چهارم ژوئن سال ۱۹۴۰ پاریس سقوط کرد کمی بعد تمام سواحل شمال و غرب بخش فرانسوی کانال در دست آلمانها بود. در جنگل کومپینه[۵] در همان واگن راه آهنی که در سال ۱۹۱۸ ارتزبرگر[۶] شرایط آتش بس متفقین را قبول کرده بود، نمایندگان فرانسوی آتش بس آلمانها را پذیرفتند. بخش صنعتی شمال فرانسه، پاریس و سواحل کانال نواحی اشغال شد باقی ماند و از طرف نیروی نظامی آلمان اداره می‌شد. برای بخش اشغال نشده فرانسه مارشال پتن[۷]

---

(1) Antwerpen
(2) Bologne
(3) Calais
(4) Dunkirchen
(5) Compiegne
(6) Erzberge
(7) Petain

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را مسئول حکومت شد و در بخش حمامهای طبی جنوب فرانسه در ویشی[1] حکومت خود را تشکیل داد. او دارای یک ارتش از سربازان داوطلب، نیروی دریایی فرانسه و یک نیروی هوایی کوچک بود. حکومت ویشی آماده همکاری با هیتلر بود، اما همزمان در لندن یک حکومت در تبعید تحت نظارت ژنرال دوگل[2] بنیاد شد و برعلیه اشغال‌گران آلمانی اعلان مقاومت کرد. دو کلمه مخالف «مقاومت» و «همکار»، ملت فرانسه را در طی جنگ و بعد از آن به دو قسمت تقسیم کرد.

پیروزی سریع بر فرانسه که پیشرو نظامی اروپا در دوران بین دو جنگ بود و سقوط پاریس تأثیر بی‌سابقه‌ای در افکار عمومی جهان و آلمان داشت. ارتش آلمان شکست‌ناپذیر بنظر می‌آمد. در یک سری «جنگ برق آسا» نصف اروپا را تسخیر کرده بود. به عبارت دیگر رهبران ارتش یعنی وارنر[3] و تسادرو[4] اشتباه می‌کردند و هیتلر حرفش درست از آب درآمده بود.

مردم آلمان احساس آرامش می‌کردند و از اخبار مداوم پیروزی که از غرب می‌آمد به شور آمده بودند. خاتمه جنگ در افق دید بود زیرا پس از شکست فرانسه بسیار بعید بنظر می‌رسید که انگلستان بتواند مدت زیادی مقاومت کند و بایستی تقاضای صلح می‌کرد.

عملیات «پرنده دریایی» شکست خورد

اما هیتلر بیهوده منتظر پیشنهاد صلح از طرف انگلستان بود. در دهم ماه مه سال ۱۹۴۰ وینستون چرچیل به عنوان نخست وزیر، جانشین چمبرلین شد. در سخنرانی‌اش در مجلس عوام تصمیمش را برای مقاومت با چنین کلماتی بیان کرد: «من بجز خون، خستگی، اشک و عرق جبین چیزی برای عرضه ندارم.» چرچیل بر روی یک تهاجم آلمان‌ها حساب می‌کرد، اما هیتلر که چنان طولانی منتظر کنار آمدن با انگلیسی‌هابود هیچ طرح حساب شده‌ای برای نبرد بر علیه انگلستان نداشت و ابتدا در آن هنگام بود که تحت کلمه رمز عملیات «پرنده دریایی» طرحی را با سرعت فراهم ساخت. پیش فرض پیاده کردن موفقیت آمیز سربازان آلمانی تسلط نیروی هوایی آلمان بر کانال و سواحل جنوبی انگلستان بود.

---

(1) Vichy (2) de Goulle

(3) Warner (4) Zavderer

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به همین دلیل نیروی هوایی در سیزدهم اگوست حمله به ایستگاههای رادار جنوب انگلستان فرودگاهها، بنادر و کارخانه‌های هواپیماسازی و راهها را شروع کرد. همزمان هیتلر مراکز صنعتی انگلستان را نیز بمباران نمود. بمبهای آلمانی در لندن و شهرهای بندری و صنعتی جنوب انگلستان خرابی‌های سنگینی ببار آوردند. اما نیروی هوایی آلمان نه موفق به متوقف ساختن نیروی هوایی سلطنتی شد و نه حکومت انگلستان را برای قبول صلح آماده کرد. در مقابل نیروی هوایی آلمان صدمات جدی‌ای متحمل شد و از اواخر سپتامبر جنگ هوایی هرچه بیشتر به سود انگلستان تغییر کرد. بدین ترتیب اولین پیش فرض برای تهاجم به انگلستان بی‌نتیجه ماند. و بتدریج طوفانهای پاییزی شروع شد و زمان عملیات «پرنده دریایی» بطور موقت به تعویق افتاد و سرانجام بطور قطعی زمان اجرایش به بهار سال ۱۹۴۱ تغییر کرد.

امکان دیگر برای مجبور کردن انگلستان به صلح ظاهراً جنگ در دریابود. اما از آنجا که کشتی‌های ناوگان دریایی انگلستان از نظر تعداد بر کشتی‌های آلمانی پیشی داشتند، همانند جنگ اول جهانی تنها نبرد زیر دریایی‌ها باقی می‌ماند. هیتلر دستور داد با سرعت زیردریایی ساخته شود و در آتلانتیک به آب انداخته شود. در واقعیت زیر دریایی‌های آلمانی با دادن تلفات زیادی ، تعداد کثیری از کشتی‌های انگلیسی را غرق کردند اما کمک به جزیره انگلستان هیچگاه بطور کامل قطع نشد. در طی سال ۱۹۴۱ حمایت رئیس جمهور آمریکا روزولت بر خلاف بی‌طرفی ظاهری بطور منظم افزایش یافت و انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها نیروی دریایی آلمان را به حالت دفاعی کشاندند.

جنگ در دریای مدیترانه

سومین برخورد با انگلستان به اعتقاد فرماندهی نیروی دریایی، در دریای مدیترانه بود. با تصرف جبل‌الطارق ، مالت و سوئز راه انگلستان به هندوستان قطع می‌شد و آلمان می‌توانست یک پایگاه دریایی در شمال آفریقا و خاور نزدیک بنا کند.

هیتلر به این پیشنهادها بسیار دیر توجه کرد، احتمالاً او در این زمان به این فکر می‌کرد که با شکست روسیه ضربه قطعی را به انگلستان وارد آورد. او در بیست و سوم ماه اکتبر سال ۱۹۴۱ با فرانکو در مناطق مرزی فرانسه در هندای[1] ملاقات کرد و سعی نمود او را به حمله به

(1) Hendaye

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جبل‌الطارق ترغیب کند. اما مانند همیشه هنگامیکه هیتلر قادر نبود طرف گفتگوی خود را تحت فشار قرار دهد، قدرت استدلالش را از دست می‌داد. فرانکو قصد داشت تا زمانی که جنگ با انگلستان به نتیجه مشخصی نرسیده تصمیمی نگیرد و هر چه بیشتر او در پی راه گریزی می‌گشت هیتلر عصبی‌تر می‌شد. کمی بعد هیتلر درباره گفتگو با فرانکو به موسولینی گفته بود: «ترجیح می‌دهم سه یا چهار دندانم را بکنم تا اینکه یکبار دیگر با او صحبت کنم.»

روز بعد هیتلر در مونته[۱] با رئیس دولت فرانسه پتن و نخست وزیرش لاوال[۲] ملاقات کرد. با آنکه هیتلر، واگذاری بخشی از مستعمرات انگلستان در آفریقا رابه پتن قول داد، اما او عملیات بر علیه انگلستان توسط دولتش را قبول نکرد.

هیتلر عصبانی و دلسرد از متحدنیش به مونیخ و از آنجا به ایتالیا رفت و در آنجا موسولینی خبر غیر مترقبه حمله سربازان ایتالیایی را به یونان، در ۲۸ اکتبر به او داد. این عمل انتقام موسولینی برای اعمال برق‌آسای هیتلر بود که موسولینی از آنها تنها در آخرین دقایق مطلع می‌گشت.

حمله ایتالیا به یونان تمام نقشه‌های هیتلر را بهم ریخت. ارتش یونان سربازان ایتالیایی را به آلبانی عقب راند و واحدهای انگلیسی به کمک یونانی‌ها آمدند. همزمان سربازان موسولینی از طرف انگلیسی‌ها از سومالی و اتیوپی بیرون رانده شدند و حتی شاخ آفریقا نیز در اواخر سال ۱۹۴۰ از دست رفت.

در این شرایط پر ازدحام موسولینی از هیتلر تقاضای کمک نمود. هیتلر بخاطر منافع محور برلین ـ رم نمی‌توانست این خواهش را ندیده بگیرد و به همین دلیل گردان آفریقا تحت رهبری ژنرال رومل تشکیل شد و برای حمایت از نیروهای ایتالیایی به شمال آفریقا فرستاده شد. واضح بود که هیتلر در این مرحله زمانی دیگر حل مسئله را نه در دریای مدیترانه بلکه در شرق جستجو می‌کرد.

ده دستور ویژه در طی یک ساعت

هیتلر تصمیم قطعی انجام نبرد بر علیه روسیه را از مدتها قبل گرفته بود، این عمل نتیجه

---

(1) Montoire (2) Laval

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایدئولوژی ضد بلشویکی و ایدهٔ فضای حیاتی او بود. قرار داد با استالین تنها یک مانور تاکتیکی بود تا از نبرد در دو جبهه اجتناب شود. اما چرا هیتلر در اواخر سال ۱۹۴۰ تصمیم حمله به اتحاد شوروی را گرفت؟ آیا در این زمان که هنوز خاتمه جنگ با انگلستان در افق دید نبود،می‌بایستی آلمان در دو جبهه نبرد براه می‌انداخت؟ دو دلیل را می‌توان به عنوان دلایل اصلی انتخاب این برهه زمانی ارائه کرد: هیتلر تصمیم داشت توسط یک جنگ برق آسا بر علیه اتحاد شوروی ، امیدهای انگلستان را برای کمک از جانب استالین از میان بردارد و همچنین او از طرف استالین خود را تحت فشار مداوم می‌دید. در طی لشکرکشی فرانسه، استالین کشورهای بالتیک را به اتحاد شوروی ضمیمه کرده بود و ارتش سرخ به منابع نفتی رومانی نزدیک شده بود. کنترل این منابع برای ادامه جنگ، مسئله حیاتی بنظر می‌رسید.

در بیست و یکم ژوئیه سال ۱۹۴۰ ، چهار هفته پس از تسلیم فرانسه ، هیتلر به بالاترین رهبری نظامی دستور داد که «مسئله روسیه را مورد بررسی قرار دهد» در سی و یکم ژوئن او به رهبری ارتش تصمیم قطعی خود را برای حمله به روسیه، همراه با دستور تشکیل واحدهای مورد احتیاج اطلاع داد. این واحدها متشکل بودند از ۱۸۰ واحد که از ۸۰ واحد تازه تشکیل شده بودند.

در نوامبر سال ۱۹۴۰ مولوتف به برلین می‌رود و هیتلر از این شرایط استفاده می‌کند تا علائق اتحاد شوروی در بالتیک را به مناطق مورد علاقه انگلستان در آسیا مربوط سازد و درست در طی یک بمباران هوایی انگلستان ریبن تروپ سعی می‌کند به مولوتف بقبولاند که انگلستان در انتهای کار است. وزیر امور خارجه اتحاد شوروی با لحنی استهزاءآمیز سئوال می‌کند پس هواپیمای چه کسی بر روی برلین می‌چرخد و مسئول هستند که ما در پناهگاه باقی بمانیم. مولوتف گول نقشه «تاریخی» تقسیم جهان توسط هیتلر را نخورد. این نقشه بر مبنای اختصاص دادن آفریقای مرکزی برای آلمان ، شمال و شمال شرق آفریقا برای ایتالیا، جنوب آسیا برای ژاپن و مناطق جنوبی مرز شوروی «در جهت اقیانوس هند» برای شوروی بود. مولوتف با لجاجت سعی می‌کرد مسئله منافع اتحاد شوروی در بالتیک و در بُسفر را مطرح سازد. هیتلر احساس کرد با این پیشنهادها تحت فشار قرار گرفته است و بجای جواب دادن در هیجدهم دسامبر سال ۱۹۴۰ اطلاعیه قطعی برای عملیات «بار باروسا» را صادر کرد: «ارتش آلمان بایستی آماده شود تا ..... روسیه شوروی را در یک لشکرکشی سریع در هم بشکنند.» زمان این حمله را هیتلر ماه ۶ سال ۱۹۴۱ تعیین نمود.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای هیتلر از ابتدا مشخص بود که جنگ بر علیه اتحاد شوروی نسبت به جنگ در غرب خصلت کاملاً متفاوتی خواهد داشت. این نبرد بایستی یک جنگ صلیبی ایدئولوژیک بر علیه بلشویسم، یک نبرد طبقاتی بر علیه «انسانهای پست اسلاو» و یک نبرد سلطه جویانه برای بدست آوردن «فضای حیاتی» باشد. در سی‌ام ماه مارس سال ۱۹۴۱ او بیش از ۲۰۰ افسر را که در عملیات «بارباروسا» شرکت می‌کردند، در محل نخست‌وزیری رایش گرد هم آورد و به آنها گوشزد کرد که در روسیه جنگی جوانمردانه انجام نخواهد شد. مسئله مربوط به نبرد ایدئولوژی و نژاد است و بایستی بدون احساس ترحم و خودداری به انجام برسد.

در روز بعد او «فرمان کمیسرها» را امضاء کرد: «تمام کمیسرهای سیاسی ارتش سرخ پس از اسارت بایستی بلافاصله تیرباران شوند.» قبلاً در سیزدهم مارس او هیملر را مسئول کنترل مناطق تحت اشغال کرده بود و به او اختیار ویژه و تام برای حل مسئله «نبرد قطعی ایجاد شده توسط دومین سیستم سیاسی مخالف» را داد. بدین وسیله هیملر آزادی عمل برای به واقعیت در آوردن ایده‌های مهاجرت و نژاد را داشت.

اما حمله تعیین شده را هیتلر نتوانست سر موعد شروع کند. در این بین درگیری‌های بالکان پیش آمد. در ماه مارس یوگسلاوی و بلغارستان به قرارداد سه قدرت (آلمان ـ ایتالیا و ژاپن) پیوستند. هیتلر تصمیم داشت تا به کمک موسولینی به یونان برود، اما کمی پس از امضاء قرار داد حکومت دوستار آلمان در بلگراد سقوط کرد و حکومت جدید در پنجم آوریل قرار داد دوستی و عدم تجاوز با استالین امضاء کرد. پس از این وقایع هیتلر تصمیم گرفت ابتدا جنگ بر علیه یوگسلاوی و سپس علیه یونان را به انجام برساند. حمله به دو کشور در ششم آوریل شروع شد. در هفدهم آوریل ارتش یوگسلاوی و در بیست و یکم آوریل ارتش یونان تسلیم شدند. با تسلط بر شبه جزیره یونان و جزیره کرت هیتلر موقعیت استراتژیکی مناسبی برای حمله به کانال سوئز و بر علیه روسیه بدست آورده بود، اما او شش هفته را که برای لشکرکشی به روسیه حیاتی بنظر می‌رسید از دست داده بود.

سرانجام تجاوز آلمان به روسیه در بیست و دوم ژوئن سال ۱۹۴۱ شروع شد. در ساعت ۳ صبح ۱۵۳ واحد مجموعاً ۳ میلیون سرباز در سه ستون عظیم پیاده نظام بطرف شرق به حرکت در آمدند. هیتلر طرح اولیه ستاد فرماندهی مبنی بر حمله مستقیم به مسکو را رد کرد، این عملی بود که توسط ناپلئون انجام شده بود. او تصمیم داشت همزمان بسمت لنین‌گراد و استالین‌گراد

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یعنی دو مرکز صنعتی مهم و «مراکز شکوفایی بلشویسم» پیش رود و سپس مسکو را به تصرف درآورد.

بدین صورت گردانهای نیروی زمینی شمال به سمت بالتیک و لنین‌گراد و گردانهای نیروی زمینی میانه به سمت مسکو و گردانهای نیروی زمینی جنوب به سمت مناطق صنعتی دون[1] و دنیپر[2] به حرکت در آمدند. در ابتدا بنظر می‌رسید که تئوری جنگ برق آسای هیتلر در عمل بسیار خوب بکار می‌آید، ارتش سرخ بطور کامل فلج شده بود، سربازان پیشروی آلمانی کمتر به مقاومتی برخورد می‌کردند و تمام سربازان را به اسارت می‌گرفتند. در بیست و نهم ژوئن رادیو در طی یکساعت ده اطلاعیه ویژه درباره پیروزی عظیم آلمان بر ارتش سرخ پخش کرد. پس از اینکه ارتش آلمان اسمولنسک[3] و منیسک[4] را تسخیر کرد و بسمت لنین گراد پیش رفت، هیتلر جنگ را تقریباً برده بود.

نبرد «برق آسا» ناکام ماند.

در ماه اگوست ستاد فرماندهی پیشنهاد کرد که سرانجام ضربه تعیین کننده به مسکو زده شود. این شهر نه تنها ارزش سمبولیک برای مقاومت روسها داشت بلکه مرکز صنعت روسها و محل برخورد شبکه خیابانها و خطوط راه آهن بود و همچنین مفهوم استراتژیکی بزرگی داشت. اما هیتلر حمله تعیین کننده را در جنوب جستجو می‌کرد. در بیست و یکم اگوست هیتلر دستور داد تا بخشی از گردانهای نیروی زمینی میانه به سمت جنوب و بخشی از گردانهای نیروی زمینی جنوب به سمت شمال متمایل شوند تا نیروی اصلی ارتش سرخ و اقع در باتلاقهای پری پیت[5] را به محاصره درآورند.

محاصره موفقیت آمیز بود. ۶۶۵۰۰۰ سرباز ارتش سرخ به اسارت درآمدند هیتلر از «بزرگترین نبرد تاریخ دنیا» صحبت می‌کرد اما برای بسیاری از ژنرالها این «بزرگترین اشتباه استراتژیک لشگرکشی شرق بود» زیرا پس از آن گردانهای نیروی زمینی جنوب توانستند تنها تا

(1) Don
(2) Dnjepr
(3) Smolensk
(4) Minsk
(5) Pripjet

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سواحل دون پیش روند، و برای گردانهای نیروی زمینی میانه حمله به مسکو بسیار دیر شده بود.

سربازان کاملاً خستهٔ آلمانی در دوم تا بیستم اکتبر خود را تا حومه مسکو رساندند. مردم غیر نظامی مسکو خود را برای محاصره آماده کرده و دیوارهای دفاعی بزرگی از خاک برپا کردند. نیروهای پیشروی تانک‌های آلمانی تا حومه پایتخت پیش آمدند اما پس از آن حمله متوقف ماند و فصل باران شروع شد. انسانها و وسایط نقلیه دیگر نتوانستند پیش روند و سرانجام بطور غیرعادی و بسیار زودتر از معمول زمستان سخت روسیه شروع شد.

ارتش آلمان برای یک جنگ زمستانی آماده نبود و حتی تبلیغات جمع‌آوری لباس زمستانی و وسایل اسکی در آلمان نیز در مسئله تغییری نداد. در این اولین زمستان روسیه هزاران سرباز آلمانی یخ زدند. در برابر لنین‌گراد نیز پیشروی آلمانها متوقف شد. هیتلر دستور محاصره شهر و شلیک به آنرا صادر کرد تا از طریق به گرسنگی کشاندن، شهر را به تسلیم وادار سازد اما روسها موفق شدند تا مواد مورد احتیاج شهر را از طریق دریاچه لادوگا تامین کنند. محاصره لنین‌گراد تقریباً سه سال به طول انجامید. در طی این مدت هزاران هزار انسان پیر، زنان و کودکان از کمبود مواد غذایی و یا سرما درگذشتند.

با متوقف شدن ارتش آلمان در برابر مسکو و لنین گراد تئوری جنگ برق آسای هیتلر ناکام ماند. رهبران گردانهای نیروی زمینی از کار برکنار شدند و در نوزدهم دسامبر سال ۱۹۴۱ هیتلر خود شخصاً فرماندهی کل نیروی زمینی را بعهده گرفت. از آن به بعد هر ناکامی مستقیماً با نام او پیوند خورد. برای شخص او این کار مفهوم یک کار اداری بود و دیگر امکان نداشت تا به یک زندگی غیر منظبط ادامه دهد. او می‌بایستی روزانه دوبار در جلسات نظامی مورد لزوم شرکت کند.

در مقابل پیشنهاد ژنرالها مبنی بر ترک جبهه طولانی و کوتاه کردن آن و عقب‌نشینی و مستحکم کردن جبهه، هیتلر با تمام قوا به نقاط تسخیر شده چسبیده بود. با دستور مداوم به مقاومت در واقع نیز موفق شد جبهه را با وجود حمله‌های مداوم روسها و اثر نابودکنندهٔ زمستان نگاه دارد. اما تلفات بسیار عظیم بود. بیش از یک میلیون سرباز آلمانی در این زمستان به خاک افتادند، یخ زدند و یا به اسارت درآمدند.

با ناکام شدن نبرد برق‌آسا، نبرد در شرق از دست رفته بود. حال دیگر آلمانها برتری تحرک و برتری تکنیکی را به ماشین جنگی کند اما از نظر تعداد بالای روسها باخته بودند و آلمان قادر

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نبود در یک جنگ فرسایشی به سرزمین پهناور روسیه مسلط شود. پس از اولین ماههای خرد کننده نبرد که در آن شوروی تعداد باور نکردنی اسیر داده بود هنوز نیروی انسانی ارتش آن تمام نشدنی بود و بطور منظم سربازان جدیدی از مناطق دور سیبری و بخش اروپایی اتحاد شوروی به جبهه فرستاده می‌شد. از طرف دیگر ارتش سرخ نشان داد آنچنانچه که هیتلر فرض می‌کرد از نظر تکنیکی عقب افتاده نیست.

استالین جنگ بر علیه تهاجم آلمانها را برای یادآوری لشکرکشی ناپلئون در سال ۱۸۱۲ «نبردبزرگ میهنی» اعلان کرد، و نه تنها خلق روس بلکه بقیه خلقهای اتحاد شوروی نیز از او تبعیت کردند. با گذشت زمان مشخص‌تر گردید که آلمانها نه بعنوان آزاد کننده از دیکتاتوری استالین بلکه بعنوان اشغالگر و سرکوبگر آمده‌اند و به این دلیل جنبش‌های پارتیزانی افزایش یافت. پارتیزانها برای سربازان آلمانی که در محدودهٔ وسیعی پخش شده بودند مشکلاتی پیش می‌آوردند و سرانجام کمک نظامی قدرتهای غربی به اتحاد شوروی در طولانی مدت اثر خود را نشان داد.

از جنگ اروپایی به جنگ جهانی

در هفتم دسامبر سال ۱۹۴۱ بمب افکن‌های ژاپنی در اقیانوس آرام به ناوگان نیروی دریایی آمریکا واقع در پرل هاربر شبیخون زدند و بدین ترتیب جنگ بین آمریکا و ژاپن شروع شد. با شنیدن این خبر هیتلر از یک فشار شدید رهایی یافت و چنین اظهار کرد: «حال دیگر ما جنگ را نخواهیم باخت. ما یک هم پیمان داریم که در سیصد سال اخیر شکست نخورده است.» در یازدهم دسامبر او نیز به ایالات متحده اعلان جنگ داد. جنگ اروپایی تبدیل به جنگ جهانی شد.

پیشروی در روسیه متوقف شده بود. انگلستان هنوز آماده قبول صلح نبود و در این شرایط اعلان جنگ به آمریکا دیوانگی محض محسوب می‌شد. برای هیتلر این، فراری به سمت جلو بود تا از بن بست جنگ اروپایی رهایی یابد. هیتلر و ارتشیان آلمان مدتها بود بر روی وارد شدن دیر یا زود آمریکا به جنگ حساب می‌کردند. از سال ۱۹۴۰ ایالات متحده آمریکا بطور غیر مستقیم درگیر جنگ بوده و یا به عبارت دیگر همواره در لبه پرتگاه وارد شدن به یک جنگ قرار داشت و بدون اعلام رسمی جنگ به آلمان، انگلستان را حمایت می‌کرد. آمریکا به انگلستان کشتی و لوازمات جنگی می‌فرستاد و در ایسلند و گرئن لند پایگاه بر پا کرده و کشتی‌های

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انگلیسی را اسکورت می‌کرد و زیردریایی‌های آلمانی را غرق می‌ساخت. نیروی دریایی آلمان با تمام قوا می‌کوشید تا از تحریک ایالات متحده برای وارد شدن به جنگ جلوگیری کند. حال اعلان جنگ به آنها آزادی عمل می‌داد تا جنگ دریایی را تا سواحل آمریکا پیش برند. از طرف دیگر هیتلر معتقد بود که آمریکایی‌ها در درجهٔ اول جنگ را در اقیانوس آرام متمرکز می‌کنند. اما در این مورد اشتباه می‌کرد. روزولت نیز با چرچیل و استالین هم نظر بود که ابتدا باید بر آلمانها چیره شد، به همین دلیل متفقین تهاجمی در آفریقای شمالی فرانسه برای بهار سال ۱۹۴۲ طرح‌ریزی کردند.

این تهاجم صورت نگرفت، زیرا سال ۱۹۴۲ نیز سال پیروزی آلمانها و ژاپنی‌ها بود. در جبهه غربی آلمان بخشهایی از جبهه را که در زمستان از دست داده بود دوباره تسخیر کرد. سربازان آلمانی درکنار کریمه، دون و در قفقاز درکنار مرزهای ایران قرار داشتند. در انتهای اگوست لشکر ششم به فرماندهی ژنرال پاولوس[1] به سمت استالین‌گراد پیش رفت. ارتش سرخ به سرسختی از استالینگراد دفاع کرد و خیابان به خیابان و خانه به خانه جنگید. در اکتبر سال ۱۹۴۲ بیشترین بخش شهر در دست آلمانها بود. اما زمستان روسیه بار دیگر شروع شد و پیشروی آلمانها متوقف گشت.

لشگر آفریقا نیز ضربات متحمل شده در زمستان ۴۲ - ۱۹۴۱ را در سال ۱۹۴۲ دوباره جبران کرد. رومل قنیطره و طبرق را دوباره تصرف کرد و در بیست و سوم ژوئن سال ۱۹۴۲ از مرزهای مصر گذشت. در ژوئیه رومل در برابر العلمین یعنی آخرین محل استقرار انگلیسی‌ها در اسکندریه قرار داشت. اما تمام تلاشهای رومل برای از میان برداشتن این مانع و تصرف کامل مصر در ژوئیه و اگوست سال ۱۹۴۲ ناکام ماند.

استالین گراد و العلمین دورترین نقاطی بودند که سربازان آلمانی در دومین جنگ جهانی به آن رسیدند. این نقاط از جانبی تغییر مسیر جنگ را نیز نشان می‌دهد. از آن به بعد سربالایی شروع شد و ابتکارات نه توسط هیتلر بلکه توسط متفقین به اجرا درمی‌آمد.

از نوامبر سال ۱۹۴۲ در تمام جبهه‌ها حرکت معکوسی شروع شد. ارتش سرخ از دو طرف محل استقرار آلمانها را در استالین گراد درهم شکست و لشکر ششم را محاصره کرد. رومل به

---

(1) Paulus

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دلیل دریافت نکردن مقدار کافی تجهیزات و کمک در شرایط خطرناکی قرار گرفت و هنگامیکه در دوم نوامبر سال ۱۹۴۲ تقاضای اجازه عقب نشینی کرد این جواب را از هیتلر دریافت کرد:

«این اولین بار در تاریخ نمی‌تواند باشد که ارادهٔ قوی‌تر بر لشکریان قوی‌تر دشمن پیروز شدند. سربازان شما راه دیگری نمی‌توانند داشته باشند یا پیروزی و یا مرگ» این دستور مقاومت، خاص هیتلر بود که از آن به بعد بیشتر تکرار شد. برای «رهبر» نه نیروهای نظامی و نه سرنوشت سربازانِ درگیر، اهمیت داشت. اما رومل عقب نشینی‌اش را قبلاً انجام داده بود. کمی بعد سربازان انگلیسی و آمریکایی در الجزایر و مراکش پیاده شدند.

رایش ژرمنی ملت آلمان از دید هیتلر

هیتلر جنگ در شرق را به منظور تسخیر «فضای حیاتی» برای نسل‌های آینده شروع کرد. تبلیغات گوبلز نیز قربانیان جنگ را به همین دلیل توجیه می‌کرد. در همین زمان، شرایط جنگی محیطی را فراهم ساخت که در آن هیتلر بتواند کم و بیش بدون توجه به افکار عمومی جهان بطور منظم یهودیان را در اروپا نابود سازد. این کار بلافاصله پس از تسخیر لهستان شروع شد.

اولین هدف گرفتن قشر رهبری و روشنفکر لهستان از مردمش بود. هیتلر در این مورد بیانه‌ای صادر کرده و هاینریش هیملر به خطوط اصلی آنرا برای فرماندار کل هانس فرانس در سال ۱۹۴۰ تدوین کرد. در آن چنین نوشته شده بود: «سئوال اساسی برای حل تمام این مسائل مربوط به مدرسه است و به عبارتی مسئله مراقبت و تصفیه جوانان می‌باشد. برای جمعیت غیرآلمانی شرق نبایستی هیچ مدرسه‌ای بالاتر از دبستان چهار کلاسه وجود داشته باشد و هدف این مدرسه تنها بایستی چنین باشد: محاسبات ساده تا حداکثر ۵۰۰، نوشتن نامها و یک آموزش در مورد دعاهای مذهبی و اینکه از آلمانها بایستی حرفشنوایی داشته باشند و صادق باشند، زرنگ وفعّال. خواندن رامن لازم نمی‌دانم. مردم این فرمانداری کل بطور اجبار پس از طی ده سال آینده مردمی عقب مانده و پست خواهند بود. این مردم به عنوان انبوهی کارگر و فاقد رهبر، سالانه برای کارهای فصلی و کار برای حالت خاص (در خیابانها، سنگ شکستن، در بناها) در اختیار آلمان خواهند بود.»

هنگام وارد شدن ارتش آلمان به اتحاد شوروی ابتدا در کشورهای بالتیک و در اکرائین همانند آزادکنندگان مورد استقبال قرار گرفتند. اما هیتلر و هیملر بین روسها و ملل غیر روس، بین

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بلشویکها و مخالفین استالین فرقی نمی‌گذاشت. برای او همه اسلاوها فقط «انسانهای پست» بشمار می‌آمدند که بدرد چیزی نمی‌خوردند بجز برای خدمت به نژاد برتر ژرمن.

برای مناطق تسخیر شدهٔ اتحاد شوروی هیتلر کمیسرهای رایش را منصوب کرد. این افراد دستورالعمل‌های او را اجرا می‌کردند. بعضی از آنها مانند کمیسر معروف رایش کوخ[1] در اکراین تبدیل به دیکتاتور واقعی منطقه حکومتش شده بود.

اما در تمام مناطق، تسلط هاینریش هیملر و افراد SS برقرار بود. هیملر نیز مانند هیتلر دارای تعصب نژادی بود. توسط برنامهٔ «طرح جامع شرق» هیتلر برای هیملر در دوازدهم ژوئیه سال ۱۹۴۱ مناطق تسلط آلمانها در شرق را مشخص کرد: « به منظور ایجاد مکان برای مهاجرین آلمانی بایستی ۸۵٪ ـ ۸۰٪ لهستانی‌ها و ۶۵٪ اکرائینی‌ها و ۷۵٪ روسهای سفید و ۵۰٪ چگها تغییر مکان داده شده و یا حتی به سیبری فرستاد شوند.

در شانزدهم ژوئیه سال ۱۹۴۲ هیتلر خود واضح‌تر سیاست‌نژادی خود و مهاجرت به شرق را بیان کرد : «به هیچ‌وجه نباید اجازه دهیم جهان از آنچه که در پیش داریم آگاه شود، همان کافی است که خود ما بدانیم چه در نظر داریم. مسئله این است که ما بایستی این شیرینی را بر طبق احتیاجاتمان ببریم. پس در ابتدا بر روسیه مسلط می‌شویم. سپس آنرا کنترل می‌کنیم و سرانجام از آن بهره برداری می‌کنیم. روسها در پشت جبهه جنگ پارتیزانی را شروع کرده‌اند و این موضوع برای ما قابل استفاده است، زیرا ما بهانه‌ای خواهیم داشت تا همه آنهایی را که با ما مخالفند نابود سازیم» تنها تا آوریل سال ۱۹۴۲ واحدهای SS بیش از نیم میلیون غیرنظامی روس را نابود ساختند.

با در نظر گرفتن این هدف و سیاست فشار و نابود سازی که هر آن آشکارتر و شدیدتر می‌شد، تعجب‌آور نبود که در پشت جبهه شرق بسرعت گروه‌های پارتیزانی تشکیل شدند. این گروهها زندگی را برای ارتش اشغالگر آلمان جهنم ساختند. بویژه از زمانی که SS ها شروع به شکار یهودیان برای اردوگاههای نابود سازی و نیروی کار در صنایع نظامی آلمانی کردند، عده زیادی به این گروههای پارتیزانی پیوستند.

بتدریج در دیگر نقاط اشغال شده توسط سربازان آلمانی در اروپا نیز گروههای مقاومت فعالی دست به فعالیت زدند. آنها در سال ۱۹۴۱ در فرانسه خرابکاری و سوء قصد نسبت به

---

(1) Koch

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیروهای اشغالگر آلمانی شروع کردند. در پراگ در بیست و هفتم ماه مه سال ۱۹۴۲ نیروهای مقاومت چک، معاون هیملر، هایدریش[۱] را به قتل رساندند. به تلافی این عمل تمام اهالی مرد روستای لیدیسر[۲] به قتل رسیده و محل با خاک یکسان شد. به همین صورت به بهانه تلافی اقدامات پارتیزانی، یک واحد SS در دهم ژوئن سال ۱۹۴۴ روستای فرانسوی اورادور[۳] را با تمام ساکنینش نابود ساخت.

هیتلر هیچگاه بطور سیستماتیک وضع اروپا را پس از پیروزی بر آن در ارتباط با برنامه برتری نژادی روشن نساخته‌بود. او بارها و بارها از «گرایش ژرمنی ملت آلمان» صحبت می‌کرد و قصد داشت در شرق ، الزاس ـ لوترینگن[۴] و شمال فرانسه بورگوند[۵] را به آلمان ضمیمه کند. بقیه فرانسه بصورت یک کشور مستقل باقی می‌ماند. فلامن‌ها، و الوئن‌ها، هلندی‌ها، دانمارکی‌ها، نروژی‌ها، سوئدی‌ها، سویسی‌ها نیز می‌بایستی مانند اطریش بصورت وابستگانی بـه «رایش ژرمنی ملت آلمان» بپیوندد. در شرق می‌بایستی «فضای حیاتی» آلمان تا اورال کشیده شود. تا سال ۱۹۷۰ می‌بایستی آلمانها به بوهم ، مرن ، لهستان و بالتیک و اکرائین و کریمه مهاجرت کنند. در جنوب غربی، کشورهای اقمار هیتلر بایستی حالتی مانند ایتالیا، اسپانیا و پرتقال را داشته باشند.

این نقشه‌های جنون‌آمیز آخرین نتایج ایدهٔ «فضای حیاتی» هیتلر بود. در نظر او آسایش و قدرت یک خلق بستگی به مساحت زمینی داشت که آن خلق در آن مسکن می‌گزید و نه به میزان پیشرفت تکنولوژی. آن این ایده که بر روی جهان‌بینی کهنه شده‌ای استوار بود بایستی دیر یا زود ناکام می‌ماند، اما محنت کشان این سختی‌ها خلق آلمان و خلق‌های شرق و غرب اروپا بودند.

حل نهایی

بلافاصله پس از اشغال لهستان، افراد SS اقدام بـه رانـدن یـهودیان بـه «گـتو»هـا کـردند و اردوگاههای ویژه‌ای برای تجمع زندانیان یهودی بر پا ساختند. تنها در گتوی ورشـو ۳۸۰۰۰۰

---

(1) Heydrich

(2) Lidice

(3) Oradoor

(4) ElsaB - Lothringen

(5) Borgund

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یهودی انباشته شد. در آشوتیس[۱]، مایدانک[۲]، تربلینکا[۳]، کلمنو[۴] (کولنهوف[۵]) بلچک[۶]، سوبی‌بور[۷]، اردوگاهها عظیم کار و نابود سازی بر پا گشت.

کمی بعد از شبیخون به اتحاد شوروی، رئیس گشتاپو و اداره کل امنیت رایش، رابینهارد هایدریش دستور «حل نهایی» مسئله یهودیان را دریافت کرد او این موضوع را در کنفرانس وان زه[۸] در بیستم ژانویه سال ۱۹۴۲ چنین بیان کرد:

«تحت هدایت ویژه‌ای می‌بایستی قطارهای یهودیان، برای حل نهایی، تحت مراقبت خاص از شرق برای انجام کارهای کارگری بیایند، زنان و مردان در مکانهای مجزا از هم قرار می‌گیرند. یهودیان به کار جاده‌سازی در منطقه مشغول می‌شوند. در این حالت بدون شک بخش بزرگی از طریق نابود شدن طبیعی از میان می‌روند و عده‌ای در انتها باقی می‌ماندند با آنها نیز به همین صورت رفتار خواهد شد. بدون شک گروه باقیمانده مقاومترین بخش خواهند بود. این باقی‌ماندگان شامل یک انتخاب طبیعی‌اند با آزاد سازی آنان هسته اولیه نسل جدید یهودیان بوجود می‌آید.

تعقیب یهودیان در شرق در نهایت امر به دستور العمل‌های هیتلر بر می‌گشت و او کاملاً از آنچه که در اردوگاهها می‌گذشت مطلع بود. در واقع هیتلر قبلاً «پیش بینی» خود مبنی بر اینکه جنگ «نابود سازی نسل یهودیان را در اروپا» به همراه می‌آورد را در سال ۱۹۳۹ بطور آشکار اعلام کرده بود. در در فوریه سال ۱۹۴۲ او اضافه می‌کند. «جنگ هر چه بیار آورد و هر چه طول بکشد نابودی یهودیان نتیجه قطعی آن خواهد بود.» در بیست و هفتم مارس سال ۱۹۴۲ گوبلز در دفتر خاطراتش چنین نوشت: «برای یهودیان یک دادگاه نظامی تشکیل شد، که وحشیانه است اما آنها کاملاً لایق آنند ....

حتی اینجا نیز رهبر همچون جنگجوی با جرئتی پیش برندهٔ یک راه حل تندروانه است که بدلیل وضعیت موجود عرضه شده و غیرقابل صرفنظر کردن است. خدا را سپاس که در حال

---

(1) Auschwitz
(2) Maidanek
(3) Treblinka
(4) Chelmno
(5) Kulenhof
(6) Belzec
(7) Sobibor
(8) Wannsee

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حاضر در زمان جنگ ما دارای شرایطی هستیم که در دوران صلح فاقد آن بودیم.»

یک افسر SS بنام کارل گرشتاین[1] که قبلاً عضو جنبش جوانان مسیحی بود و پس از مشاهده کشتار افراد با گاز، جزء مخالفین رژیم نازی درآمده بود مشاهدات خود را از اردوگاه بلچک یادداشت کرده و به وابسته سفارت سوئد داده بود. در گزارش او آمده است «قطار باری شامل ۶۰۰۰ یهودی رسید، در واگن‌ها ۱۴۰۰ نفر قبلاً مرده بودند. زنده مانده‌ها را با ضربات شلاق از واگن‌ها خارج ساخته وادارشان کردند تا لباسهایشان را بکنند و وسایل با ارزششان را تحویل دهند. موهای زنان و دختران را تراشیدند ، سپس مردان غول پیکر SS، زنان، کودکان و مردان را به اطاق‌های گازی که تا حد انفجار پر شده بود راندند. یهودیان می‌بایستی با گاز خروجی یک ماشین باری کشته می‌شدند. اما ماشین روشن نمی‌شد. سه ساعت طول کشید تا ماشین روشن شد. پس از یک ساعت همه زندانیان مرده بودند. در اطاقها مردگان همچون ستون‌های بازالتی، فشرده در کنار هم ایستاده بودند جایی برای افتادن و یا بطرف جلو خم شدن نبود.

سپس گروههای ویژه زندانیان اجساد را برای طلا و جواهرات گشتند و سپس آنها را در گودال‌های بزرگی انداختند تا سوزانده شوند.» این افسر در تربلینکا هشت اطاق گاز و کوهی از وسایل و تکه‌های لباس به ارتفاع ۳۰ متر مشاهده کرده است.

هیتلر هیچگاه از یک اردوگاه نابود سازی و یا حتی از یک اردوگاه تجمع زندانیان بازدید نکرد. هیملر یکبار شاهد کشتار با تیر توسط یک گروه عملیاتی SS بود و حالش بد شد. اما چنین احساسهای ناراحت کنندهٔ شخصی به هیچ وجه آنها را از آنچه که بایستی انجام دهند و آنچه راکه وظیفه خود می‌بینند و برای آن «رهبر» آنها را مسئول کرده است، باز نمی‌داشت. همه افراد مسئول شده از طرف هیتلر و هیملر تنها «وظیفه‌شان» را انجام می‌دادند و کشتار انسانها را با روشن‌بینی بوروکراتیک دلایل غیر شخصی در پرونده‌های کارپردازی به عنوان «دستور از بالا» به ثبت می‌رساندند. ما بطور منظم به اصطلاحات «نابود سازی» بر می‌خوریم. خود عمل کشتن با گاز را نابود سازی حشرات می‌نامیدند.

با آنکه مواردی استثنایی از کمک و یا قبول یهودیان فراری توسط دیگران وجود داشت اما

---

(1) Kar Gerstein

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در مجموع می‌توان گفت بیشتر آلمانها در برابر سرنوشت همسایگان یهودی چشمهایشان را بر هم نهادند و همبستگی علنی نشان داده نشد. هنگامیکه یهودی‌ای ناپدید می‌شد همسایه او خود را دلداری می‌داد که حتماً مهاجرت کرده است. از اردوگاههای مرگ عده بسیاری کمی خبر داشتند. این اردوگاهها در لهستان و در مناطق دور افتاده و کاملاً مجزا، قرار داشتند و موقعیت جغرافیایی آنها توسط علائم استتاری همچون اردوگاه جمع‌آوری، مراقبت ویژه، مخفی می‌شد.

در مقابل اعزام اجباری به اردوگاهها و به اطاقهای گاز یهودیان به تنهایی نمی‌توانستند مقاومت زیادی نشان دهند، در بهار سال ۱۹۴۲ ۷۰۰۰۰۰ ساکن باقیماندهٔ گتوی ورشو بر علیه فرستاده شدن به اردوگاههای نابود سازی دست به مقاومت زدند. پس از آن هیملر دستور پاکسازی گتو را صادر کرد. اما ۲۰۰۰ نفر از افراد مسلح SS با مقاومت سرسختانهٔ ساکنین گتو که از طرف جنبش مقاومت لهستان نیز حمایت شده و اسلحه‌شان تامین می‌گشت مواجه شدند. در طی سه هفته جنگ شدید که ساختمان به ساختمان صورت گرفت، سرانجام گتو با خاک یکسان شد و چنانچه در اخبار رسمی گفته شد:

«۵۶۰۵۶ نفر از یهودیان دستگیر و یا کشته شده و قابل شناسایی بودند.» ۷۰۰۰ نفر در همان محل با تیر کشته شدند و ۲۲۰۰۰ نفر به تربلینکا و اردوگاههای دیگر فرستاده شدند.

تعداد کل یهودیان که در اردوگاههای نابود سازی کشته شدند دقیقاً قابل تعیین نیست. سخنگوی دادگاه جنایتکاران جنگی در سال ۱۹۴۶ عدد ۵۷۲۱۸۰۰ را تعیین کرده است. این عدد توسط شورای جهانی یهود محاسبه شده بود. سرهنگ SS آدولف آیشمن(۱) که در این زمینه ماموریت داشت در اگوست سال ۱۹۴۴ عدد یهودیان کشته شده در اردوگاههای نابود سازی را ۴ میلیون نفر ذکر کرده است. تعقیب و نابودی یهودیان در کشورهای اشغال شده اروپایی توسط ارتش آلمان روندی بی‌سابقه در تاریخ جهان داشت، زیرا تا آنزمان هیچگاه رهبر یک کشور اعلام نکرده بود که تصمیم دارد کلیه افراد یک خلق را همراه با پیران، زنان و کودکان بدون استثناء به‌قتل برساند و هیچگاه تا آن زمان ابزار قدرت دولتی و امکانات تکنیکی برای تحقق بخشیدن به چنین قصدی اینگونه همه جانبه به‌کار گرفته نشده بود.

---

(1) Adolf Eichmann

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وضع داخلی در جنگ

هیتلر چیره شدن بر «فضای حیاتی» را در یک رشته جنگ‌های برق آسای محدود تصور می‌کرد. به همین دلیل نیز در سال ۱۹۲۹، ذخیره مواد غذایی، اسلحه و مهمات برای احتیاجات کوتاه مدت در نظر گرفته شده بود. هنگامیکه زمان جنگ برق آسا به اتمام رسید، می‌بایستی صنایع نظامی و اقتصادی جنگی آلمان بر اساس جنگ فرسایشی طولانی مدت تنظیم می‌شدند.

در فوریه سال ۱۹۴۲ هیتلر، آرشیتک آلبرت اشپر را به عنوان وزیر اسلحه و مهمات منصوب کرد. اسپر برای هیتلر ساختمان نخست وزیری جدیدی بنا نهاده بود و کنگره رایش را تدارک دیده بود. هیتلر به او اعتماد داشت و او را در برابر گورینگ که مسئول طرح چهارساله بود و در واقع برای اقتصاد جنگی می‌بایستی مسئول می‌شد، حمایت کرد. از طریق جیره‌بندی مواد خام و محدود کردن کارخانجات کوچک، یکسان‌سازی تولید و محدود کردن تولید غیرنظامی به تنها مواد مورد نیاز، اشپیر تولید تجهیزات نظامی را در ابتدای سال ۱۹۴۲ تا اواسط سال ۱۹۴۳ دو برابر کرد و تا اواسط سال ۱۹۴۴ سه برابر نمود. در اگوست و سپتامبر سال ۱۹۴۴ صنایع نظامی آلمان بیشتر از تمام سالهای جنگ، مهمات، اسلحه، زیردریایی و هواپیمایی تولید کردند. اما با وجود این کوششها، مسابقه تجهیزاتی آلمان با ابرقدرتها بویژه با ذخیره تمام نشدنی مواد خام ایالات متحده بیهوده بود. و هر روز فاصله تسلیحاتی آنها بیشتر و بیشتر می‌شد.

جنگ روند تمرکز را در صنایع آلمان شدت بخشید. کارخانه‌داران بزرگ سودهای کلانی بردند. از جانب دیگر نیروی کاری کم‌تر می‌شد و هر روز زنانِ بیشتری در کارخانه‌های مهمات سازی بکار گرفته می‌شدند و از مناطق اشغالی کارگران برای کار اجباری به آلمان گسیل می‌شدند. در سال ۱۹۴۱، ۱/۵ میلیون نفر تحت بدترین شرایطِ زندگی و کار، باید برای اقتصاد جنگی آلمان جان می‌کندند. ضمن اینکه شرایط زندگی بسیار دشوارتر و غیرانسانی‌تر برای میلیونها اسیر جنگی بود. از ۵ میلیون سرباز روسی که تا ماه مه سال ۱۹۴۴ به اسارت در آمدند بیش از سه میلیون نفر مردند.

تغییر محل کار برای کارگران آلمانی تنها با مجوز مخصوص امکان پذیر بود.ساعت کار در ابتدای جنگ از ۸ ساعت به ۱۰ ساعت افزایش یافت ولی دوباره کم شد. البته برای اضافه کاریها مزد پرداخت می‌شد. تا سال ۱۹۴۴ تامین مواد غذایی به حد کفایت و یا بهر حال بهتر از جنگ جهانی اول بود. از سال ۱۹۴۴، جیره بسرعت کم شد و پس از اینکه خبرهای پیروزی فوق‌العاده

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آلمانها نادرتر و آگهی‌های مرگ در روزنامه‌ها بیشتر می‌شد، بطور واضح اعتماد عمومی کم شده بود.

ارعاب گشتاپو و SS که پیش از جنگ بر علیه گروههای خاصی مانند کمونیستها و سوسیالیستها و یهودیان بود، دیگر کلی‌تر شد و از آن به بعد بر علیه شهروندان «عادی» نیز قابل لمس گردید. هرکس رادیوی خارجی گوش می‌کرد و یا یک یهودی تحت تعقیب راکمک می‌کرد محکوم به مرگ می‌شد. هر آلمانی که باکارگرانِ کار اجباری خوشرفتاری می‌کرد و یا به یک اسیر جنگی تکه‌ای نان می‌داد از نظر گشتاپو مخالف رژیم محسوب می‌شد و مجازات می‌گشت. جاسوسان گشتاپو و SS ساکنین مجتمع‌های مسکونی و کارگران را درسالنهای کارخانه‌ها تحت مراقبت دائمی داشتند.

بمباران‌های متفقین از اواخر سال ۱۹۴۰، نابود کننده بودند. این حمله‌ها نه تنها بر مناطق صنعتی اثر می‌گذاشت بلکه اعتماد مردم غیرنظامی را نیز از میان می‌برد. بر خلاف قولهای بسیار محکم گورینگ، نیروی هوایی هر آن کمتر موفق به خنثی‌سازی حمله‌های هوایی انگلیسی‌ها برعلیه اهداف آلمانی می‌شد. ابتدا مراکز صنعتی در راین و رور(۱) بمباران شدند. در سال ۱۹۴۲ نیروی هوایی سلطنتی اسن(۲) و برمن(۳) لوبک(۴) و کلن(۵) را نیز بمباران کرد. در اواخر سال ۱۹۴۲ آمریکایی‌ها به حمله‌های روزانه دست می‌زدند و در بیست و چهارم و بیست و پنجم ژوئیه سال ۱۹۴۳ انگلیسی‌ها حمله هوایی بسیار دهشت انگیزی بر روی هامبورگ انجام دادند که در آن، آتشسوزی، به طوفانی از آتش مبدل شد. در آن آتشسوزی ۷۰۰۰۰ نفر کشته شدند. و این در زمانی بود که «اسلحه‌های اعجاز انگیز» هیتلر یعنی V_1 و V_2 هنوز در مرحله آزمایشی قرار داشت و تأثیرش بطور اساسی در صحبتهای تبلیغاتی گوبلز منعکس می‌گردید.

سرگروهبانی در مقام سردار جنگی

در طی جنگ، هیتلر بندرت در انظار عمومی ظاهر می‌شد. او از هیچ یک از شهرهای ویران

---

(1) Ruhr
(2) Essen
(3) Bremen
(4) Lubek
(5) Koln

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شده توسط بمباران دیدن نکرد. سخنرانی عمومی‌ای نیز ایراد نکـرد. گـاه و بـیگاه سـربازان در جبهه‌ها او را می‌دیدند و مردم غیرنظامی فقط توسط رادیو می‌توانستند. صـدایش را بشـنوند. امور غیرنظامی را هرچه بیشتر به دیگران می‌سپرد و خود کاملاً در رهبری جنگ متمرکز شـده بود. مسیر جنگ این تصور او را که ژنرالهایش ترسو ، متزلزل و یا با تخیل ضعیف هستند قوت بخشید. تصمیم او برای طرح حمله بر علیه فرانسه پس از به ثمر رسیدن عملیات، درستی خود را نشان داده بود. اگر چه او از نظر نظامی غیر متخصص و بدون هیچ آموزشی از استراتژی و رهبری بود. اما بنظر می‌رسید که گروهبان سابق، آدولف هیتلر نشان داده است که بیشتر از ژنرالهایش دارای مهارت نظامی است.

تعجبی نداشت که هیتلر هر چه بیشتر در قالب «بزرگترین سردار جنگی تمام اعصار» قرار می‌گرفت، تاکتیک‌هایی را که یکبار درستی خود را ثابت کرده بودند در موقعیتی دیگر که قابل مقایسه یا اولی نبود بکار می‌بست. به همین دلیل صورت موفقیت استفاده از تانک در غرب در جبهه شرق قابل تکرار نبود و به همین صورت نیز مقاومت کردن و عقب نشینی نکردن که در سال ۴۲ ـ ۱۹۴۱ جبهه را نجات داده بود ، در سالهای آخر جنگ در برابـر حـمله‌های مـتقابل روسیه نقش نابودکننده داشت. بویژه عواقب این دستورالعمل‌های تکراری برای سربازانی بود که جانشان را سر این راه از دست می‌دادند. وحشتناکترین نمونه این تاکتیک غلط در استالینگراد بود.

استالینگراد: «آیا جنگ تمام عیار می‌خواهید؟»

در بیست و دوم سال ۱۹۴۲ ارتش سرخ استالینگراد را محاصره کرد. ۳۰۰۰۰۰ نفر همراه با ۱۰۰ تانک و ۱۸۰۰ قبضه سلاح سنگین و بیش از ۱۰۰۰۰ خودرو ارتش آلمان به تله افتادند. اگرچه ارتش سوخت کمی داشت اما ژنرال پاولوس قصد داشت تا در محاصره شکافی ایجاد کند. اما هیتلر دستور داد تا استالینگراد را «به هر قیمتی» نگاه دارد. احتیاجات لشگر ششم باید از طریق هوا تامین می‌شد اما همانگونه که اغلب اتفاق می‌افتاد نیروی هوایی در چنین موقعیتی موفق نبود. یک کوشش برای شکستن محاصره در دسامبر، ناکام ماند. در شب سال نو، حلقه محاصره‌کنندگان روسی هر آن تنگ‌تر می‌شد و اندوختهٔ مواد غذایی و مهمات نیز روبه پایان می‌رفت.

هر سرباز در روز تنها یک قطعه نان و کمی گوشت اسب دریافت مـی‌کرد. دارو و وسـایل

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زخم‌بندی تمام شده بودند. پاولوس تقاضا کرد تا به او اجازه تسلیم شدن داده شود تا «جان انسانهای موجود را نجات دهد.» اما هیتلر سر حرف خود ایستاد : لشکر ششم بایستی «تا آخرین سرباز» بجنگد.

در سی و یکم ژانویه سال ۱۹۴۳ پاولوس تسلیم شد. هیتلر او را، روز قبل به درجه فلد مارشالی منصوب کرده بود. با او ۱۰۰۰۰۰ آلمانی ، رومانیایی و ایتالیایی در وسط سرمای روسیه راه اسارت در سیبری را در پیش گرفتند. هیتلر هنگام دریافت خبر تسلیم، طوفانی از ناسزا برعلیه پاولوس برپا کرد. هیتلر او را ترسو خواند زیرا خود را نکشته بود: «هفت تیر! این که خیلی ساده بود. چه ترسی در آن بود که از آن هم وحشت داشت!» برای هیتلر این تفکر بیگانه بود که قبول مسئولیت یک شکست و تحمل ناملایمات اسارت احتیاج به جرئت بیشتری دارد. شخصیت او بیشتر تمایل داشت که پس از یک ضربه غلط به زندگی خود خاتمه دهد.

استالین‌گراد فاجعه‌ای ملی بود که نمی‌شد آنرا مخفی کرد. گوبلز سعی نمود بر عواقب منفیِ این شکست غلبه کند از این رو پیشنهاد متفقین را برای تسلیم بی‌قید و شرط خوراک تبلیغاتی کرده و «جنگی تمام عیار» را اعلان نمود. در هیجدهم فوریه سال ۱۹۴۳ او در برلین جمعیت دست‌چین شده‌ای را به فریادهایِ تشویقِ دیوانه‌کننده‌ای وا داشت. هنگامیکه او فریاد زد : «آیا جنگ تمام عیار می‌خواهید؟ آیا جنگی تمام عیارتر و شدیدتر از آنچه را که امروز ما بتوانیم تصور کنیم می‌خواهید؟» همه با هیجان با فریاد جواب دادند «بله!» گوبلز، بعدها این نمایش را با اشاره‌ای استهزاءآمیز چنین تفسیر کرد«چه نمایشی ابلهانه‌ای ! اگر من از آنها می‌پرسیدم که آیا آنها خودشان را از پشت‌بام ساختمان کولمبوس به پایین پرتاب می‌کنند باز هم آنها جواب مثبت می‌دادند.

تهاجم

اما جنگ تمام عیار و بسیج آخرین ذخیره‌ها نیز نتوانست از پیشروی متفقین جلوگیری کند در سیزدهم ماه مه سال ۱۹۴۳ در تونس ۲۵۲۰۰۰ سرباز آلمانی و ایتالیایی تسلیم شدند و متفقین در سیسیل نیرو پیاده کردند. در بیست و پنجم ژوئیه پادشاه ایتالیا، موسولینی را از کار برکنار نمود و دستور باز داشتش را صادر کرد. در سوم سپتامبر ایتالیا قرار داد ویژه صلح با متفقین را منعقد کرد. هیتلر حفاظت از مواضع ایتالیایی‌ها را به سربازان آلمانی سپرد و یک واحد ویژه چترباز را برای آزاد کردن موسولینی از زندان روانه کرد و پس از نجات، او را به ریاست مناطق

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باقیمانده شمال و میانه ایتالیا منصوب نمود. بدین ترتیب جبهه ایتالیا برای مدتی مقاومت کرد. اما در چهارم ژوئیه سال ۱۹۴۴ سربازان متفقین وارد رم شدند. سه روز بعد در ششم ژوئیه سال ۱۹۴۴ تهاجم متفقین در نرماندی شروع شد. ژنرال مارشال روملِ که در این بین فرماندهی کل گردانهای نیروی زمینی را در شمال آفریقا به عهده داشت پس از العلمین و استالین گراد دیگر به پیروزی در جنگ اعتقادی نداشت به هیتلر پیشنهاد نمود تا زمانی که شرایط برای صلح سخت‌تر نشده، بهتر است در جستجوی راه حلی قابل قبول برای آتش بس باشد. شاید در این شرایط، شانس بستن یک قرارداد جداگانه با استالین همچنان پابرجا بود زیرا اتحاد شوروی تا آن زمان بیشترین بار جنگ را تحمل کرده بود و استالین مطمئن نبود که متحدینش واقعاً دومین جبهه را برعلیه هیتلر باز خواهند کرد یا نه.

اما هیتلر تمام پیشنهادهای مذاکرهٔ آتش‌بس را با عصبانیت رد می‌کرد. او حتی یکبار نیز دستور مانور جنگی را برای آماده‌گی بیشتر نیروهای مستقر در خاک فرانسه، برای دفاع در برابر یک تهاجم احتمالی متفقین را صادر نکرد، زیرا معتقد بود که حمله احتمالی متفقین به سواحل و دیوارهٔ اتلانتیک قابل دفع می‌باشد. اما متفقین توانسستند در موضعی نسبتاً ضعیف در دیوارهٔ اتلانتیک در شبه جزیره کوتنتین[1] نیرو پیاده کنند. رهبری نیروی هوایی و دریایی آلمان انتظار هیچ نوع حمله‌ای را در این نقطه نداشت. در طی شش روز آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها موفق به پیاده کردن ۳۰۰/۰۰۰ نفر و مقادیر بسیار عظیم مهمات و تجهیزات جنگی شدند. بدین ترتیب سربازان آلمانی هر چه بیشتر به مناطق داخلی فرانسه عقب رانده شدند.

بیستم ژوئیه ۱۹۴۴

در آخرین سالهای حکومت وایمار کمترین اتحادی بین طیف مخالفین ناسیونال سوسیالیست وجود نداشت به همان نسبت نیز در رایش سوم جنبش مقاومت واحدی برعلیه هیتلر وجود نداشت. پس از انحلال حزب سوسیالیست آلمان و حزب کمونیست آلمان و اتحادیه‌های کارگری در سال ۱۹۳۳ وجود یک تشکیلات مقاومت برعلیه «رایش سوم» دیگر غیر ممکن بود. اما گروههای منفردی از سوسیال دمکرات‌ها و کمونیست‌ها وجود داشتند که

---

(1) Cotentin

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مخفیانه با یکدیگر ملاقات می‌کردند تا اطلاعات رد و بدل کنند، رفقای بازداشت شده را یاری رسانند و یا عملیاتی را بر علیه رژیم طرح ریزی کنند. اعلامیه‌هایی توسط آنها چاپ می‌شد و به بهای خطر جانی پخش می‌گردید و یا به کمک تاریکی، شعارهای ضد نازی بر روی دیوارها و بناها نوشته می‌شد. در اعلامیه‌ها از کارگران صنایع نظامی درخواست می‌شد تا به خرابکاری دست بزنند. این افراد در صفهای مغازه‌های مواد غذایی اطلاعات مربوط به وضعیت جنگ را پخش می‌کردند. آنها مخفیانه فرستنده‌های رادیویی انگلیسی را گوش می‌کردند و با رفقایشان در تبعید در ارتباط بودند. این افراد دربارهٔ جبهه و رفتار متفقین اطلاعات بیشتری داشتند و این در حالی بود که تبلیغات ناسیونال سوسیالیستی تلاش زیادی در ناآگاه نگاهداشتن مردم می‌کرد.

با رشد افزایش‌یابنده ترور رژیم، جاسوسی در محل کار و مجتمع‌های مسکونی و در پناهگاههای زیر زمینی، خطرناکتر و سرانجام غیر ممکن شد. هر روز تعداد بیشتری از مردم که بر علیه رایش سوم انتقاداتی بیان کرده بودند، سر و کارشان با اردوگاههای زندانیان می‌افتاد و یا پس از یک محاکمه سریع در دادگاه خلق اعدام می‌شدند. این دادگاه، جنایات بیشماری انجام داد. چنین اتفاقی برای دانشجویان مونیخی سوفی[۱] و هانس شول[۲] و دوستانشان ویلی‌گراف[۳]، کریستف پروبست[۴]، الکساندرا شمورل[۵] و همچنین استادشان پروفسور کورت هوبر[۶] نیز افتاد. آنها در فوریه سال ۱۹۴۳ در دانشگاه مونیخ اعلامیه‌هایی پخش کردند که در آن خاتمه جنگ و سقوط رژیم ناعادل را خواستار بودند. فعالیت آنها کشف شده، زندانی و اعدام شدند. هر چه بیشتر جنگ طول می‌کشید برای مخالفین نازی‌ها واضح‌تر می‌شد که تسلط هیتلر تنها از طریق پیروزی متفقین از میان می‌رود، با توجه به تجربهٔ جنگ اول، این نیز بنوبهٔ خود چیزی نبود که اکثریت مردم آلمان خواستار آن باشند. در صورتیکه آلمانها خود درصدد خلاصی از دست هیتلر برمی‌آمدند، بایستی آن عده که در مرکز قدرت مشغول بودند دست به عمل می‌زدند بویژه، ارتش و نظامیان کلید اصلی مسئله بودند.

مدتها بود که افراد بلند پایه نظامی، دیپلماتها، افراد مذهبی و رهبران سابق اتحادیه‌های

---

(1) Sophie

(2) Hans Scholl

(3) WilliGraf

(4) Christoph Probst

(5) Alexander Schmorell

(6) Kurt Huber

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کارگری در مزرعه کرایزاو[۱] در شلزین متعلق به گراف هلموت فون مولتکه[۲] بود گرد هم می‌آمدند تا با هم درباره وسایل و اهداف یک کودتا برعلیه هیتلر مشورت کنند. عده‌ای به دلایل اخلاقی و سیاسی، سوءقصد برعلیه جان هیتلر را منتفی می‌شمردند. ارتشیان نیز برای هیتلر قسم خورده بودند و قصد نداشتند حماسهٔ جدید «خنجر از پشت زدن» را تازه کنند. رنج بردن تحت لوای ناسیونال ناسوسیالیسم، تا به آخر شاید می‌توانست یک آموزهٔ شفابخش برای خلق آلمان باشد و یک شروع جدید بدون انحرافهای «رایش سوم». اما عده‌ای نیز معتقد بودند که سقوط رژیم بایستی فوراً انجام شود تا از دادن تلفات انسانی بیشتر جلوگیری شود و پیش فرض قطعی برای انجام یک کودتا، به قتل رساندن هیتلر بود. سرهنگ کلاوس[۳]، گراف شنک فون اشتافن برگ[۴] خود جزء این هسته بودند.

از زمانی که هیتلر بندرت در انظار عمومی ظاهر می‌شد و خود را در ستاد فرماندهی‌اش در ولف شانتسه[۵]، در راستن بورگ[۶] در پروس شرقی مخفی می‌کرد، دست یافتن به او تقریباً غیرممکن شده بود و فرد بایستی متعلق به نزدیکترین افراد مشاورش باشد تا بتواند به او دست یابد. اشتافن برگ تنها فرد از گروه کرایزاو بود که اجازه داشت در جلسات هیتلر شرکت کند. به همین دلیل او سوءقصد بر علیه هیتلر را به عهده گرفت. او موفق شد تا بمبی را با چاشنی ساعتی درکنار هیتلر قرار دهد و ستاد فرماندهی را بموقع ترک کند. هنگامیکه بمب منفجر شد دیوارها و پنجره‌های استراحتگاه خرد شدند، اما هیتلر و دیگر افراد حاضر زنده ماندند. موج انفجار با همهٔ قدرت خود آنچنانکه در یک پناهگاه بتنی که معمولا جلسه‌ها در آن انجام می‌گرفت، توانست عمل کند، اما به هیتلر برخورد نکرد.

در این بین اشتافن برگ به برلین پرواز کرد و فرماندهان نظامی را از مرگ هیتلر آگاه ساخت تا کودتا را انجام دهند. اما هنگامیکه از جانب گوبلز خبر زنده بودن هیتلر رسید همه نقشه‌ها بهم ریخت.

اشتافن برگ و نزدیکترین همکارانش بدون محاکمه تیرباران شدند. ۱۸۰ تا ۲۰۰ نفر دیگر که

---

(1) Kreisau
(2) Helmut von Moltke
(3) Claus
(4) Schenk von Stauffenberg
(5) Wolfschanze
(6) Rastenburg

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با آنها در ارتباط نزدیک بودند، در طی هفته بعد در برابر دادگاه خلق قرار گرفته محاکمه شده و بدار آویخته شدند. این تعقیب ها تا آخرین هفته‌های جنگ ادامه یافت و به قیمت جان ۴۵۰۰ نفر تمام شد. بدین ترتیب نه تنها ، اولین اقدام قابل اجرا برای از میان برداشتن هیتلر ناکام ماند بلکه امید خاتمهٔ قریب الوقوع جنگ نیز از میان رفت و نه ماه دیگر تا خاموش شدن اسلحه‌ها در اروپا طول کشید. در این مدت میلیونها نفر در جبهه‌ها ، در اردوگاههای تجمع زندانیان و اسرا ، در بمبارانها و در حین فرار زندگیشان را از دست دادند.

آخرین گردانها

در تابستان سال ۱۹۴۴ وضع نظامی آلمان رو به وخامت رفته بود و تنها متعصبی مانند هیتلر در این شرایط به جنگ ادامه می‌داد. او چیزی نداشت که از دست بدهد. سرنوشت آلمان نیز برایش هر لحظه بی‌اهمیت‌تر می‌شد. در غرب آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها ، سربازان خسته آلمان را هر آن بیشتر عقب می‌راندند. در ۲۵ آگوست سال ۱۹۴۴ ژنرال دوگل وارد پاریس شد. ارتش سرخ ، ارتش آلمان را وادار به عقب‌نشینی کرده بود. میدانهای نفت رومانی از دست رفته بود و رومانی به آلمان اعلان جنگ داده بود. فنلاند تقاضای آتش‌بس کرده و ورشو به اشغال ارتش سرخ درآمده بود. با وجود همه اینها ، هیتلر درسی و یکم اگوست سال ۱۹۴۴ اعلام کرد:

«ما تحت هر شرایطی این جنگ را تا آنجا ادامه می‌دهیم تا ..... صلحی بدست آوریم که در آن زندگی ملت آلمان برای ۵۰ یا ۱۰۰ سال آینده تامین شود و دیگر شرف ما برای دومین بار همانند آنچه که در سال ۱۹۱۸ اتفاق افتاد لگدمال نشود.» در سپتامبر سال ۱۹۴۴ متفقین غربی از طریق بلژیک و هلند بسمت مرزهای آلمان به حرکت در آمدند. ارتش آلمان هنوز هم ۹ میلیون سرباز را تحت پرچم خود داشت اما تنها در سه ماه آخر ۱/۲ میلیون سرباز آلمانی کشته، زخمی و یا اسیر شده بودند. با وجود این هیتلر، حمله متقابل از طریق آردن را طرح‌ریزی کرد. تا پیروزی‌ای قاطع بدست آورد و اتحاد بین متفقین را از هم بپاشد. به عنوان آخرین گردانها او افراد ۱۶ ساله را به خدمت ارتش خواند. اعضای سازمان جوانان هیتلری و افراد سالخورده می‌بایستی به عنوان «مدافعین خلقی» در خاک وطن بجنگند، زیرا در این بین متفقین از مرزهای آلمان گذشته بودند. در بیست و یکم اکتبر، آخن به عنوان اولین شهر بزرگ آلمان توسط آمریکایی‌ها به تصرف درآمد. حمله آردن در شانزدهم دسامبر شروع شد و برای متفقین بسیار تعجب‌آور بود. در این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حمله برتری آمریکایی‌ها در نیروی نظامی و ابزار کامل‌تر بچشم می‌خورد در اوایل ژانویه واضح بود که آخرین حمله هیتلر نیز ناکام مانده است. از این حمله شهرها و مزارع ویران شده، ۷۵۰۰۰ کشته که در بین آنها جوانان ۱۴ و ۱۵ ساله و پیرمردان قرار داشتند، بجا ماند.

دیوانگی نظامی حمله آردن در ژانویه ۱۹۴۵ بطور کامل عیان شد. هیتلر برای این حملهٔ غلط، سربازان را از جبهه شرق به غرب منتقل کرده بود. جبهه شرق تحت فشار حملهٔ ۳ میلیون سرباز ارتش سرخ در هم شکست. جمعیت غیرنظامی از پروس شرقی در میان یخهای ساحلی، با کشتی از میان دریاچهٔ اُست‌زه[1]، در ستونهای طولانی با پای پیاده و یا با اسب و کالسکه و در میان سرمای کشنده فرار کردند. هواپیماها با پرواز در ارتفاع کم فراریان را تعقیب می‌کردند و در دریا مینها، کشتی‌های آلمانی را در اعماق آبها از هم می‌دریدند. مقابله به مثل برنده‌های جنگ، وحشتناک بود.

آلمان: توده‌ای از خرابه

با شروع تهاجم آردن هیتلر، ولف شانتسه را در راستن بورگ ترک کرد. از دسامبر سال ۱۹۴۴ او دوباره در برلین در پناهگاه زیر بنای نخست وزیری که دیگر تنها خرابه‌ای بیش نبود، زندگی می‌کرد. هیتلر چند ماه آخر را در فضایی وهم‌آلود که پر از اشک و تردید بود بسر برد در حالیکه، اطرافش گوبلز، بورمان[2] چند آجودان و منشی‌هایش و معشوقه سالیان درازش، اوا براون، حضور داشتند. او خود دیگر جسد متحرکی بیش نبود، دستها و پاهایش می‌لرزیدند و چشمهایش کم سو و رنگ صورتش، زرد مایل به سفیدی شده بود. سرش را بسمت جلو خم می‌کرد و با صدای ضعیفی صحبت می‌کرد. بندرت می‌خوابید و تنها توسط آمپول خود را سرپا نگاه می‌داشت.

هر چه بیشتر اخبار ناگوار به پناهگاه رهبر می‌رسید او بیشتر شکست خود را قبول می‌کرد، اما هنوز هم گاهگاهی امیدهای بیش از حد مضحکی برای تغییر شرایط آنی جنگ در او پدید می‌آمد. او خود را از هر مسئولیتی برای این فاجعه ملی بری می‌داشت زیرا براین باور بود که خلق آلمان لیاقت این افتخار را نداشت. هنگامیکه اشپر در برابر دستور هیتلر مبنی بر انهدام همه کارخانجات صنعتی و تاسیسات حمل و نقل و ارتباطات خبری در آلمان قبل از آمدن دشمن

---

(1) Ostsee (2) Bormann

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اعتراض کرد، هیتلر تنها جواب داد : «وقتی جنگ از دست رفته باشد خلق هم از دست رفته است، خلق آلمان خود را ضعیف نشان داد و تنها خلق قوی‌تر شرق به آینده تعلق دارد. آنچه که بعد از این جنگ باقی بماند تنها کم ارزشها هستند زیرا خوبها به خاک افتاده‌اند.»

بنابراین هیتلر تا آخرین لحظه به جنون نژادی خود وفادار ماند. تنها حالا بنابر اعتقادش که حق همیشه با قوی‌تر است بر علیه آلمانها شده بود.

در دوازدهم فوریه سال ۱۹۴۵ چرچیل، روزولت و استالین در یالتا بر سر تقسیم آلمان به مناطق اشغال شده، به توافق رسیدند. در سیزدهم و چهاردهم فوریه هواپیماهای انگلیسی و آمریکایی درسدن[1]، یکی از زیباترین شهرهای جهان را بمباران کردند. این شهر هفته قبل از بمباران صدها هزار فراری را از شرق در خود جای داده بود. شهر در دریایی از آتش نابود شد و بیش از ۳۰۰۰۰ نفر کشته شدند.

در دوازدهم آوریل سال ۱۹۴۵ روزولت رئیس‌جمهور آمریکا درگذشت و امیدهای هیتلر برای چرخش جنگ بار دیگر اوج گرفت. آخرین فرمانهای او به سربازان جبهه شرق در پانزدهم آوریل، با چنین جملاتی پایان می‌یابد : «در لحظاتی که سرنوشت، بزرگترین جنایتکار جنگی همه اعصار را از روی زمین برداشته است، چرخشی در جنگ بوجود خواهد آمد.» در واقع او امیدوار بود که آمریکایی ها و روسها بر سر تقسیم آلمان با یکدیگر به نزاع بپردازد. این حالت امیدواری را هیتلر تا روز تولدش در بیستم آوریل نیز داشت. در آن روز او گروهی از افراد «سازمان جوانان هیتلری» را برای اعمالشان در جنگ بر علیه ارتش سرخ مفتخر به صلیب آهنین کرد.

در بیست و دوم آوریل ، سه چهارم برلین توسط ارتش سرخ محاصره شده بود. سرانجام برای هیتلر نیز روشن شد که : «جنگ از دست رفته است ...... من هم اینجا در برلین می‌مانم و خود را با گلوله می‌کشم، هنگامیکه زمانش فرا رسد.» باز هم دیگران تقصیر داشتند و خلق آلمان لیاقت نداشت : «ارتش رها شده است، ژنرالهای من بدرد هیچ کاری نمی‌خوردند، دستورهای من اجرا نشده است. همه چیز پایان یافته است. ناسیونال سوسیالیسم مرده و دیگر باز نخواهد گشت. آلمان از دست رفته است. برای وظیفه‌ای که من به ملت محول کردم آلمان آماده نبود و یا به اندازه کافی قوی نبود.»

---

(1) Dresden

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تاریخ جهان در این میان به کاری روزمره مبدل شده بود: در سانفرانسیسکو نمایندگان دنیا دور هم گرد آمده بودند تا سازمان ملل را بنا کنند و درباره شرایط صلح پس از پیروزی بر آلمان و ژاپن مذاکره کنند. هیتلر آخرین امیدش را به ژنرال ونک[1] بسته بود تا با جمع‌آوری باقیمانده ارتش محاصرهٔ ارتش شوروی را در اطراف برلین در هم بشکنند. اما در بیست و هفتم آوریل برلین توسط ارتش شوروی کاملاً محاصره شد.

در بیست و هشتم آوریل موسولینی توسط پارتیزانهای ایتالیا تیرباران گردید و از پا از سقف یک گاراژ در میلان آویزان شد. در همان روز هیتلر دریافت که هیملر سعی کرده تا با قدرتهای غربی مذاکرات صلحی انجام دهد. پس از این «خیانت» دیگر تسلیم شد.

در زمانی که در خیابان‌ها و خانه‌های برلین نبرد نهایی بین ارتش سرخ و «مدافعین خلق» و افراد «سازمان جوانان هیتلری» در جریان بود، هیتلر وصیتنامه سیاسی خود را می‌نویسد. او بار دیگر «یهودیان» را متهم به راه انداختن جنگ و فرمانده‌هان ستاد قوای خود را به خیانت و به ترک او متهم می‌کند. به جانشین خود تذکر می‌دهد که: «بیش از همه وظیفه دارم رعایت شدید قوانین نژادی را تقاضا کنم و خواستار مقاومت بی‌رحمانه‌ای بر علیه مسموم کنندگان همه خلقهای جهان یعنی یهودیت جهانی باشم.» به عنوان جانشین خود به عبارتی به عنوان ریاست جمهور و فرمانده کل قوای او آد میرال دونیتز[2] را منصوب می‌کند. گوبلز می‌بایستی صدراعظم می‌شد. هیتلر در بیست و هشتم آوریل ۱۹۴۵ در نیمه شب با اوابراون ازدواج می‌کند.

در بیست و نهم آوریل تانکهای ارتش شوروی به بان هوف تسو[3] (ایستگاه قطار باغ وحش) می‌رسند و در سی‌ام آوریل در تیرگاردن[4] نبردی بر پا شده بود و ساختمان نخست وزیری نیز در تیر رس بود. بعداز ظهر آن روز هیتلر و همسرش به اطاق نشیمن پناهگاه رهبری رفتند. اوا هیتلر، سم خورد و آدولف هیتلر خود را با شلیک یک گلوله در شقیقه‌اش کشت. جسدهایشان در پتوهای ارتش پیچیده شد و به باغ ساختمان نخست وزیری برده شد و با بنزین آتش زده شد. در شب، باقیمانده سوخته‌ها در یک گودال ناشی از بمب دفن شد، سربازان شوروی، صبح روز بعد جسدها را یافتند.

---

(1) Wenck (2) Donitz

(3) Bahnhof zoo (4) Tiergarten

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هیتلر با خودکشی خود مسئولیتی را که برای نابودی شهرهای آلمان و خلق آلمان و کشتار میلیونها نفر مردم بی‌گناه داشت از خود دور ساخت.

در هفتم ماه مه ژنرال یودل[1] تسلیم بی‌قید و شرط ارتش آلمان را در ستاد فرماندهی ژنرال آیزنهاور امضاء کرد و در هشتم ماه مه این تسلیم در ستاد فرماندهی شوروی تکرار گردید. این تسلیم در نهم ماه مه سال ۱۹۴۵ به اجرا درآمد. حکومت دونیتس در بیست و سوم ماه مه توسط متفقین منحل گردید و اعضای آن بازداشت شدند. ایالات متحده، اتحاد شوروی، بریتانیا و فرانسه قدرت حکومتی را بر توده‌ای خرابه یعنی آنچه که از آلمان باقی مانده بود، بعهده گرفتند.

«و دور غنائم جنگی خود را دیوار کشیدند»

والسلام

(1) Jodl

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

– هم‌دوره‌ای شنورشو (Schnurschuh) یک اتریشی در ارتش آلمان. هیتلر به عنوان خبررسان هنگ (سمت راست) با هم دوره‌ای در فلاندر (Flandern) ۱۹۱۶ تریر (Terrier) نام سگی است که از جانب دشمن به سوی آنها فرار کرده بود علیرغم تمام سختی‌ها هیتلر تا به انتها خوشحال بود. وطن او هنگ ۱۶ بود، حس وطن‌پرستی و اطاعت بی‌چون و چرا را از همان زمان خصوصیات (ایده‌آلهای) مقدسی برمی‌شمرد.

(شرح در صفحهٔ ۳۰)

– انقلاب در برلن، نوامبر ۱۹۱۸: گروه اسپارتاکوس خواهان آن بود که اتحادیه‌های کارگری و سربازی قدرت را در دست بگیرند. دولت موقت به رهبری فریدریش ایبرت (Friedrich Ebert) خواهان یک دموکراسی پارلمانی است. او در مقابل نیروی دریائی مردمی که در قصر شاه (شاهانه) مستقر شده بود، بقیه ارتش و سربازان داوطلب را گمارده است. (پایین) بعدها اولین طرفداران هیتلر را سربازان داوطلب تشکیل دادند.

(شرح در صفحهٔ ۲۳)

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

– هم‌دوره‌ای شنشورشو (Schnurschoh) یک اتریشی در ارتش آلمان. هیتلر به عنوان خبررسان هنگ (سمت راست) با هم دوره‌ای در فلاندر (Flandern) ۱۹۱۶. تریر (Terrier) نام سگی است که از جانب دشمن به سوی آنها فرار کرده بود. علیرغم تمام سختی‌ها هیتلر تا به انتها خوشحال بود. وطن او هنگ ۱۶ بود. حس وطن‌پرستی و اطاعت بی‌چون و چرا را از همان زمان خصوصیات (ایده‌آلهای) مقدسی برمی‌شمرد.

(شرح در صفحهٔ ۲۰)

– انقلاب در برلن، نوامبر ۱۹۱۸: گروه اسپارتاکوس خواهان آن بود که اتحادیه‌های کارگری و سربازی قدرت را در دست بگیرند. دولت موقت به رهبری فریدریش ابرت (Friedrich Ebert) خواهان یک دموکراسی پارلمانی است. او در مقابل نیروی دریائی مردمی که در قصر شاه (شاهانه) مستقر شده بود، بقیه ارتش و سربازان داوطلب را گمارده است. (پایین) بعدها اولین طرفداران هیتلر را سربازان داوطلب تشکیل دادند.

(شرح در صفحهٔ ۲۳)

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

- جان هرت فیلد (Jahn Heart Fild) حمایت صنایع و محافظه‌کاران را از هیتلر موضوع کار خود برای مونتاژ این دو عکس قرار داده است. مقایسهٔ هیتلر با ویلهم دوم (Wilhelm II) نشان می‌دهد که چگونه اهداف واقعی وی دست کم گرفته شده بود.

(شرح در صفحهٔ ۵۰-۳۳)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

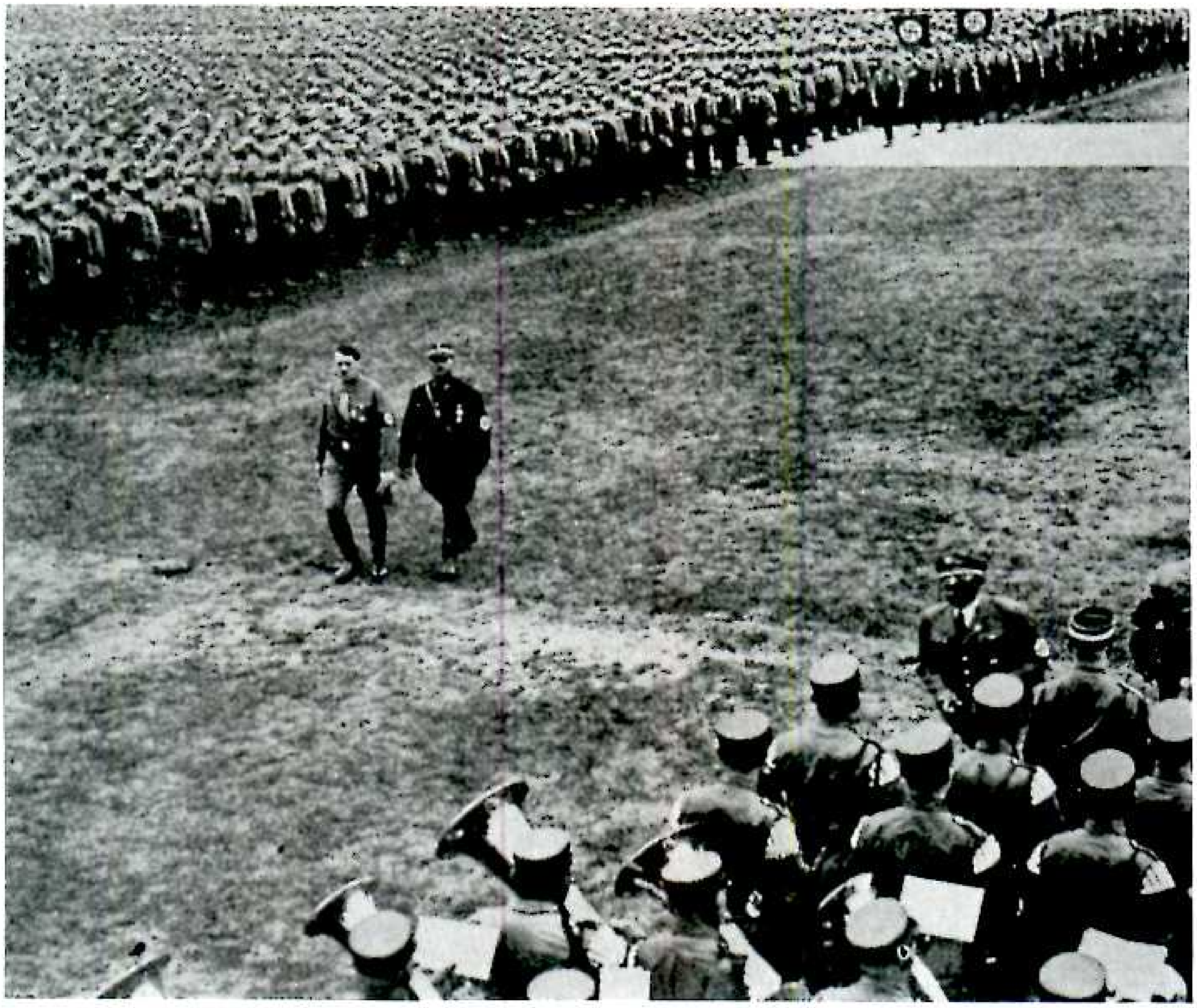

– نمایش قدرت: در "کنگرهٔ حزبی پیروزی" ۱۹۳۳ در نورنبرگ هیتلر وروم (Rohm) از رژهٔ گروه یورش SA سان می‌بینند.

(شرح در صفحهٔ ۶۳)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

- رژه در خیابانهاب مونیخ: هنگامیکه کمونیستها در سال ۱۹۱۹ در حمایت از اتحادیه جمهوری راهپیمائی کردند، هیتلر در سربازخانه ماند. چهار سال بعد سربازان داوطلب را به دور خود جمع کرده و کودتائی را طرح‌ریزی کرد.

(شرح در صفحهٔ ۲۴)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

- اجتماع طرفداران و اعضای حزب: به هنگام کنگرهٔ غربی NSDAP، فرماندهٔ ناحیهٔ ژولیوس اشترایشر (Julius Streicher) به پای پیشوا گل ریخت.

(شرح در صفحهٔ ۴۲)

tarikhema.org

- اگوست ۱۹۴۰: جنگ هوائی بر فراز انگلستان شروع می‌شود. جنگنده‌های آلمانی مراکز صنعتی و مناطق مسکونی را بمباران میکنند اما بی نتیجه: نیروی مقاومت انگلستان شکست ناپذیر می‌نماید.

(شرح در صفحهٔ ۱۲۱)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

- زندانیان اردوگاه‌های کار اجباری: آنها مجبورند با ترانهٔ "تمام پرندگان آنجا هستند" هم‌بندهای خودشان را با گاری به پای چوبهٔ دار ببرند.

(شرح در صفحهٔ ۱۱۶)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

- (بیستم جولای) ۱۹۴۴: هیتلر از سوء قصد جان سالم بدر برد و فقط در ناحیهٔ دست جراحت سطحی برداشت. جلو سمت راست: ژنرال یودل (Jodl) با پانسمان سر و عقب سمت چپ: مارتین بورمان (Martin Bormann)

(شرح در صفحهٔ ۱۲۴)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

- مردی به آلمان می‌آید... یکی از آنهائی که به خانه می‌روند، ولی به خانه نمی‌رود. زیرا برای او در خانه بودن دیگر وجود ندارد. در خانه بودن آنها بیرون پشت در بودن است. آلمان آنها بیرون، شبها زیر باران، در خیابان است. این آلمان آنهاست. "بورشرت" (Borchert) (آلمان توده‌ای از خرابه)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نویسنده کتاب «پیتر بوروسکی» دکترای خود را از دانشگاه هامبورگ دریافت کرده است. او در آنجا به تدریس تاریخ معاصرومدرن مشغول می باشد.تحقیقات وتدریس‌او برروی تاریخ قرون۱۹ و۲۰ آلمان متمرکز می باشد. موضوعات منتشر شده از او عبارتند از: سیاست شرقی درقرن بیستم ، تاریخ ناسیونال سوسیالیسم وتاریخ معاصر آلمان پس‌ازسال ۱۹۴۵ او بارها به عنوان استاد مهمان کاخ اسمیت (نورث همپتون ، ماساچوست) به تدریس تاریخ مدرن اروپا اشتغال داشته است.

... تصادف عجیبی بود ، صد سال پیش به فاصله چند روزدومرد پا به عرصه جهان گذاشتند ، از هر یک به طریقی در قرن بیستم آثاری بجا ماند. در شانزدهم آوریل سال ۱۸۸۹ چارلز چاپلین در لندن و در بیستم آوریل سال ۱۸۸۹ آدولف هیتلردر براناوآم این.با آنکه بین کمدین اندوهگین انگلیسی و دیکتاتور آلمان متولداطریش، جهانی فاصله بود ، اما از نظر قیافه بسیار به هم شبیه بودند در سال ۱۹۴۰ چارلی چاپلین از آن تشابه در فیلمش به نام دیکتاتور بزرگ استفاده کرد تا هیتلر را به مسخره بگیرد ...

هنگامیکه ما صحبت کردن هیتلر را می شنویم و می بینیم که چگونه صدایش بلند و بلند تر می شودوهر لحظه دستهایش را وحشیانه تر تکان می دهد ، آنگاه در حالیکه سرمان را تکان می دهیم از خود می پرسیم : چگونه پدران و پدربزرگان ما بسادگی گول این فرد را خوردند؟ بهر حال فیلم چاپلین اجازه نیافت که در آلمان به نمایش در آید و ظهور هیتلر در آن زمان چندان خنده آور به نظر نمی رسید.

(بر گرفته از متن پیشگفتار)

شابک : ۹۶۴-۹۱۵۳۰-۲-۰
ISBN : 964-91530-2-0

انتشارات سیرنگ

۲۵۰۰ ریال

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org